

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

معمود رجوی

به یاد پاکبازان

محمد حسین نقدی

همنوایی

ی. علوی

پیرامون دورنمای نفت و اقتصاد ایران

منوچهر هزارخانی

«نهضت...» ادامه دارد

اسماعیل وفا یغمایی

یادی «ز هم‌رهان به سر تازیانه»

مهر

سر در گمی فکری و گمراهی سیاسی

به یاد نیما

بزرگداشت ساعدی

شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

گاهشمار دی ۱۳۶۴

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

شماره ۱۵ - دی ۱۳۶۴

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

فهرست

به یاد پاکثراد

مسعود رجوی

بیش از چهار سال از شهادت مبارز بزرگ و رجل سیاسی نامدار معاصر میهنمان شکرالله پاکثراد، که «شکری» صدایش می‌کردیم، می‌گذرد. جایش در این روزگار خیلی خالی است. کاش می‌بود و این روزها را می‌دید، روزهای مقاومت آتشین و درماندگی خمینی را و روزهای موضعگیریهای انواع و اقسام گروه‌ها را. در پنج سال آخر زندان شاه و از بهمن ۵۷ تا زمانی که من داخل کشور بودم، ساعات زیادی را با یکدیگر گذرانیدیم. مدتی هم در یکی از بندهای اوین هم اتاق بودیم. در تابستان ۵۹ وقتی در برابر تعرض خمینی به درگیری خونین زودرس تن ندادیم ولی دفاتر مجاهدین را در سراسر کشور، به نشانه اعتراض، تعطیل کردیم و به طور نسبی زیرزمینی شدیم، در خانه برادر مجاهدان محمود عضدانلو، شکری و منوچهر هزارخانی را ملاقات کردم. پس از آن دیگر شخصاً از فیض دیدارش محروم بودم و از طریق سایر برادران با او ارتباط برقرار می‌کردم. شکری نامه‌های مفصل نیز می‌نوشت. او در این نامه‌ها اوضاع را تحلیل می‌کرد، نقطه نظرهای خودش را به روشنی بیان می‌کرد، پیشنهادهایی ارائه می‌داد، کارها و حرکات مثبت مجاهدین را تشویق و تقدیر می‌نمود و حتی راجع به فرسودگی جسمانی و کمبود غذایی می‌نویشت، که در گوشه و کنار شهر هر روز شاهد درگیریهای چماقداران با آنها بود، یادداشت می‌فرستاد.

در فروردین سال ۶۰، وقتی تازه از مصاحبه‌های طولانی راجع به نیروها و خط مشی‌های مختلف (بازرگان، اکثریت، امت، حزب‌توده و پیکار) فراغت یافته بودم، شکری نامه مفصلی نوشت. در آن نامه از جمله نوشته بود که چند روز عید را در گوشه‌یی بوده و وقتش را صرف مطالعه آخرین قسمت آن مصاحبه‌های طولانی کرده است. سپس نتیجه‌گیری کرده بود که به این ترتیب قلب جنبش به مجاهدین منتقل شد و از این پس تا خمینی باقی است مجاهدین به عنوان قلب جنبش عمل خواهند نمود. بعد هم اضافه کرده بود که فکر نکن قصدم از بیان این نکته تمجید و تعارف است، بلکه می‌خواهم مسئولیت تاریخی مجاهدین را یادآور شوم... کمی بعد، در اوایل اردیبهشت ۶۰، «مجاهد» انتشار صفحات ویژه «شورا»

به یاد پاکثراد

همنوایی

پیرامون دورنمای نفت و اقتصاد ایران

«نهضت...» ادامه دارد

یادی «ز هم‌رهان به سرتازیانه»

به یاد نیمه

سر درگمی فکری و گمراهی سیاسی

شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

گشایشمار دی ۶۴

بزرگداشت ساعدی

مسعود رجوی

محمد حسین نقدی

ی علی‌وی

منوچهر هزارخانی

اسماعیل وفا یغمایی

مه‌ر

۳

۱۳

۲۱

۳۲

۴۱

۵۳

۶۴

۶۸

۷۵

۹۲

را آغاز کرد. هدف، سمت‌گیری به جانب همین شورای ملی مقاومت امروز بود. شکری که خود از نخستین مشوقان این حرکت و این هدف بود، در نخستین شماره (۱۰ اردیبهشت ۶۰) نوشت: «شورا در این مرحله می‌خواهد زبان انقلاب باشد، بعد محوری برای تجمع نیروهای انقلاب، و آنگاه است که می‌تواند، در تناسب با ماهیت خویش، نظام حاکم برخاسته از عمق دل و اندیشه مردم و انقلاب آنان باشد». اما درست در شب ۳۰ خرداد سال ۶۰ - شبی که مجاهدین باید به تنهایی برای تظاهرات سرنوشت ساز فردا و تمامی عواقب آن، یعنی شروع مبارزه مسلحانه، تصمیم می‌گرفتند - من مفهوم آن مسئولیت تاریخی را، که شکری از پیش گوشزد کرده بود، به خوبی، و البته با تلخی تمام، دریافتم.

یکی از بارزترین وجوه شخصیت شکری این بود که هیچ‌گاه انقلابی‌نمایی نمی‌کرد و به همین دلیل پیوسته، در سراسر دوران زندانش، هدف موهن‌ترین برجسبها و برخوردها از جانب نارفیکانی بود که حتی پس از شهادت شکری نیز از آن همه تحقیر و توهین که در حق او روا داشته بودند، کلمه‌یی در پوزش و انتقاد از خود نگفتند. چه می‌شود کرد؟ در دنیای دون‌رسم بر این است که وقتی کسی شهید می‌شود یا در می‌گذرد، به‌طور صوری عزیز می‌شود، اما کمتر کسی از این که در حق شهید یا فرد درگذشته، چه ستمها یا فشارهایی را روا داشته سخن می‌گوید. بنابراین اجازه بدهید به مناسبت یادنامه حاضر، قبل از اینکه به سراغ دیگران برویم، من از مجاهدین و در رأس آنها از خودم (به عنوان مسئول اول این سازمان) انتقاد کنم، انتقادی که باید به هنگام حیات شکری به او می‌گفتم و در سالهای اخیر (بعد از شروع مبارزه مسلحانه) که ماهیت خیلی افراد و جریانات را شناختیم (یا بهتر شناختیم) برایم روشن شده است؛ ما می‌بایست در انتخابات خبرگان (مرداد ۵۸) و انتخابات مجلس (اسفند ۵۸) شکری را به هر قیمت کاندیدا می‌کردیم و به جای ریختن صدها هزار رأی مفت و مجانی - که در حقیقت به بهای ضرب و جرحهای فراوانی که به‌طور روزمره در سراسر کشور به میلیشیا تحمیل می‌شد - به کیسه میانه‌بازان فرومایه‌یی که بعدها هر یک به نحوی بلای جان نسل به خون طپیده‌مان شد و در خنجر زدن از پشت و از مقابل چیزی فروگذار نکرد، شکری را به توده‌های مردم معرفی می‌کردیم؛ همان شکری را که در زمان شاه، نه در حاشیه و نه در بستر عافیت، بلکه بر تخت شکنجه و در کنج سلول جای داشت. اگر چه می‌دانم که کاندیدا شدن به هیچ‌وجه مسأله شکری نبود و به همین دلیل نیز در مذاکراتی که، از جمله در شورای معرفی کاندیداها، با خود او داشتیم، به دلیل تحت تعقیب بودن جبهه دمکراتیک، اول خودش را کنار گذاشت. اما من می‌بایست این امر را جدی می‌گرفتم، می‌بایست به خاطر ارزش و حرمت مبارزاتیش و به خاطر این که درد خلق و انقلاب داشت، قانعش می‌کردم که، ولو وزارت کشور خمینی نپذیرد، او باید به عنوان کاندیدایی از نسل انقلاب به توده‌های مردم هر چه بیشتر شناسانده شود. مجاهدین توان حل مسأله‌یی را که شکری مطرح می‌کرد داشتند. آن چه ما (و مشخصاً خود من) کم داشتیم از یکسو شناختن قدر و شأن و حرمت مبارزاتی شکری و از سوی دیگر فقدان تجربه و شناختن بی‌ریزگی و دودوزه‌بازی میانه‌بازان بوقلمون‌صفتی بود که در آن ایام خود را با اهداف انقلابی ما همسو و هماهنگ نشان می‌دادند و از قبل طهارت سیاسی و مبارزاتی نسل به خون‌شسته‌ما و تبلیغات گسترده و سراسریمان، به سود خود بسا بهره‌برداریه‌ها نمودند. حقیقتاً هم که «تجربه به بهای خون به دست می‌آید»...

اولین بار در پائیز سال ۵۰ با استفاده از غفلت نگهبان سلولهای انفرادی شکنجه‌گاه

اوین، شکری را برای چند لحظه کوتاه دیدم. ۲۰ سلول انفرادی وجود داشت که در هر یک گاه تا ۴ نفر را - که زیر شکنجه و بازجویی بودند - جای می‌دادند. این ۲۰ سلول را یک اتاق نگهبانی از هم جدا می‌کرد، به طوری که ۵ سلول در یک طرف و ۱۵ سلول در سمت دیگر واقع می‌شدند. در سلول شماره ۱ که مجاور ما بود، فدایی شهید و قهرمان عباس مفتاحی جای داشت. در سلول دوم من بودم و شهید حاجیان و دو نفر دیگر. چند سلول آن طرف‌تر، به تازگی فدایی قهرمان مسعود احمدزاده را آورده بودند که با برادر مجاهد ما مهدی ابریشمچی بود. سلولهای مقابل نیز انباشته از قهرمانانی هم‌چون علی باکری، محمود عسکری‌زاده، ناصر صادق، اسدالله مفتاحی و مجید احمدزاده بود که مدتی بعد تیرباران شدند. در سمت دیگر نیز بزرگانی هم‌چون شهید بنیانگذار ما محمد حنیف‌نژاد زندانی بودند. در تمام طول شبانه‌روز به‌جز قدم زدن در عرض یک و نیم متری سلول، تنها سرگرمی ما این بود که از درز پنجره آهنی کوچکی که برای کنترل نگهبان بر داخل سلول روی درب آهنی تعبیه شده و همیشه هم بسته بود، راهرو را دید بزنیم و ببینیم که چه کسی را می‌آورند و چه کسی را می‌برند. یک روز صبح یکی از هم‌سلولیه‌ها پاکنژاد را شناخت و معلوم شد در همان حوالی سلول ماست. پس می‌بایست در فرصتی، به‌هنگام رفتن به دستشویی یا گرفتن کاسه غذا، که در سلول باز می‌شد تماس می‌گرفتیم و از این که دشمن در سلولهایمان جاسوس ندارد مطمئن می‌شدیم و آنگاه با «مورس»، یعنی بار و بدل کردن علائم از طریق کوبیدن به دیوار، ارتباط برقرار می‌نمودیم. بالاخره در یکی از همین فرصتها بود که با پاکنژاد و سلول او وصل شدیم و معلوم شد که یکی از برادران مجاهد هم سلول او ست. در ارتباطات بعدی روشن شد که او را به تازگی از تبعیدگاهش در زندان بندر عباس به اوین آورده‌اند تا در ضمن برای مصاحبه دادن نیز تحت فشار قرارش بدهند. تا آنجا که من می‌دانم - به‌خصوص در زندانهای ساواک - هیچ‌گاه فشار برای مصاحبه گرفتن از روی شکری برداشته نشد. نفس انتقال از زندان شهربانی به زندان ساواک مبین وارد آوردن فشارهای مختلف بود. اگر درست به یادم مانده باشد شکری را پس از اوین به زندان عشرت‌آباد بردند و پس از مدتی به قزل‌قلعه، و بعد، در سال ۵۲، به زندان قصر، و بعد به زندان کمیته (که دو باره قدری هم شکنجه شد) و سپس دو باره به اوین و بندهای مختلف آن، و سرانجام به تبعید در زندان مشهد فرستادند. از همان جا بود که در اوج قیام مردمی، شکری از زندان آزاد شد. اگر چه خمینی خائن و جنایتکار، که سرانجام پاکنژاد را در شکنجه‌گاه اوین به شهادت رساند، رکورد وحشیگری و شکنجه و شقاوت شاه راصدها بار شکسته است، اما ناگزیر باید یادآوری کنم که در زندانهای شاه نیز هر کس که سرشناس و از شهرتی برخوردار بود، به‌طور مضاعف زیر فشار و در معرض انواع تهدیدها قرار می‌گرفت تا بلکه در هم بشکند. در چنین شرایطی من به‌کرات از شکری شنیدم که: همه فشارهای رژیم یک طرف، و فشارها و برجسبها و اذیت و آزار نارفیکان یک طرف، نارفیکانی که از قضا خیلی هم به اصطلاح چپ می‌زدند (و مثل این روزها اَلدُّرم بَلدُّرم میان تهی و چپ نمایانه‌شان در حرف خیلی غلیظ می‌نمود اما در عمل پیوسته در محظوریت خطیر اقرار می‌گرفتند). تازه بعدها هم روشن شد که یکی از سرکردگان آنها خود عامل ساواک بوده است.

یکی دیگر از ویژگیهای سیاسی بارز شکری وفاداری عمیق او به مبارزه مسلحانه بود، آن هم در بحبوحه شرایط سخت آن سالهای تیره و تار، که فوج فوج افرادی که در رابطه با مبارزه مسلحانه به زندان آمده بودند به دلایل مختلف می‌بریدند و یکی پس از دیگری

مبارزه مسلحانه را نفی نموده و به اصطلاح آن روز اعلام «سیاسی کاری» می‌کردند. در این میان جماعتی که با شکری نیز هیچ سر سازگاری نداشتند، پرچم آنارشیسم برافراشتند و در مسیر حرکت خود خواستار انحلال هر تشکل سیاسی و حتی صنفی در داخل زندان شدند و در همین راستا بود که در برجسب زنی به شهید قهرمان بیژن جزنی و اذیت و آزار او نیز هیچ کوتاهی نکردند؛ تا آنجا که فرد نامتعادلی را پیش انداخته بودند که پس از انواع توهینهای رکیک به جزنی، به صورت او سیلی هم بزنند - که البته در عمل از آن عاجز ماند. در حقیقت همین گرایشهای سکتاریستی و اپورتونیستی، که امروز علیه جنبش انقلابی سراسری از هیچ کارشکنی کوتاهی نمی‌کنند و هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند، آن روزها هم نه جزنی‌ها و پاکنژادها و نه تشکیلات استوار مجاهدین در زندانهای تهران را نمی‌توانستند تحمل کنند. دقیقاً به یاد دارم که در سال ۵۳، یکبار شهید جزنی را از زندان قصر برای بازجویی به کمیته بردند و چند ماهی در آنجا نگاه داشتند. وقتی برگشت به پاکنژاد گفت باور کن در شکنجه‌گاه کمیته، حتی به هنگامی که صدای ضجه و ناله زنها در زیر شکنجه به گوشم می‌رسید و فکر می‌کردم که یکی از آنها ممکن است همسر خودم باشد، به این میزان که در این ایام در زندان تحت فشار هستم، احساس ناراحتی و فشار نمی‌کردم. می‌دانیم که در ۳۰ فروردین سال ۵۴، جزنی و ۶ تن از یاران قهرمانش همراه با مجاهدان قهرمان کاظم ذوالانوار و مصطفی خوشدل، به بهانه این که گویا قصد فرار داشته‌اند، در تپه‌های اوین تیرباران شدند. سپس بسا بزرگداشتها از شهید جزنی به عمل آمد، اما هیچ‌یک از نارفقان نگفت که در حق او چه بی‌حرمتیها و ستمهایی روا داشته‌است. روشن است که وجود اختلاف در میان گروهها و شخصیتهای سیاسی امری طبیعی است. اما اختلاف نظر کجا و کار را به آنجا رساندن که جزنی‌ها و پاکنژادها تا آن حد احساس فشار و ناراحتی از دست رفتای خودی بنمایند کجا! از بی تشکیلاتی و جهت‌گم‌کردگی زندانیان در آن ایام (هم چنان که امروز از بی محور بودن و شاخص نداشتن جنبش انقلابی) دو کس بالمآل سود می‌بردند و صفا می‌کردند. یکی در آن طرف میله‌ها، که همان رژیم شاه بود و از انفعال ناشی از پراکندگی و گسستگی زندانیان برای جذب عناصر ضعیف‌تر، سود می‌برد و دیگری در این سوی میله‌ها، که همان حزب توده و سایر گروهها و جریانهای به اصطلاح سیاسی کار و مخالف مبارزه انقلابی مسلحانه بودند و از نزول و افت مقاومت مسلحانه و تشکلهای طرفداران مبارزه انقلابی، به سود خط مشی‌های انحرافیشان به غایت بهره‌برداری می‌کردند. به نظر من زمینه فکری توده‌یی شدن بعدی خیلی از فداییها (اکثریت) از همین جا فراهم شد. سیاست اعلام شده رسمی حزب توده نیز، آن چنان که همگان می‌دانند، این بود که مبارزه مسلحانه با رژیم شاه، انحراف و ماجراجویی و تروریسم است و شرایط عینی و ذهنی انقلاب علیه رژیم شاه موجود نیست. اضافه بر این حزب توده، طبق معمول، در اصلاحات و انقلاب سفید رژیم (شاهنشاهی) «سمت گیریهای مثبت» نیز پیدا کرده بود که خود بحث جداگانه‌یی است. امروز نیز می‌بینیم که سود عملی هر نیشتری به مقاومت مردمی و انقلابی و هر سوزنی به شورای ملی مقاومت، لاجرم یا به کیسه ضد انقلاب غالب و مغلوب می‌رود یا به جیب خط مشی‌های انحرافی. شکری این حقیقت عام و خدشه ناپذیر را تا بن استخوان درک کرده و به آن معتقد بود. به همین دلیل وقتی آن روزها، اپورتونیستهای چپ نما تحت عناوین پرولتر پناهانه، سازمان مجاهدین را در یک مقطع متلاشی کردند، شکری اولین نفری بود که موضع گرفت و آن را «خیانت به جنبش انقلابی» اعلام کرد. از آن پس نیز تا پایان دوره

زندان، به کرات از خود من می‌پرسید آیا مطمئن هستی که داستان فرار سرکرده جریان اپورتونیستی از زندان ساری واقعی بوده، و خلاصه این قضایایی که منجر به متلاشی شدن سازمان مجاهدین شد، از نظر تو مشکوک نیست؟ با این تفصیل ناگفته پیداست که یکی از نابخشدنی‌ترین گناهان شکری، چه از نظر صاحبان «سکت»‌ها و خط‌مشی‌های انحرافی، که آن همه آزارش می‌دادند، و چه از نظر دژخیمان رژیم خمینی که در نهایت به قتلش کمر بستند، همانا حمایت تمام عیار سیاسی او از مجاهدین و مبارزه مسلحانه انقلابی بود. حقیقت این است که در زندانهای شاه نیز آخوندهای ارتجاعی و عناصری مانند لاجوردی و کجویی و عسکراولادی و بهزادنبوی و رجایی و رفسنجانی، از شکری به‌خاطر رابطه‌اش با مجاهدین و حمایتش از موضعگیریهای مجاهدین علیه راستگرایان مرتجع (که دوست داشتند سازمان مجاهدین خلق ایران را به دارو دسته‌یی شبیه «مجاهدین انقلاب اسلامی» تبدیل کنند) هیچ دل‌خوشی نداشتند و بسا علیه او لغز می‌خواندند. پس از قیام ضد سلطنتی نیز موضعگیریهای شکری در چارچوب جبهه دمکراتیک ملی ایران نیازی به شرح و بیان ندارد و معلوم است که ارتجاع خون‌آشام را تا کجا نسبت به او خمش‌گین کرده‌است. کافی است به مطلع نخستین نوشته شکری در صفحات «شورا»ی نشریه «مجاهد» به تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۰ نظر بیفکنیم تا جای هیچ‌گونه ابهامی باقی نماند:

«انقلاب ایران در آستانه شکست است. مردم رنج دیده مانگران بلیاتی هستند که به یمن حکومت انحصارطلبان دغلباز حزبی، به صورت بیکاری و فقر، جنگ و آوارگی گرسنگی و فحشا و بالاخره دیکتاتوری و اختناق گریبان‌شان را گرفته و دامنه آنها هر روز گسترش بیشتری می‌یابد. ضد انقلاب در این میان بیکار ننشسته است. او مودیانہ تمام این بدبختیها را ناشی از "انقلاب" تبلیغ می‌کند و کوشش دارد با توجه به سرخوردگی توده‌های محروم مردم و نومیدي آنان از ارتجاع حاکم، این ایده را القا کند که "دوره شاه بهتر بود". نیروهای انقلاب هم اکنون شاهد رشد این اندیشه‌اند. وقتی شرایط عینی انقلاب فراهم شد، شرایط ذهنی آن آماده نبود. پس، در جریان عقب‌نشینی امپریالیسم، نیرویی که از قعر جان انقلاب برخاسته باشد، جایگزین دستگاه وابسته آن نشد. نیرویی که پس از خروج سیاسی امپریالیسم به قدرت رسید، انقلابی نبود چون دمکراتیک نبود. مگر نه اینکه انقلاب ایران یک انقلاب دمکراتیک بود؟ و ضد امپریالیست هم نبود چون دمکراتیک نبود مگر نیرویی می‌تواند ضد امپریالیست باشد اما با دمکراسی دشمن باشد؟»

از همه اینها می‌خواهم نتیجه بگیرم که یاد پاکنژاد، هم چون یاد کردن از هر حماسه و شهید بزرگ دیگر، بایستی با تاکید بر ارزشهای والایی که او مدافع آنها بوده، و محکوم نمودن ضد ارزشهایی که او از آنها دوری جسته و تحت فشار آنها به سر برده است، همراه باشد. والا چنان که باید از او قدر دانی نمی‌شود و تجلیل از او از ابعاد صوری فراتر نمی‌رود. دقیقاً در این نقطه می‌توان مرزهای روشنی میان تعریف و تمجیدهای صوری و بزرگداشتهای محتوایی و ارزشی ترسیم نمود و در همین راستا به انتقاد از خود صادقانه نیز پرداخت. و الا آن چه می‌ماند، تکه پاره کردن تعارفات و تعزیه خوانیهای معمول است.

صحبت که به این جا رسید اجازه بدهید به نمونه دیگری نیز اشاره کنم که به مرحوم دکتر غلامحسین ساعدی مربوط می‌شود. گرمی داشتن خاطره او، به ویژه از زاویه هنر و ادبیات مبارز و متعهد، البته امر مستحسن و پسندیده‌یی است و در ضمن کاری است که، در

خارج، برای هیچ‌کس ضرری هم ندارد. اما در برابر فشارهایی که در آخرین مقطع حیات شادروان ساعدی، برای واداشتن او به موضع‌گیری علیه شورای ملی مقاومت یا مجاهدین، یا لاقط قطع همکاری با ماهنامه شورا، از سوی افراد و جریانهای مختلف بر او اعمال می‌شد، جای آن دارد که بپرسیم چرا هیچ‌یک از کسانی که به‌طور صوری از او تجلیل کردند و برای رنجها و دردهایش ابراز غمخواری نمودند، از این مقوله و از این فشارها سخنی نگفت؟ هم‌چنان‌که از پایداریش در برابر این فشارها هیچ‌یادی نکردند. از قضا شکری و ساعدی با هم بسیار دوست و صمیمی و حتی مدتی در تهران هم‌خانه بودند. منظور من از یادآوری فشارهای نارقیقانه‌یی که این هر دو به‌خاطر حمایت از مبارزه انقلابی متحمل شده‌اند، بستانکاری از هیچ‌کس و از هیچ جریانی نیست. فقط می‌خواستم حق از یادرفته‌یی از آنان را، که همانا حق پایداری و مقاومت ایشان در برابر آن‌گونه فشارها می‌باشد، و در رسوم معمول عموماً به سکوت بر گزار می‌شود، خاطر نشان کرده باشم.

از خصوصیات برجسته شکری، که قطعاً سایر دوستان و رفقای او بیشتر از من مطلعند، موقع‌شناسی و سرعت انتقال فوق‌العاده او بود. خاطره فراموشی ناپذیری در این باره دارم که مربوط به «جریان نماز» در زندان قصر، در تابستان ۱۳۵۳ است. جریان از این قرار بود که در اواخر بهار و فصل تابستان که صبحها آفتاب زود طلوع می‌کند، دژخیمی به نام سرگرد زمانی، که در آن ایام رئیس زندان سیاسی بود و در شکنجه و سرکوب زندانیان نظیر نداشت، یک‌روز ناگهان از بلندگوهای زندان اعلام کرد که زودتر از ساعت ۵ یا ۵/۵ صبح کسی حق ندارد برای ادای نماز صبح از اتاقش بیرون بیاید، حال آن‌که در این ساعات آفتاب طلوع کرده و وقت نماز صبح گذشته بود. به عبارت دیگر جناب دژخیم در یک لحظه تصمیم گرفته بود که حجت‌الاسلام! هم بشود و نماز صبح را از عهده همه مسلمین نمازگزار زندان بردارد! اگر ما (مجاهدین) به این حکم تن می‌دادیم که وای به حالمان. زیرا بدیهی بود که از روز بعد دژخیم زمانی یک قدم جلوتر می‌گذاشت و لابد نمازگزاردن به آریامهر را بر ما واجب می‌نمود!! این بود که قاطعانه تصمیم گرفتیم به هر قیمت مقاومت کنیم و برنامه حساب شده و مرحله بندی شده‌یی نیز برای این کار ریختیم. این توطئه ظرف یکی دو ماه شکست خورد. البته بهای آن خیلی سنگین بود. بسیاری به شدت مضروب و شکنجه شدند و به سلولهای انفرادی رفتند و کتکها خوردند تا خبر به بیرون از زندان رسید و خانواده‌ها موجهی به راه انداختند و سراغ مقامهای رسمی و محافل مذهبی رفتند و دست آخر نوک خبر در یکی از روزنامه‌های رسمی رژیم نیز بیرون آمد و الخ. اما از آنجا که مقاومت در برابر دژخیم زندان و ایادی شکنجه‌گر او به هر حال به تمام زندانیان (یعنی افراد و گروههای غیر مسلمان) نیز مربوط می‌شد، لاجرم می‌بایست تصمیم و برنامه خود را با ایشان نیز در میان می‌گذاشتیم. برخی مخالفت کردند، عده‌یی مسأله را مربوط به مجاهدین و مذهبیها قلمداد کردند و خود را کنار کشیدند، برخی نیز نظر تأیید آمیز داشتند. عده‌یی هم می‌گفتند چه اشکالی دارد نمازتان را یک مدت دیرتر بخوانید! اما قاطع‌تر، شوق‌انگیزتر و پر روحیه‌تر از همه شکری بود. در شرایطی که مأموران همه ارتباطات با مجاهدین و به‌خصوص خود مرا، به شدت و اضافه بر معمول، تحت نظر داشتند، و گاه در هر ساعت بارها و بارها به اتاقم سر می‌زدند، شکری به سراغم آمد و گفت یک راه بیشتر وجود ندارد و آن مقاومت تمام عیار است. از او پرسیدم که آیا فکر می‌کنی سایر زندانیان تحمل فضای مقاومت تمام عیار را داشته باشند؟ شکری گفت: از دو حال خارج نیست. یا مقاومت شما بر سر نماز خواندن پیروز

می‌شود که در این صورت، پس از نزدیک به یک سال که زمانی بر سر کار آمده و این همه سرکوب کرده، کل فضای زندان را عوض خواهید کرد. اما اگر مقاومت شما به پیروزی منجر نشد و فرضاً، به دستور خود شاه هم که شده، همه شما را تار و مار و پخش و پلا کنند و به تبعیدگاههای مختلف بفرستند، باز هم پس از یک سال سرکوب و تضعیف روحیه زندانیان، شما مجاهدین لاقط توانسته‌اید «سنت مقاومت» تحت حاکمیت دژخیم زمانی را مجدداً پایه‌گذاری و احیا کنید و این در شرایط موجود کم چیزی نیست؛ مبادا که تو به «سنت مقاومت» کم بها بدهی. از شکری پرسیدم به هر حال تکلیف بقیه زندانیان، که در این میان ممکن است به خاطر مقاومت ما آسیبی هم به آنها برسد، چه می‌شود؟ گفت: این را که دیگر من نباید به تو بگویم. تو مسئول در هم شکستن توطئه و مسئول بالا بردن روحیه‌ها و مسئول گذاشتن «سنت مقاومت» هستی و الا هر روز دشمن می‌تواند با یک توطئه دیگر، اولاً باعث مرزبندی میان زندانیان و عقب نشاندن آنها از حداقل‌های صنفی و عقیدتی بشود و ثانیاً به این‌گونه عقب‌نشینی‌ها هم قناعت نکند و بعدها خواستار عقب‌نشینی بیشتر نظیر ندامت و... نیز بشود. بنابراین بگذار بقیه هر چه می‌خواهند بگویند. وقتی چنین روحیه و قاطعیتی در شکری دیدم، گفتم می‌دانی که دیروز موسی (خیابانی) و چند تن دیگر از برادران ما را، به خاطر اعتراض و آغاز نمودن مقاومت، به سلولهای انفرادی منتقل کرده‌اند؟ امروز فردا هم، بر طبق برنامه، نوبت دسته‌های دیگر است. آیا می‌توانم از تو بخواهم که اگر خود مرا هم بردند تو در میان عموم زندانیان مبلغ صحت نظریه مقاومت و کوتاه نیامدن باشی؟ شکری گفت: خاطرت جمع باشد، ولی تحرکت را کم کن تا حتی المقدور دیر تر نوبت به خودت برسد و مثل سرکوب سال گذشته (تیر ۵۲) اول خود تو را به انفرادی یا زندان غیر سیاسی نبرند. چون مقاومتی که «سر» نداشته باشد به جایی نخواهد رسید، به‌خصوص حالا که موسی را هم برده‌اند. ما (مجاهدین) تا آنجا که توانستیم، طبق برنامه‌مان و به طرق مختلف، بر دامنه اعتراض و مقاومت (همراه با کتک خوردنهای فراوان) در بندهای مختلف زندان افزودیم، تا این‌که به دستور رئیس کل زندان قصر (سرهنگ محرری) و رئیس شهربانی وقت، که می‌گفتند مستقیماً از شاه دستور می‌گیرد، گاردهای ضداغتشاش (که یکی دو دسته از آنها از قبل نیز در زندان قصر مستقر بودند) افزایش یافتند و زندان سیاسی را تحت کنترل و محاصره دائمی قرار دادند و صبحها هم پشت دیوار بندما با سرو صدای زیاد، به قدم رو و کشیدن فریادهای «جاوید شاه» می‌پرداختند. پس از چند هفته مقاومت، در اثر فشارهای داخل زندان و بیرون زندان، دشمن به این نتیجه رسید که انگشت گذاشتن بر مسأله نماز کاری بی‌نتیجه و ابلهانه است و از نظر اجتماعی و تبلیغاتی به سود او نیست. در عین حال رؤسای زندان به‌خوبی می‌دانستند که اگر مفتضحانه عقب‌نشینی کنند، قافیه را به کلی خواهند باخت. در این فاصله، رئیس زندان یکی دو بار، هم برای آزمودن روحیه و هم برای مذاکره، مرا به دفتر خود خواست. ابتدا مقداری تهدید بود و بعد هم قدری زبان خوش. جواب من هم این بود که فایده‌یی ندارد؛ شما که می‌خواهید ما را زجر کش کنید! پس چه بهتر که بر سر همین مسأله نماز باشد. یکی دو روز بعد رئیس کل زندان (محرری) بدون حضور رئیس زندان سیاسی (زمانی) با گاردهای ضداغتشاش به زندان سیاسی هجوم آوردند و حیاط بند ۶ را، که محل سکونت ما بود، اشغال کردند. محرری گاردها را با آن چماقها و سپرها و کلاه‌خودها و کپسولهای گاز اشگآور و چکمه‌های ساق بلند در یک طرف، با حالت تهاجمی، قطار کرد و زندانیان را هم در طرف دیگر، ما کفش هم نداشتیم و دمپایی لاستیکی

تنها سلاحمان بود! صحن زندان را هم، بر اساس تجارب سال گذشته، کاملاً آسفالت کرده بودند تا فی‌المثل کسی نتواند آجری یا سنگریزه‌یی در صحن یافته و با آن به مقابله برخیزد. سپس رئیس کل زندان در فضای آکنده از تهدید و ارباب شروع به توپ و تشر زدند و خط و نشانها کشید که: بله، هر که بخواهد شورش و شلوغ کند همین‌جا او را می‌کشیم و به‌دار می‌کشیم و... من که دیدم طرف خیلی شلوغ می‌کند و دارد فضا را کاملاً به سود خودش بر میگرداند برای تغییر فضا دست بلند کردم و اجازه صحبت خواستم و به اختصار گفتم که بحثی از شورش در میان نیست و مشکل از آغاز بر سر نیم ساعت عقب بردن نماز و بیداری است و امیدواریم شما هم مسأله را حل کنید. رئیس کل زندان که جیغ و دادهايش را کرده بود، صفحه را برگرداند و، ضمن مقداری منفی‌بافی، بالاخره کمی عقب نشست و گفت «از جناب سرگرد زمانی رئیس زندان ضد امنیتی» خواهد خواست که اگر تقاضای زندانیان همین است «لطفی بفرمایند» تا زندانیان «رفاه حال بیشتر» داشته باشند. در این لحظه فضا دیگر تغییر کرده بود. اما دل خود من به هیچ وجه راضی نمی‌شد که صحنه همین‌جا تمام شود. از یک طرف من به عنوان سخنگویی از جانب مجاهدین و نمازگزاران، حول مسأله مشخص مجاهدین و نمازگزاران وارد بحث شده بودم و نمی‌بایست روی هیچ مسأله دیگر انگشت می‌گذاشتم تا طرف مقابل بهانه جویی نکند، از طرف دیگر بسیار ضرورت داشت که کس دیگری هم از میان زندانیان صحبتی نکند تا فضا و تعادل موجود بین زندانی و زندانبان، بیشتر به سود ما بچرخد. از قضا همین‌طور هم شد و یکی از مجاهدین نیز دنباله صحبت را گرفت، ولی باز هم کافی نبود و می‌بایست مرزبندی بین مسلمان و غیر مسلمان نیز در برابر دژخیم و گاردهایش، در همان‌جا به طور سیاسی شکسته می‌شد. در این لحظه بود که شکری با سرعت انتقال فوق‌العاده، در حالی که بخش غیر مجاهد زندانیان (که طبعاً ارتباطی با مسأله نماز نداشتند) در سکوت فرو رفته بودند، شروع به صحبت کرد و مسأله را به اوج سیاسی‌ش رساند و گفت در عین حالی که من مسلمان و نمازگزار نیستم ولی حس می‌کنم که اداره زندان با فشارهایی از این قبیل گویا قصد دارد ما را تحت فشارهایی به جانب اظهار ندامت یا مصاحبه گرفتن ببرد، در حالی که ما محکوم شده‌ایم و داریم زندانمان را می‌کشیم و بحثی از شلوغی و شورش هم در میان نیست. در این‌جا بود که رئیس کل زندان ناگزیر از عقب‌نشینی کامل شد و گفت: خیر، ما با عقاید شما کاری نداریم، مشروط بر این که قوانین زندان را رعایت کنید. بدین ترتیب فضا به طور کامل به سود ما چرخید و ساعتی بعد گاردها را نیز از حیاط بند ما بیرون بردند. در حالی که رئیس کل زندان حق ایستادگی ما بر عقایدمان را از لحاظ سیاسی نیز به رسمیت شناخته بود، دیگر جای پیشروی برای دژخیمان نمی‌ماند و این نخستین پیروزی و دستاورد مقاومت ما پس از یکسال سرکوب شدن مستمر و وحشیانه بود. گاردها بند ما را ترک کردند. من، در همان صحن حیاط، شکری را در آغوش گرفتم و سر و صورتش را بوسیدم. به راستی که با شهامت و هوشیاری و سرعت انتقال، موقعیت را به سرعت درک کرده و ما را به نقطه اوج رسانده بود و این کاری بود که در آن شرایط رعب و وحشت از هیچ‌کس دیگر بر نمی‌آمد.

یکی دیگر از خصایص برجسته شکری «آدم شناسی» او بود، به نحوی که در چند برخورد خوب می‌توانست مخاطب خود را بشناسد، و من اغلب می‌دیدم که شناختها و تحلیل‌هایی که از افراد مختلف ارائه می‌دهد کاملاً واقع‌بینانه یا مقرون به حقیقت است. از غیر مجاهدین که بگذریم، به یاد دارم که در مورد شماری از مجاهدین نیز اظهار نظرهایی

می‌کرد که تا این تاریخ صحت اغلب آنها برآیم ثابت شده است؛ چه در مورد برخی عناصر که، پس از ضربه اپورتونیستی سال ۵۴، به دامان راست در غلطیده و از سازمان ما تصفیه شدند و چه در مورد شهدایی هم چون سردارمان موسی یا هم چون قهرمان شهید کاظم ذوالانوار، که شکری حاضر بود بر سر قوام و دوام آنها سوگند بخورد. هم‌چنین در باره برادر مجاهدان محمود عطایی، که پس از ضربه اپورتونیستی سال ۵۴، او را از تهران به زندان مشهد فرستاده بودیم تا اوضاع مجاهدین را در آن‌جا رو به راه کند و در آن‌جا آخرین ماههای زندانش را با شکری گذرانده بود. در نخستین دیدار پس از آزادی از زندان، شکری مقدمتاً به من گفت: اول صبر کن چیزی را که با خودم عهد کرده‌ام به تو بگویم، تا یادم نرفته بگویم و آن این که عجب کادرهایی سازمانتان دارد! گفتم: چگونه؟ شکری گفت: اگر بگویم که در اداره بچه‌هایتان در زندان مشهد، محمود عطایی از خودت هیچ کم نداشت و واقعاً به عالی‌ترین و صمیمانه‌ترین نحو وظایفش را انجام می‌داد، باور میکنی؟ و بدان که این محمود عطایی، اگر چه هیچ اهل قیافه گرفتن نیست، اما آینده‌اش خیلی خوب و درخشان است.

از دیگر خصوصیات بارز شکری شتم عملی او در حل و فصل مسایل مختلف بود، بدون اینکه در دام دگمهای مختلف بیفتد. از این بابت نمونه‌های بسیاری از او سراغ دارم که بیان آنها محتاج فرصت دیگری است. یک خصوصیت دیگر شکری، که نمی‌توانم از ذکر آن فروگذار کنم، تواضع و فروتنی صمیمانه‌اش بود. به خاطر دارم که در مسائل و تصمیم‌گیریهای دستجمعی بارها، با آن که نظر خودش چیز دیگری بود، می‌گفت: خوب، زیاد بحث نکنیم، لُری (یعنی واضح و ساده) بگو ببینیم باید چه کار کرد، تا برویم دنبالش، بعد وقت برای بحث زیاد است.

آخرین نکته‌یی را که نمی‌توانم از ذکر آن، حتی در این نوشته مختصر، فروگذار کنم، خاطره بسیار انگیزنده و در عین حال پر معنای مسلح شدن شکری است. در اوایل اسفند ۵۷ که ستاد مرکزی مجاهدین به تازگی در ساختمان سابق «بازرسی شاهنشاهی» مستقر شده بود و رفت و آمد زیادی هم حول و حوش آن جریان داشت، یک روز شکری به رسم معمول عنایت کرد و برای احوالپرسی به آن‌جا آمد. با دیدن سر و سامان مجاهدین غرق در خوشحالی بود و به محض ورود، وقتی مرا دید، گفت: دیدی آن سالها در زندان به تو می‌گفتم که شما از بین نخواهید رفت؟ حالا ببین که مردم چه استقبالی از شما می‌کنند. بعد مقدار زیادی از تهدیدها و خطرهای آخوندیسم ارتجاعی صحبت کرد و از نقطه نظرها و خطوط ما نیز سؤال نمود. در اواخر صحبت گفت: راستی من حس می‌کنم در این بلبشو امنیتی ندارم، به نظر تو چه باید بکنم؟ گفتم: آخر تو که در یک‌جا آرام و قرار نداری، به اندازه کافی هم که حبس کشیده‌ای (شکری از عنفوان جوانی حدود ۱۸ بار دستگیر و زندانی شده بود) نمی‌توان گفت که یک گوشه بنشین، به خصوص که معلوم نیست نوبت حبس بعدی تو و من چند وقت دیگر فرا برسد! حالا بگو ببینیم برای تأمین امنیت تو چه می‌توان کرد؟ آیا موافقی هر جا که می‌روی برادران مجاهد ما همراهت باشند؟ گفت: نه، نه، نمی‌خواهم اسباب زحمت آنها بشوم. گفتم: بی‌خودی بهانه نیاور، تازه مزه آزادی را چشیده‌ای و پس از حدود ده سال زندان، دیگر تحمل محدودیت و داشتن چند نگهبان جدید را، ولو از مجاهدین باشند، نداری! به تأیید خندید و گفت: خیلی خوب، پس بگو یک اسلحه‌یی، چیزی، به من بدهند پیشم باشد. تو که می‌دانی به شهر خودمان هم نرفتم، فالانژهای آن‌جا هم برایم خط و نشان کشیده‌اند. من اسلحه کمتری خودم را باز کردم و گفتم اگر این چیزی را حل می‌کند، بفرما.

شکری گفت: نه این برای خودت لازم است، این را نمی‌گیرم. بعد با هم به اسلحه‌خانه رفتیم. برادر مجاهد‌مان محمد علی توحیدی نیز سر رسید و شکری را دید. بالاخره اسلحه کمری مناسب را برای شکری پیدا کردند. شکری کمر بندش را باز کرد، از گیره غلاف کمری عبور داد، خشاب را پر کرد و کار گذاشت، و لحظاتی بعد که کمر بند را مجدداً بسته بود، دکمه‌های کتش را هم بست و سینه‌یی سپر کرد. برانگیختگی درونی و برافروختگی مختصر چهره سبزه‌اش برایم کاملاً محسوس بود. کنجکاوانه در تمام مدتی که اسلحه می‌بست، حالتش را زیر نظر داشتم. شکرالله پاک‌نژاد، مبارز نامداری که سالها پیش، در بدو ورود به زندان قزل‌قلعه پس از بازگشت از تبعید در زندانهای جنوب کشور، خود را به جمع، «سرباز وفادار مبارزه مسلحانه» معرفی کرده بود، پس از قریب به ده سال زندان حالا مسلح و سرافراز در برابرم ایستاده بود. در لبخندش و در سینه سپر کرده‌اش شرف و افتخار و اعتماد به نفس یک خلق قهرمان را می‌دیدم.

همنوایی

محمد حسین نقدی

خانم‌ها، آقایان، برادران و خواهران حزب‌الله، رفقا،

کلاه‌هایتان را بردارید، کف بزنید و شادی کنید، تکبیرگویان خواهان ادامه حیات خمینی تا ظهور امام زمان شوید (شاید هم بهتر باشد به فکر شعار مشابهی برای ولیعهد تازه قانونی شده امام باشید) یا مشت‌هایتان را گره کنید و انترناسیونال بخوانید. خلاصه به هر طریق که صلاح می‌دانید به یکدیگر تبریک و تسلیت بگویید. چرا که شعار معجزه‌آسای امام خمینی اینک دیگر عالمگیر شده است. شعار سحرآمیز «وحدت کلمه» را می‌گویم. وحدت کلمه در مبارزه با انقلاب و مقاومت و در خصومت با هر عمل سیاسی یا نظامی این مقاومت؛ وحدت کلمه‌یی که هر بار و به دنبال هر دستاورد سیاسی یا نظامی مقاومت، عریانتر می‌شود. این بار انگیزه وحدت کلمه یک «دیدار بسیار بی‌اهمیت» است (۱). دیدار مسعود رجوی با ملک حسین بار دیگر آب در خوابگاه مورچگان ریخته است. به راستی مریزاد! آقایان، رفقا...! این بار شاهکار تان به سرحد کمال نزدیک شده است. همنوایی، هماهنگی و، آنجا که ضرورت می‌یابد، تقسیم کار تان بی‌نظیر است. هدف، البته برای همه شما کاملاً واضح و روشن است. مدتهاست که اختلاف نظری در این باره ندارید. حمله به مقاومت، درهم شکستن مجاهدین! این بار، ولی، تاکتیکها، مضمونها و حتی تعبیرات نیز هماهنگی و تطابق یافته‌اند. اگر هنوز خودتان در این باره شک دارید، اجازه بدهید مروری بکنیم بر مواضع مشترکتان در باره این دیدار:

۱- همگی خواسته‌اید کما فی السابق رجوی را افشا کنید. این بار برای این کار ابتدا به افشای ملک حسین پرداخته‌اید. با تعبیر و، در بسیاری موارد، با کلماتی مشابه. مثلاً: رایگان مجله هواداران دو آتشه سلطنت طلبان نوشته است: «برادر رجوی آخرین تانگوی رسوایی در پاریس را با ریتم سلطنتی اردنی‌ها رقصید... شاه حسین، یهودای اردنی تراژدی عربی است، هرگاه دربار شهر لندن اراده نموده، ملیجک تاجدار آنها وارد معرکه شده، بازی

جدیدی را در نقش یهودای عرب بازی کرده است. شاه حسین، که همیشه ارتباط نامرئی خود را با اسرائیل حفظ کرده و مسأله فلسطین را به عنوان برگ بازنده در دست داشته است...» (۲) و اطلاعات، روزنامه رژیم خمینی، ادامه داده است: «... که وی به عنوان گماشته ریگان و واسطه العقد اعراب و اسرائیل، هم اکنون ایفای کثیف‌ترین و خائنه‌ترین نقش در طول عمر خود را بر عهده گرفته و آمریکا او را در لباس دلال محبت، در پروسه مبارک و مشترک برخی از سران فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، به قوادی سیاسی گماشته است. در چنین شرایطی است که ملاقات صورت می‌گیرد و به همین دلیل است که باید آن را چیزی فراتر از یک ملاقات ساده پشت پرده خواند. این یک ازدواج سیاسی و عقد دائم است و "صداق"ی که تعیین شده نیز جلب حمایت بیشتر آمریکا نسبت به منافقین، توسط ملک حسین است...» (۳). رادیو صدای اقلیت در گفتاری از جمله اظهار لحنیه کرده است که: «اکنون نه توده‌های مردم بلکه ملک حسین و ملک فهد و دیگر مرتجعین، نقطه اتکای سازمان مجاهدین خلق محسوب می‌شوند... در عین حال این تقویت مناسبات با ارتجاع منطقه به معنای نشان دادن ابراز وفاداری سازمان مجاهدین خلق به امپریالیزم جهانی بویژه امپریالیزم آمریکا است...» (۴). اکثریت هم، که خود از پرچمداران وحدت کلمه است، البته در این رابطه عقب‌نمانده است: «شاه حسین از جمله مرتجعینی است که حجاب فریبکاری او سراپا دریده شده و نزد مردم ما از نوک مو تا بن ناخن افشاگشته است. این شخص "مأمور" که همیشه به اجرای او امر آمریکا معذور است...» (۵).

۲- طبق معمول کوشش کرده‌اید که سازمان مجاهدین خلق را متلاشی شده معرفی کنید، یا سازمانی که اگر هم چیزی از آن باقی مانده باشد، از زمره سازمانهای سیاسی خارج و تبدیل به یک گروه «توطئه‌گر» در حال پیوستن به خانواده «مافیا» شده است. چند نمونه از کوشش مشترک‌تان در این زمینه را نیز بد نیست بخوانیم:

«ایران امروز» نوشته است که: «مردم داخل ایران، ملاقات ملک حسین و مسعود رجوی را آخرین ضربه متلاشی شدن تشکیلات مجاهدین خلق تلقی کرده‌اند که تنها در خارج از کشور دستمزد بگیرانی دارد...» (۶) و «جهان» همصدا، منتها با طمأنینه انقلابی! سازمان مجاهدین را چنین معرفی کرده است: «از آن پس جنبش دانشجویی، دیگر با یک سازمان سیاسی سر و کار نداشت بلکه با گروهی رو در رو بود که با انواع حیل و توطئه...، خط زمینه‌سازی درگیریها و جنجالهای هدفمند را تعقیب می‌کرد...» (۷). روزنامه جمهوری اسلامی خمینی هم در تأیید رفقای خارج کشور نوشته است که: «...ظاهراً تشکیلات این سازمان که روزی به عنوان یک تشکیلات سیاسی شناخته می‌شد اکنون در حال پیوستن به خانواده مافیاست...» (۸).

۳- بعد، «وحدت کلمه» همراه با یک تقسیم‌کار شگفت‌انگیز، در افشای مسعود رجوی: بختیار در مصاحبه‌ی اظهار لحنیه کرده است که: «... و طرف دیگر پادشاهی است که... حالا می‌آید با یک آدمی که فقط تروریست بوده و از روی سیاست کلی که خود من اتخاذ کردم، از زندان آزاد شده است، ملاقات می‌کند...» (۹). این «تروریست» هم حالا به زعم «جهان»: «به قیمت قربانی کردن هزاران رزمنده و کسب طوماری از لیست شهدا برای مغالزه با سر دسته راهزنان جهانی و... به مبارزه جنبش دانشجویی در "سینه یونیور سینه" پاریس پرداخته است...» (۱۰).

البته او و همدستانش آموزش تروریستی را در فلسطین دیده‌اند. اگر باور نمی‌کنید

بفرمایید، این هم بخشی از نامه امینی به ملک حسین: «... همچنین مسأله تعلیم یافتن تروریستهای ایرانی همدست رجوی در اردوگاههای فلسطینی مستقر در اردن و لبنان در سالهای ۱۹۶۰ و نبرد آنان علیه نیروهای آن اعلیحضرت در سال ۱۹۷۰ در اسناد و مدارک موجود ثبت است» (۱۱). این اسناد و مدارک را هم روزنامه اطلاعات رژیم خمینی افشا می‌کند: «به عنوان نمونه به قسمتی از سخنان همین آقای رجوی در ۲۷ بهمن سال ۱۳۵۰ در دادگاه نظامی... توجه کنید: «... در یک طرف محرومین، گرسنگان، آوارگان فلسطینی و مبارزین وجود دارند، و در طرف دیگر اغنیا، صاحبان ناپاک فانتوم و چاه نفت... بین اینها هیچ رابطه، هیچ تفاهم مطرح نیست. ما به این که در طرف اول قرار داریم افتخار می‌کنیم... ما به اینکه دست در دست چریکها برای نابودی امپریالیزم و صهیونیزم مبارزه می‌کنیم افتخار می‌کنیم...» (۱۲). اگر این اسناد کافی نیستند، اکثریت هست و آنها را تکمیل می‌کند: «بر حسب اتفاق خود رهبری مجاهدین نیز در گذشته‌ای نه چندان دور پیرامون سیاه‌کاریهای شاه حسین افشاگریهایی کرده است... سازمان مجاهدین در یاد نامه مجاهد شهید رضا رضائی... می‌نویسد: رضا رضائی در اردن ماهیت دست‌نشاندهی رژیم ملک حسین را تا سر حد یک وحشیگری عظیم به چشم دید...» (۱۳).

۴- حالا که این طور است، یعنی یک تشکیلات که سیاسی بوده و حالا در حال تبدیل شدن به یک سازمان مافیایی است، آن هم تحت رهبری تروریستی که در فلسطین تعلیم دیده و هزاران رزمنده را به کشتن داده و از همه بدتر، با پادشاه اردنی که وصفش رفت نشست و برخاست کرده، در مقابل این تشکیلات باید ایستاد، باید تخم شک و نفاق پاشید (گرچه تجربه بارها ثابت کرده باشد که این زمین برای این بذرها اساساً مناسب نیست)، یا لااقل باید بدنه سازمان و هواداران (مگر سازمانی و هوادارانی هم باقی مانده است؟! را از خطری که تهدیدشان می‌کند، باخبر ساخت. اگر این هم نمی‌شود و آنها به راه راست هدایت بشو نیستند، باید به گریز از «کانون پر تپش جنبش دانشجویی» یعنی سینه یونیورسیتیه پاریس و روی آوردن به زندگی راحت! مثلاً در پایگاههای پیشمرگان مجاهد خلق در کردستان متهمشان ساخت. پس باز هم وحدت کلمه، باز هم تقسیم‌کار:

عبدالرحمن برومند، همکار درجه اول بختیار، ابراز نگرانی می‌کند که: «... به عقیده من مسأله بیش از آن که مشکلی برای ملک حسین باشد، برای آقای رجوی از درون سازمان خود او مشکل ایجاد خواهد کرد» (۱۴). کیهان چاپ لندن هم نگرانی مشابهی دارد: «مجاهدین خلق بدون توجه به پیامدهایی که این امر می‌تواند برای سازمان آنها داشته باشد، دیدار با پادشاه اردن را وسیله‌ی برای بالا بردن اعتبار بین‌المللی خود شمرده‌اند. آنها مسلماً چیزهایی از دست می‌دهند...» (۱۵). و باز هم اکثریت، پرچمدار هشدار باش برای مبارزان مجاهد: «مبارد دیگر در این باره به مبارزان مجاهد هشدار می‌دهیم. برای مجاهد رزمنده‌یی که در دل این شب سیاه ایران جانفش را در کف دست می‌گیرد و... خبر دیدار مسعود رجوی با شاه حسین هیچ شادی آور نیست... گریه آور است، دردناک است...» (۱۶). کیهان هوایی رژیم نیز برای هشدار دادن به هواداران به کمک اکثریت می‌آید: «اما در این جا بار دیگر خطابمان به انسانهایی است که صرفاً به امید خلق خود جهت‌رهایی از سلطه امپریالیزم به این جریان کشیده شده‌اند... آیا زمان آن نرسیده است که به دور از وابستگیهای گروهی، یک بار هم که شده عملکرد سازمان را لااقل نسبت به گذشته آن با تحقیق در کتب و مواضع اولیه سازمان به مقایسه گذارند...» (۱۷). صدای اقلیت در این که

هواداران این مقایسه را به عمل آورده‌اند هیچ شکی ندارد. بنابراین می‌گوید که: «مجاهدین خلق باید در همه عرصه‌ها وفاداری خود را به بورژوازی بین‌المللی و امپریالیزم جهانی اثبات کنند... اما طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش مردم ایران که... ماهیت تمامی سیاستهای بورژوازی را با تمام وجود لمس کرده‌اند، قطعاً اجازه نخواهند داد که با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، بورژوازی را به نام سازمان مجاهدین خلق ایران بر آنها تحمیل کنند» (۱۸).

بله، واقعاً باید همه‌تان به یکدیگر تبریک و تسلیت بگویید. «وحدت کلمه» شگفت‌انگیز شما در رابطه با این دیدار دیگر جای شکی در اتحاد بالفعلان در مبارزه با مقاومت قهرمانانه مردم ایران باقی نمی‌گذارد و احتمال تصادفی بودن هم‌زمانی مطلق شما را در موضع‌گیریهای مربوط به انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین، کلاً نفی می‌کند. راستی رفقا، اگر هنوز هم نتوانسته‌اید توضیح ایدئولوژیک اطلاق جبهه نا متحد ارتجاع به این ائتلاف و همکاری و هم‌آهنگی را در جزوات و منتخب آثار جورا جوران بیابید، لااقل شاهد سیاسی آن را در تطابق کامل کلمات و جملات و مفاهیمی که در حمله به مقاومت، و مشخصاً سازمان مجاهدین، به کار برده‌اید، به راحتی می‌توانید بیابید.

اما اصل مطلب چیست؟ چرا دیدار رجوی با ملک حسین باز بهانه‌یی شده است تا بار دیگر چپ‌نمایان و راست‌گرایان یا خمینی همصدا شوند و سهم خودشان را در اتحاد عمل علیه مقاومت ادا کنند؟ اصل مطلب، عامل اساسی بغض و کینه همه آنها، تحرک، سرزندگی و تعرض مقاومت انقلابی ایران در صحنه‌های داخلی و خارجی است و کوتاه ماندن دست همگی آنها، از چپ‌نمایان تا راست‌گرایان، از دنیا و آخرت. این تحرک و توان مقاومت البته فقط بر معاندان و معارضان داخلی عیان نیست، خارجیان، دولتها، احزاب و نیروهای سیاسی سراسر جهان نیز بدین حقیقت وقوف یافته‌اند. تمایل ملک حسین به دیدار با رجوی رهبر مقاومت انقلابی ایران نیز، قبل از هر چیز، ناشی از آگاهی او بر توان این مقاومت انقلابی است. خارجیان دیگر نیز به خوبی از ماهیت انقلابی مقاومت ایران آگاهند. آنها معانی کلمات و جملات به کار رفته از جانب مقاومت ایران را به خوبی درک می‌کنند (کما اینکه معاندان ایرانی شورای ملی مقاومت و مجاهدین نیز از این ماهیت با خبرند و همین امر آنها را سخت وحشت زده می‌کند). آنها معنای «نفی و سرنگونی تمامیت رژیم خمینی» را که اولین هدف مقاومت انقلابی ایران است، کاملاً می‌فهمند. می‌فهمند که این هدف به معنای در هم کوبی دستگاه سیاسی ولایت فقیه، نابودی دستگاه سرکوب نظامی - پلیسی او و تغییر بنیادی سیستم اقتصادی است که خمینی، در تداوم رژیم شاه، خواهان بازسازی آن است. معنای این شعار هم که «مبارزه مسلحانه محور و شکل اصلی مبارزه است» برای همه کاملاً روشن است. همین دو شعار «بورژوازی» نا قابل است که نه فقط خشم مخالفان داخلی را برمی‌انگیزد، بلکه خصومت و کار شکنی و داد و هوار محافل بین‌المللی را نیز در می‌آورد. با این حال ملک حسین نه یک بار بلکه دو بار، در فاصله سه روز اقامتش در پاریس، با رجوی دیدار می‌کند. طبیعی است که ملک حسین، زمانی که تحت فشار محافل صهیونیستی، امکان خرید تسلیحات پیشرفته از آمریکا را از دست داده است، تحت فشار خمینی و اسد، که همصدا با اسرائیل خواهان حذف سازمان آزادیبخش و شخص عرفات از مشارکت در هر تغییر و تحول سیاسی منطقه‌اند، قرار گرفته، اما، از طرف دیگر، توازن نیروها، چه در داخل اردن و چه در سرزمینهای اشغالی، او را در وضعیت ناگزیر ائتلاف با ساف قرار داده است. در

جستجوی فضای سیاسی برای تنفس برآید و بکوشد تا حلقه محاصره خمینی - اسرائیل - اسد را بشکند، آن هم در آستانه گفتگوهایش با اسد. اگر در این وضعیت با رجوی دیدار می‌کند - و رجوی بی شک اگر نه بیشتر از روزی نامه نویس اطلاعات و آمینی و فرخ‌نگهدار، لااقل به اندازه آنها از سوابق گذشته و مواضع فعلی او با خبر است - برای تشکر از مجاهدین به خاطر مشارکتشان در مبارزات مردم فلسطین علیه «نیروهای آن اعلیحضرت» نیست. او با رجوی دیدار می‌کند چون به توان مقاومت انقلابی ایران - که رجوی رهبریش را بر عهده دارد - به خوبی واقف است. او می‌داند که نقش این مقاومت انقلابی در آینده بلا فصل ایران تعیین کننده است و نقش ایران در کل تحولات سیاسی خاورمیانه نیز دارای اهمیت درجه اول است. آقای بختیار! آقای بنی صدر! ملک حسین به خود اجازه دهد که با رجوی در باره خوزستان و سوابق تاریخی آن صحبت کند؟ (۱۹). این باد، بیدهای هم چون شما را می‌تواند بلرزاند. درخت مقاومتی که رجوی بر آن تکیه دارد، ملک حسین هم می‌داند که بسیار قوی‌تر از آن است که از این بادها بلرزد. البته بعید نیست که ملک حسین، علاوه بر آن چه در اطلاعیه دفتر مجاهدین آمده است، حرفهای دیگری هم، مثلاً در رابطه با نظرش در باره شاه، زده باشد. اما افشای آن حرفها ممکن است خاطر پسر زود رنج اعلیحضرت مدفون را، که موضعگیری در باره دیدار رجوی - ملک حسین را موکول به دریافت صورت جلسه مذاکرات نموده (۲۰) و شانس مشارکت در مسابقه وحدت کلمه را این بار از دست داده است، سخت برنجاند.

اما این که هدف رجوی از ملاقات با ملک حسین و یا ملاقاتهای مشابه دیگر چیست، باید بسیار روشن باشد. رجوی امروز در رأس مقاومتی قرار دارد که، گرچه با تعبیر گوناگون، عملاً تنها شانس جانشینی خمینی شناخته شده است. او دیگر یک چریک ساده عضو یک سازمان چند ده نفری نیست. او وظایف و مسئولیتهای دیگری دارد، وظایف و مسئولیتهایی که دقیقاً ناشی از گسترش و پیشرفت همان سازمان چریکی با همان اهداف و با همان استراتژی است. آن سازمان چریکی امروز در آستانه کسب قدرت سیاسی است و باید خود را به جهان معرفی کند. باید امکان سوءاستفاده و میوه چینی سیاست بازان حرفه‌یی برای معامله بر سر مقاومت و مبارزه یک خلق را در نطفه خفه کند. و این مفاهیم را چقدر ساده و روشن هزارخانی در مصاحبه‌اش با خانم عاطفه گرگین توضیح داده است (۲۱). کاش که در خانه کسی بود و یک حرف بس. اما هیئات! رجوی به خارج فرستاده شده است تا از شرف و حیثیت مقاومت دفاع کند. او این ملاقاتها را نه از راه یا برای پایه ریزی زد و بندهای بین‌المللی روی آینده ایران، بلکه درست به عکس، برای جلوگیری از این زد و بندها انجام می‌دهد. او نه فقط با تکیه بر خون دهها هزار رزمنده مبارز و مجاهد و مبارزه قهرمانانه تیمها و هسته‌های مقاومت داخل و ایستادگی انبوه زندانیان، بلکه همراه با کوشش بی دریغ صدها و هزاران هواداری که در اقصی نقاط جهان، هر روز و هر شب به کار تبلیغی - توضیحی در بین ملت‌ها مشغولند و خود به گونه‌یی زمینه‌ساز و تدارک کننده این قبیل دیدارها هستند، به دیدار ملک حسین و دیگران می‌رود؛ و اصلاً چقدر بهتر بود اگر تمامی نسبت‌هایی که چپ‌نمایان و راست‌گرایان، به دنبال این دیدار به ملک حسین دادند، راست می‌بود و یا اگر به جای ملک حسین، ریگان به دیدار با رجوی ابراز تمایل می‌کرد. چون آن وقت، آن تمایل و آن دیدار باز هم مثبت‌تر و مؤثرتری بود. دیدار، بدین معنا بود که آنها نیز شکی ندارند که فشارهای جانبی، سنگ‌اندازیها و کمک‌های بی‌دریغ به خمینی، هیچ کدام نمی‌توانند مقاومت ایران را از

پای در آورند، حالا باید آن را به رسمیت شناخت. آری رفقا، بدتان هم می آید چه بهتر، ملک حسین با دیدار با رجوی، او را و مقاومت ایران را عملاً به مثابه جانشین رژیم خمینی به رسمیت شناخته است. یادتان باشد رجوی فقط با خمینی و خمینی گرایان ملاقات نخواهد کرد. این را لطفاً فراموش نکنید، هر چند که از این موضع او هم رنجیده خاطر باشید. اما رجوی در این دیدارها چه امتیازی داده است؟ آیا اساساً این سؤال می تواند مطرح باشد؟ وقتی که او، به عنوان رهبر سازمان مجاهدین، بر موضعی پا می فشارد که، به خاطر انقلابی بودنشان، مؤتلفان نیمه راه را - پس از مدتها کوشش برای هدایت انقلاب به راه «راست» - نا امید و سرخورده، ناچار از اعتراف به ناتوانی و حتی ایستادن در برابر انقلاب می کند، در حالی که خطوط و علائم راهنما در جهت تعمیق انقلاب هر روز روشنتر می شوند، کدام امتیاز؟ به کی؟ آیا پافشاری بر سرنگونی تام و تمام رژیم خمینی، ایستادگی بر حقانیت مبارزه مسلحانه و کوتاه نیامدن از اصول غیر قابل بحث و مذاکره آزادی و استقلال ایران را می توان کوشش برای جلب حمایت امپریالیسم نامید؟ نه، رفقا! اتفاقاً همین ایستادگی و پافشاری، از جمله در رد هرگونه دو دوزه بازی برای نزدیکی به خمینی، یا نفی مطلق هر نوع همکاری با گروهها و عناصر وابسته (وابسته به هر قدرت جهانی، «مترقی» یا «مرتجع» فرقی نمی کند)، به معنای امتیاز ندادن حتی به اندازه سر سوزنی است. لابد همین شما را می سوزاند.

شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین و رجوی بارها گفته اند و نوشته اند که مقاومتشان در ایران مقاومتی متکی بر قهر انقلابی مسلحانه است و در تدارک یک پیام سازمان یافته مسلحانه اند. اما بارها و بارها نیز گفته اند که قصد «صدور انقلاب» یا حرکات تروریستی خمینی گونه را ندارند و بر این موضع و باور خود نیز سرسختانه استوارند (باز هم یک موضعگیری بورژوازی!). توضیح این موضع، هم برای دولتها و نیروهای سیاسی و هم برای افکار عمومی جهان، از وظایف رجوی و همکارانش و نیز همه هواداران مقاومت ایران در خارج کشور است. وقتی پادشاهی، آن گونه که شما وحدت کلمه یی های می گوید، با رجوی به گفتگو می نشیند، خود نفس ملاقات، یک قدم بزرگ برای توضیح و قبولاندن این موضع مقاومت است. به هر حال این دیدار در توازن قوای جدیدی صورت می گیرد. این توازن قوای جدید بدین مفهوم است که هر دو پذیرفته اند که می خواهند مردمشان در صلح و آرامش زندگی کنند، آن چه مردم اردن می خواهند، اساساً به آنها مربوط است و تصمیم در باره ایران نیز با مردم ایران است و بس. این تمامی «امتیاز»ی است که رجوی در هر ملاقات با سران هر کشوری داده است یا می تواند بدهد و تمامی «امتیاز»ی است که می تواند بگیرد. حال گرفتن امتیاز عدم مداخله در امور داخلی کشورمان از جانب هر دولتمرد - هر کشوری به وسیله رجوی، که هنوز دولتمرد نیست اما رهبر مقاومتی انقلابی با چشم انداز کسب قدرت سیاسی است، چه اندازه با ارزش است، قضاوتش با مردم ایران است. راستی آیا مردم ایران، مقاومت و انقلاب ایران، چیز دیگری از دیگران متوقعند؟ کدام دولت «دمکراتیک» و «غیر مرتجعی» را می شناسید که در طی این سالهای سیاه خمینی، یاری و کمکی در همین حد به انقلاب ایران کرده باشد؟ مرتجعان به جای خود. نگاهی به لیست کشورهای که، همین چند روز پیش به قطعنامه سازمان ملل متحد دایر بر محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران رأی مخالف داده اند، ببیندازید، خواهید دید که کوبا، الجزایر، لیبی و... چگونه در کنار پاکستان، اندونزی، امارات متحده عربی و... همصدا با جمهوری اسلامی، بر کشتار مردم

ایران به وسیله خمینی صحنه گذاشته اند. گذشته از این شاید یک یادآوری کم اهمیت هم بی مورد نباشد. اگر خاطرتان باشد، علاوه بر رجوی و یارانش، عرفات و دوستانش نیز در اردن علیه نیروهای «آن اعلیحضرت» می جنگیده اند و عرفات امروز مؤتلف همان «اعلیحضرت» است. آنها هم که عرفات را ترک کردند، به زیر عبای وحدت آفرین خمینی پناه بردند. البته شاید مرغ همسایه غاز است و یا رجوی باید نقش کاسه گرمتر از آتش را بازی کند، شاید هم هر دو!

سخن آخر این که آقایان، خیالتان راحت باشد. این نکته را که رجوی در آینده هم از این کارها خواهد کرد درست پیش بینی کرده اید. توانمندی و شکوفایی مقاومت انقلابی ایران، بسیاری را بر آن خواهد داشت تا به دیدار رهبری این مقاومت ابراز تمایل کنند. رجوی نیز برای سرعت بخشیدن به حرکت انقلابی مقاومت و از سر راه برداشتن موانع بین المللی، به دیدار هر کس که مانع تراش نباشد یا توانی در کم کردن موانع داشته باشد، خواهد شتافت. مضمون حرف او، اما، به تمامی آنها، حتی اگر ریگان یا همتای شورویش گورباچف باشد، این است: ما را به حال خود بگذارید، زیر بال و پر خمینی خون آشام را نگیرید؛ و تمامی امتیازی که خواهد داد عبارت از این خواهد بود که ما بی شک در امور داخلی دیگران دخالت نخواهیم کرد. اینها حرفهایی است که قبل از رجوی نیز، رهبران تمامی انقلابهای تاریخ معاصر در مقابل مخاطبان قدرتمند خارجیشان زده اند. اگر اشتباه نکنم بعضی از آنها، معروفترین و انقلابیترین آنها، امتیازهای بسیار سنگین تری هم داده اند. نقل قولها و شواهد تاریخی را یافتن، چندان وقت نمی گیرد (مخصوصاً برای خبرگان در امور مربوط به منتخب آثار). بسیاری از مخاطبان رجوی بعد از دیدار با او، باز هم سنگ خواهند انداخت و باز هم خمینی را خواهند نواخت. اما، این کار را قطعاً بعد از دو بار فکر کردن انجام خواهند داد. ولی همین که آنها رجوی را به عنوان مخاطب خود بشناسند، سیویی را شکسته اند که بازگرداندن آتش غیر ممکن خواهد بود.

باز هم شما، همه شما، شاید همراه با دلاورانی دیگر، «وحدت کلمه» خواهید یافت و باز هم خواهید شتافت تا حضرت امام را از تنهایی نجات دهید. این روند ناگزیر انقلاب است. هر دو آنها، دیدارهای رجوی به مثابه پیروزیهای سیاسی متکی بر مقاومت انقلابی مسلحانه و «وحدت کلمه» شما، بر مردم ایران مبارک باد.

منابع:

- ۱- پیام ایران، شماره ۲۴۸، ۲۶ آبان ۶۴
- ۲- رایگان، شماره ۲۴، ۲۴ آبان ۶۴
- ۳- اطلاعات، شماره ۱۷۷۴۶، ۳ آذر ۶۴
- ۴- رادیو صدای اقلیت ... ۱۸ آبان ۶۴
- ۵- کارآرگان کمیته مرکزی (اکثریت) شماره ۲۲، اول آذر ۶۴
- ۶- ایران امروز، شماره ۱۱۶، ۲۵ آبان ۶۴

پیرامون دورنمای نفت و اقتصاد ایران

ی. علوی

نفت در اقتصاد ایران دارای نقش بی‌همتایی است. این نقش در بخشهای گوناگونی در اقتصاد ایران رخ می‌نماید: در موازنه پرداختهای ارزی به مثابه عمده‌ترین و به اعتباری تنها عامل، در حسابهای درآمد ملی به عنوان یکی از پراهمیت‌ترین بخشهای آن و در منابع درآمد بودجه به مثابه بزرگترین منبع؛ به گونه‌یی که معمولاً ۹۵ تا ۹۷ درصد از منبع پرداختهای ارزی، ۶۰ تا ۷۰ درصد از منابع درآمد بودجه و ۴۰ تا ۵۰ درصد از مجموع درآمد ملی تحت تاثیر فعالیتهای مربوط به بخش نفت می‌باشد (۱). از سوی دیگر صنعت نفت ایران، در مجموع حدود ۹۰ هزار نفر را به طور مستقیم زیر پوشش شبکه اشتغال خود دارد و در برآورد دیگری این رقم حتی به حدود ۱۰۰ هزار نفر می‌رسد (۲). صنعت نفت ایران به لحاظ مبادله داده‌ها و ستاده‌های صنعتی، بین سایر صنایع نیز دارای موقعیتی ویژه است (۳). با چنان‌اهمیتی که آمد، برخورد دور ژیم شاه و خمینی با صنعت نفت آن‌گونه نبود که با به‌کارگیری نفت و صنایع مربوط به آن به سازندگی دیگر بخشهای اقتصاد ایران بپردازند (۴). به‌کارگیری نفت به عنوان محل درآمدهایی که صرف پرداختهای جاری و احیاناً مولد (نه زیربنایی بلکه فرمالیستی) می‌شود، از خصوصیات مشترک دور ژیم بود؛ با این تفاوت که اولی در جهت تثبیت خود نفت را جهت نوسازی ظاهری و تزئینی، اختناق پلیسی و نظامی‌گری در منطقه به کار گرفته بود و این یکی با پرداخت بهای اختناق و سرکوب قرون وسطایی و جنگ از منابع نفت و نعره جهانی کردن اسلام و شاخ کردن به اصطلاح / مت حزب الله است (۵) که ادعای مشروعیت می‌کند و در جستجوی ثبات است. بدین ترتیب نفت با سرنوشت رژیمهای حاکم بر ایران گره خورده است، به گونه‌یی که تغییراتی که در صنایع و بازار نفت به وجود می‌آید به شدت در سیاستهای رژیم حاکم تاثیر گذاشته و سرنوشت آن را شکل می‌دهد. اما این سرنوشت امروز، به دلایل جهانی، منطقه‌یی و داخلی نه تنها بر وفق مراد نیست، بلکه در معرض مخاطره قرار گرفته است. واقعیت این است که دیگر در دنیای پیچیده قرن بیستم و در عصر انقلابها و آگاهی توده‌ها، بدون مشروعیت تاریخی، بدون

- ۷- جهان، شماره ۳۷، آذر ۶۴
- ۸- جمهوری اسلامی، شماره ۱۸۶۹، ۱۹ آبان ۶۴
- ۹- قیام ایران، شماره ۱۲۷، ۷ آذر ۶۴
- ۱۰- جهان، شماره ۳۷، آذر ۶۴
- ۱۱- نجات ایران، شماره ۲۸، ۲۱ آبان ۶۴
- ۱۲- اطلاعات، شماره ۱۷۷۴۶، ۳ آذر ۶۴
- ۱۳- کار، ارگان کمیته مرکزی (اکثریت)، شماره ۲۲، اول آذر ۶۴
- ۱۴- پیام ایران، شماره ۲۴۸، ۲۶ آبان ۶۴
- ۱۵- کیهان چاپ لندن، شماره ۷۲، ۲۳ آبان ۶۴
- ۱۶- کار، ارگان کمیته مرکزی (اکثریت)، شماره ۲۲، اول آذر ۶۴
- ۱۷- کیهان هوایی، شماره ۶۵۰، ۲۹ آبان ۶۴
- ۱۸- رادیو صدای اقلیت ... ۱۸ آبان ۶۴
- ۱۹- انقلاب اسلامی شماره ۱۱۲، ۲ تا ۱۵ آذر ۶۴ و قیام ایران، شماره ۱۲۶، ۳۰ آبان ۶۴
- ۲۰- کیهان چاپ لندن، شماره ۷۲، ۲۳ آبان ۶۴
- ۲۱- فصلی در گلسرخ، دوره جدید - جلد (۱) - تابستان ۶۴

استفاده از سوخت جامد را ۶ درصد افزایش داد [از افزایش استفاده از منابع آبی و بادی ارقامی در دست نیست (۹)] و بدین ترتیب به پخش نیازهای خود بین منابع گوناگون و متعدد تولید انرژی و نیز جایگزینی منابع دیگر انرژی به جای نفت پرداخت؛ به گونه‌یی که پیش‌بینی می‌شود مصرف نفت جهان در سال ۱۹۹۰ به رقمی بیش از ۶۰/۲ میلیون بشکه در روز (کمتر از مصرف سال ۸۰) افزایش نیابد (۱۰). این رقم مصرف، که برای جهان (غیر از کشورهای بلوک شرق) در سال ۸۴ بالغ بر ۴۵/۸ میلیون بشکه در روز بوده است (۱۱) در سال ۱۹۹۰، به رقمی بیش از ۴۸/۶ میلیون بشکه در روز تخمین زده نمی‌شود، در حالی که طبق خوشبینانه‌ترین تخمین‌ها، مصرف نفت در سال ۲۰۰۰ در حدود ۵۵ میلیون بشکه در روز خواهد بود (۱۲).

افزون بر کشف و به‌کارگیری منابع جدید انرژی، پیشرفت تکنولوژی و به‌کارگیری سیستم‌های جدید نظارت و مدیریت، بر بازده مصرف یک واحد نفتی افزوده و بدین ترتیب راندمان به‌کارگیری سوخت به سطحی بالاتر ارتقا یافته است، به گونه‌یی که تنها در ایالات متحده آمریکا، در سالهای ۷۳ تا ۸۳، حدود ۱۲ درصد بر بازده استفاده از مواد نفتی افزوده شده، یعنی در دوره یاد شده، یک واحد از تولید ملی (GNP) ۱۲ درصد کمتر انرژی به خود اختصاص داده است. بنابراین هزینه متغیر مربوط به انرژی حاصل از به‌کارگیری مواد نفتی در یک واحد از کالای ساخته شده، حدود ۱۲ درصد کاهش یافته است (۱۳). اکنون به ناهمگنی کاهش مصرف نفت و تغییرات مهم مصرف در جهان نظری بیفکنیم (۱۴):

مناطق	درصد سهم مصرف		درصد کاهش مصرف
	۱۹۷۹	۱۹۸۴	
آمریکای شمالی	۳۱	۲۷/۹	-۱۶/۳
آمریکای لاتین	۶/۶	۷/۷	+۱
اروپای غربی	۲۳/۵	۲۰/۸	-۱۸
ژاپن	۸/۶	۷/۵	-۱۷
کشورهای شرق	۲۱	۲۲/۸	+۱/۹
سایر	۹/۳	۱۳/۳	—

ارقام بالا کاهش برنامه‌ریزی شده مصرف در کشورهای شمال را نشان می‌دهد. حتی کشورهای بلوک شرق نیز، اگرچه نسبت به اول دوره مصرف خود را افزایش داده‌اند، ولی سعی در افزایش آن نداشته‌اند. نکته جالب بالا رفتن مصرف در مناطقی است که در دو بلوک جا ندارند و به طور عمده شامل کشورهای توسعه نیافته آفریقایی و آسیایی (و تا حدی آمریکای لاتین) می‌شوند. به نظر نمی‌رسد که این کشورها جز به‌کارگیری نفت در جهت مصرف نهایی و سوخت، توانایی دیگری داشته باشند، از این رو افزایش شدید و قابل توجه مصرف در این مناطق بعید به نظر می‌رسد. در نتیجه می‌توان گفت تغییر اساسی روند فوق، لااقل از این ناحیه، به زودی و به نحو استراتژیک، قابل پیش‌بینی نیست. افزون بر این افزایش مصرف در سالهای ۸۴-۸۳، که به نحو تاکتیکی انجام گرفته، نشان می‌دهد که شمال،

مشروعیت مردمی نمی‌توان حکومت کرد، حتی با فروش تتمه میراث اسلافی که این میراث بزرگترین نقطه ضعفشان بود. زیرا حتی فروش این میراث هم لیاقت تاریخی، سازمانهای اداری قابل، ارگانیک نو و پویا و انسانهای این زمان را می‌خواهد، و الا می‌شوی خرده‌فروش بازارهای نیم‌بند و موسمی و بازارهای نقد سرپایی؛ آن چنان بازارهایی که هنردوست و رفیق دوست بازیگران آن خواهند بود (۶)، یا حد اکثر ادامه راه اقبال و شاه رابیش رو خواهد داشت (۷).

گزارش زیر نگاهی به روند مستمر جریانهای نفتی در جهان است که سعی در کاوش دورنمای نفت در آینده و تاثیر آن بر اقتصاد ایران را مد نظر دارد.

مصرف و تقاضا در بازار جهانی نفت

پژوهش، تولید، صادرات و واردات، از پژوهش مصرف آغاز می‌شود. مصرف نفت در جهان رو به کاهش است. این کاهش ناشی از عوامل چندی است، از جمله کشف و به‌کارگیری منابع جدید انرژی از قبیل انرژی اتمی، انرژی ناشی از به‌کارگیری آب و باد و منابع دیگر از قبیل بیوگاز و غیره. هم‌چنین به‌کارگیری علمی‌تر و با بازده بیشتر نفت خود عامل دیگری در جهت کاهش مصرف نفت در جهان است. روند این کاهش را می‌توان در ارقام جدول زیر مشاهده نمود:

مصرف نفت و فرآورده‌های آن در مناطق مختلف جهان (واحد: ۱۰۰۰ بشکه در روز) (۸)

سال	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
آمریکای شمالی	۱۹۸۲۵	۱۸۰۳۱۵	۱۷۳۱۰	۱۶۳۳۰	۱۶۲۱۵	۱۶۶۰۰
اروپای غربی	۱۵۰۱۰	۱۳۹۵۵	۱۳۰۸۵	۱۲۵۲۵	۱۲۴۰۰	۱۲۳۳۵
ژاپن	۵۴۸۵	۴۹۳۵	۴۶۹۰	۴۳۹۵	۴۳۹۰	۴۵۵۰
سایر	۲۳۸۰۵	۲۴۴۱۰	۲۴۸۲۵	۲۵۳۷۰	۲۵۱۹۵	۲۵۳۸۵
جمع کل	۶۴۱۲۵	۶۱۶۱۵	۵۹۹۱۰	۵۸۶۲۰	۵۸۰۴۰	۵۸۸۷۰

کل مصرف جهانی نفت در آخر دوره مورد مطالعه (۱۹۸۴) نسبت به اول دوره (۱۹۷۹)، حدود ۹ درصد کاهش یافته است. این کاهش آن گاه چشمگیرتر خواهد شد که توجه کنیم در دوره یاد شده، نیاز و استفاده از انرژی به عللی از قبیل به‌کارگیری مراکز جدید مصرف (تحولهای جدید، صنایع، تاسیسات) و افزایش مصرف سوخت جهت تولید انرژی گرمایی و برق، افزایش نیز یافته است. نکته مهم‌تری که از تحلیل جدول بالا به دست می‌آید توزیع ناهمگن کاهش مصرف در بین مناطق است. این ۹ درصد کاهش، به یکسان بین مناطق تقسیم نشده است. آمریکای شمالی با کاهش حدود ۱۶ درصد و اروپای غربی و ژاپن، به ترتیب، با کاهش ۱۹ و ۱۷ درصد مصرف، بزرگترین سهم را داشته‌اند؛ در حالی که تنها سهم افزایش، مربوط به جهان سوم و کشورهای نیمکره جنوبی بوده است که در آغاز استفاده موثر از نفت و فرآورده‌های آن هستند. اما کشورهای صنعتی پیشرفته (شمال) چگونه با افزایش نیاز به انرژی، مصرف خود را کاهش داده‌اند؟ شمال در سالهای ۷۲ تا ۸۲، استفاده از انرژی اتمی را به نرخ برابر ۲۰۰ درصد، استفاده از منابع گاز طبیعی را ۴ درصد و

جزئیات بیشتری از تغییرات مهم تولید در مناطق مختلف جهان است. (۱۶)

مناطق	درصد سهم تولید	
	۱۹۷۹	۱۹۸۴
آمریکای شمالی	۱۸	۲۰/۱
آمریکای لاتین	۸/۴	۱۱/۹
اروپای غربی	۳/۶	۶/۵
خاورمیانه	۳۳/۳	۲۰/۳
آفریقا	۱۰/۷	۸/۹
آسیا و استرالیا	۴/۴	۵/۸
کشورهای بلوک شرق	۳۲/۳	۲۶/۵
اوپک	۴۸	۳۱/۸

جدول، گویای افزایش سریع سهم کشورهای شمال در تولید نفت و کاهش این سهم برای کشورهای جنوب است. بدین ترتیب شمال در جهت تکیه هر چه بیشتر بر منابع داخلی انرژی و نفت سیر کرده و در این امر ملاحظات را مد نظر داشته است. تجربیات ناشی از تحریم نفتی اعراب در جنگ رمضان، این آگاهی را در شمال به وجود آورد که با کاستن از نیاز خود به کشورهای صادر کننده نفت، به هنگامی که اصطکاکهای سیاسی پیش می آید، از نقش عامل نفت به عنوان حربه سیاسی بکاهد. افزون بر این، پس از افزایش سالهای ۷۹ تا ۸۱، قیمت نفت به سقفی بین ۳۷ تا ۴۰ دلار رسید و بدین ترتیب برخی از منابع شناخته شده نفتی شمال، که استخراجشان در مقایسه با قیمتهای پیشین مقرون به صرفه نبود، با قیمتهای جدید قابل بهره برداری شد و بهره برداری از آنها آغاز گشت. بهره گیری از نفت دریای شمال که از نظر ارزانی و نزدیکی به حوزه مصرف دارای موقعیت ویژه ای است و نیز بالارفتن راندمان منابع نفتی موجود، از جمله عواملی بود که موجب افزایش تولید نفت در منطقه شمال شد. در نتیجه شمال توانست اولاً از افزایش تقاضا در قبال نفت خارج از سیستم خود جلوگیری کند و در نتیجه مانع افزایش قیمتها شود، و در ثانی دست به تمهیداتی بزند تا هنگام فرارسیدن شرایط مطلوب، به تلاش در جهت کاهش قیمت نفت بپردازد. این تمهیدات در سالهای بعد به بار نشست و شمال توانست با بهره گیری از عوامل گوناگون، از جمله عوامل پولی و اقتصادی و سیاسی (که لااقل بخشی از آن در اوپک تحت تاثیر جنگ ایران و عراق و نیز نقش خمینی در جهت تضعیف اوپک بود)، جریانهای موجود نفتی را در نهایت به خواست خود نزدیک نماید. کشورهای اوپک بیشترین سهم را در کاهش جهانی تولید نفت داشتند و البته در آینده نزدیک، با توجه به نیاز این کشورها، به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس، به دلارهای نفتی بیشتر جهت اجرای طرحهای اقتصادی و اجتماعی و به خصوص نظامی و تسلیحاتی (که به واقع عکس العمل سیاست جنگ طلبانه خمینی است)، و عدم امکان صدور هماهنگ نفت و افزایش آن، قیمت نفت به کاهش بیشتری خواهد گرایید. بدین ترتیب آینده تولید نفت در جنوب دورنمای روشنی ندارد و طبق خوشبینانه ترین برآوردها، تولید روزانه اوپک در سال ۱۹۹۰ به بیش از ۲۶،۱ میلیون بشکه ارزیابی نمی شود. مقایسه این رقم با رقم اولین سال دوره مورد مطالعه (۱۹۷۷)، حدود ۲۰ درصد

به هنگام شکستن قیمتها و ایجاد شرایط مطلوب، از مصرف بیشتر نفت گریزان نیست که هیچ، به مانور هم می پردازد. از این رو هنگامی که قیمتها رو به کاهش می رود به افزایش مصرف، و از این رهگذر به رفع برخی از تنگناها، می پردازد. البته بررسی مسأله مصرف نفت در جهان به همین جا پایان نمی یابد اما به لحاظ رعایت اختصار، ما به همین قدر بسنده می کنیم.

تولید نفت و فرآورده های آن

در پی کاهش مصرف جهانی نفت، تولید کل نیز دارای نوسان و کاهش چشمگیر بوده است، به گونه ای که در آخر دوره (۱۹۸۴) نسبت به اول دوره (۱۹۷۹)، حدود ۱۲ درصد کاهش را نشان می دهد. این کاهش در مناطق مختلف به یکسان انجام نگرفته است. در بخش کشورهای شمال، مانند کشورهای آمریکای شمالی و اروپای غربی و... تولید نفت علاوه بر آن که کاهش نیافت، افزایش نیز داشت، ولی حتی این افزایش تولید نیز نتوانست کاهش تولید کل را، که به طور عمده ناشی از کاهش تولید در کشورهای عضو اوپک و سایر کشورهای توسعه نیافته است، جبران نماید. جدول زیر گویای این مدعاست (۱۵).

تولید نفت و فرآورده های آن (واحد: هزار بشکه در روز)

مناطق	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
آمریکای شمالی	۱۱۹۰۵	۱۱۸۹۵	۱۱۷۲۵	۱۱۶۸۵	۱۱۷۶۰	۱۱۹۴۰
آمریکای لاتین	۵۵۳۰	۵۸۹۰	۶۲۹۵	۶۵۶۰	۶۴۷۵	۶۷۰۵
اروپای غربی	۲۳۸۰	۲۵۶۰	۲۷۲۰	۳۰۷۵	۳۴۹۵	۳۸۰۰
خاورمیانه، آفریقا و آسیا	۳۱۵۵۰	۲۷۶۷۰	۲۳۸۷۰	۲۰۸۰۰	۱۹۹۱۵	۲۰۲۴۰
کشورهای بلوک شرق	۱۴۴۱۰	۱۷۷۲۵	۱۴۷۶۵	۱۴۹۰۰	۱۵۰۶۰	۱۵۱۱۵
جمع کل	۶۵۷۷۵	۶۲۷۴۵	۵۹۳۷۵	۵۷۰۲۰	۵۶۷۰۵	۵۷۸۰۰
اوپک	۳۱۴۷۰	۲۷۴۵۰	۲۳۳۹۰	۱۹۹۳۵	۱۸۴۷۵	۱۸۳۴۵

۱۲ درصد کاهش تولید کل نسبت به اول دوره، و کاهش حدود ۴۲ درصد تولید نفت اوپک طی دوره، حاصل نهایی نوسانهای تولید است. در مقابل پاره ای از مناطق مثلاً اروپای غربی و آمریکا، مجموعاً با ۱۰ درصد و کشورهای بلوک شرق با ۵ درصد افزایش تولید طی این دوره، به جای کاهش دارای افزایش نیز بوده اند. در مقابل کشورهای خاورمیانه، آسیا و آفریقا، ۲۶ درصد و اوپک بیش از ۴۱ درصد کاهش تولید داشته اند. جدول زیر حاوی

بازی با بازار نفت، قیمت‌ها را به سمت کاهش پیش می‌راند.

تغییرات قیمت نفت

در تلاطم و کش و قوس بین عرضه و تقاضا و صادرات و واردات، قیمت نفت نمی‌توانست آرام بماند. از این رو طبق تغییرات عوامل یاد شده و نیز عوامل جهانی و منطقه‌ای و عوامل دیگر، قیمت نفت نوسانی چشمگیر داشته است. ارقام زیر گویای روند نوسان قیمت‌هاست (۱۸):

تغییرات قیمت نفت خام به دلار - بشکه. ارقام سال ۸۵ متوسطش ماهه اول است

کشور	نوع نفت	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
نیجریه	سبک	۳۷/۲	۴۰/۲۰	۳۶/۵۲	۳۵/۵۲	۳۰	۲۹/۳
ایران	سبک	۲۸/۵۰	۳۷/۲۰	۳۱/۲۰	۲۸/۰۰	۲۷/۶۵	۲۶/۸۰
ایران	سنگین	۲۷/۷۷	۳۶/۳۰	۲۹/۲۰	۲۶/۹۰	۲۶/۴۷	۲۵/۴۰

اگر قیمت نفت ایران را به مثابه یک نمونه مورد مطالعه قرار دهیم، ملاحظه می‌شود که قیمت آخر دوره نسبت به سقف دوره، در حدود ۲۸ درصد کاهش یافته است. باید افزود که بنا به اطلاعات دقیق‌تر، قیمت‌های اعلام شده در پایان دوره، برای حوزه بهرگانسویه در حدود ۲۴/۷۰ دلار و برای حوزه فروزان ۲۶/۱۰ دلار بوده است (۱۹). تازه از این قیمت‌ها هم باید رقمی بین ۸۰ سنت تا ۱/۲ دلار، به عنوان تخفیف، کسر نمود. در این جا اگر چه برای اختصار تنها به ذکر قیمت نفت ایران و نیجریه (جهت مقایسه) اکتفا شده ولی شایان ذکر است که قیمت نفت در سراسر جهان (از جمله کشورهای اوپک) کاهش زیادی داشته است. برای نمونه می‌توان از کاهش قیمت نفت دریای شمال به نرخ ۲۴ درصد و نفت مکزیک به نرخ ۲۵ درصد نام برد. نرخ کاهش قیمت نفت کشورهای دیگر اوپک، بین ۲۵ درصد، برای نفت سبک الجزایر، و ۱۵ درصد (معدل کاهش قیمت نفت عربستان) در نوسان بوده است. البته این کاهش در همین جا متوقف نمی‌شود، و وضع اسف‌بارتری پیش رو قرار دارد، به طوری که طبق پیش‌بینی‌های غیررسمی کارشناسان نفتی، قیمت نفت تا سال ۱۹۹۰ به حدود ۱۸ الی ۲۰ دلار خواهد رسید. افزون بر آن، منحنی‌های تولید - مصرف و عرضه - تقاضا نیز، به طور استراتژیک، در جهت کاهش قیمت نفت سیر می‌کند. آن چه حتی سیر افزایش موسمی را مسدود می‌کند، کارسازی کشورهای شمال در جهت آماده نمودن ذخایری است که بتواند در هنگام عدم تعادل مصرف و تولید، تعادل را به سود مصرف‌کننده حفظ نموده و در نتیجه حتی احتمال افزایش قیمت‌ها را به نحو مقطعی خنثی کند.

درآمدهای نفتی

با آن چه آمد می‌توان دریافت که با تغییرات اساسی در جهان نفت، درآمدهای کشورهای صادرکننده نفت نیز دچار تغییراتی گردیده و در جهت کاهش سیر نموده است. تاثیرات این کاهش، به علت نفتی بودن اقتصاد کشورهای یاد شده (به خصوص اوپک) به زودی بر

کاهش را نشان می‌دهد. البته سهم مصرف داخلی اوپک در همان حال حدود ۲۹ درصد افزایش خواهد یافت و ناگزیر این مسأله مطرح خواهد شد که کشورهای که از راه تولید و صادرات نفت به گذران زندگی مشغولند آیا تا آن زمان خواهند توانست بنای یک اقتصاد بدون نفت را پی ببرند یا نه.

صادرات و واردات

با کاهش مصرف کل نفت در جهان، به خصوص در مناطق شمال که مصرف‌کننده عمده می‌باشند (و به ویژه قدرت عظیم مالی آنها در ترکیب با عامل نیاز داخلی آن کشورها، می‌تواند تغییرات مهمی را در منحنی تقاضا ایجاد نماید)، و با افزایش تولید نفت در آنها و کاهش نیاز به واردات نفتی، بی‌تردید سرنوشت کشورهای که اقتصادشان به طور عمده به صدور نفت تکیه دارد جز در سرایش افول نخواهد بود. جدول زیر نشان دهنده کاهش واردات نفتی است که، به واقع، ثمره کاهش مصرف کشورهای شمال و افزایش تولید داخلی آنهاست (۱۷).

تغییرات واردات نفتی (به میلیون بشکه در روز)

مناطق	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	درصد کاهش
آمریکای شمالی	۸/۴	۶/۷	۵/۹	۵/۰	۴/۹	۵/۳	۳۷
اروپای غربی	۱۳	۱۱/۸	۱۰/۲	۹/۳	۸/۷	۸/۵	۳۶/۵
ژاپن	۵/۶	۴/۹	۴/۷	۴/۲	۴/۱	۴/۳	۲۳/۲
سایر نقاط	۸/۳	۸/۳	۸	۷	۶/۶	۶/۴	۲۲
جمع	۳۵/۶	۳۱/۷	۲۸/۸	۲۵/۵	۲۴/۳	۲۴/۵	۳۲

واردات کشورهای واردکننده عمده نفت (شمال) در مجموع، در حدود ۳۰ درصد کاهش یافته است، ولی این کاهش در مناطق گوناگون یکسان نیست و از ۳۷ تا ۲۲ درصد نوسان می‌کند. سهم واردات آمریکای شمالی، که در اول دوره حدود ۲۳ درصد بوده، در آخر دوره به حدود ۲۱ درصد رسیده و سهم اروپای غربی طی همین دوره، از ۳۶ درصد به حدود ۳۴ درصد کاهش یافته است. این کاهش واردات کشورهای صنعتی طبعاً در صادرات کشورهای صادرکننده نفت، به ویژه کشورهای خاورمیانه، کاهش چشمگیری بالغ بر ۵۵ درصد به وجود آورده است. پس از کشورهای خاورمیانه، کشورهای شمال آفریقا و آفریقای غربی قرار دارند که به ترتیب ۳۰ و ۲۹ درصد کاهش در صادرات نفت داشته‌اند. نکته جالب توجه این است که طی این دوره، کشورهای شمال و بلوک شرق به افزایش صدور نفت خود دست زدند. آمریکای شمالی با افزایش صادراتی حدود ۱۵ درصد و کشورهای بلوک شرق با ۴۵ درصد، وارد بازار صادرات نفت شده و موقعیت کشورهای جنوب را بیش از پیش به خطر انداخته و، در نتیجه، مقدمات روندی را فراهم آورده‌اند که از سویی انحصار صدور و فروش نفت را درهم می‌شکند و به سوی رقابتی چشمگیر میل می‌کند و از سوی دیگر، با

تمامی پیکره اقتصاد آنها انعکاس یافته و عوارض آن به شکل بحرانهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بروز خواهد نمود. جهت درک بهتر این کاهش درآمد، نگاهی به سیر نزولی درآمدها ضروری است (۲۵).

واحد: ۱ میلیارد دلار (رقم سال ۸۵ براساس رقم شش ماه اول سال می باشد)

سال	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
اوپک	۱۹۷/۶	۲۷۸/۵	۲۵۵/۷	۲۰۱/۹	۱۶۰/۴	۱۵۹/۴	۱۵۱/۷
ایران	۱۹/۱	۱۳/۴	۹/۸	۱۷/۳	۲۱/۷	۱۶/۸	۱۴/۹

درآمد کل اوپک بین ۲۱ و ۲۳ درصد کاهش یافته است. این است حاصل تغییر و تحول نفتی در جهان و منطقه، به روی (لااقل) درآمدهای نفتی کشورهای عضو اوپک، که به روی تاروپود اقتصاد آنها اثر نهاده و راه افزایش هزینههای دولتی و جاری بودجه را بیش از پیش مسدود می کند. در مورد ایران مسأله حادثتر است، به خصوص از آن جهت که بخشی از نفت ایران به سوریه هدیه می شود تا موضع سیاسی و کمکهای نظامی سوریه را خریداری کند، و بخشی دیگر جهت خرید موضع کشورهای ترکیه و پاکستان به آنها هبه تالیف القلوب می شود، و بالاخره بخشی دیگر با تخفیفهای آن چنانی و فروش نقدی به کیسه دلالان می ریزد، تا جنگ ادامه یابد، تا اختناق ادامه یابد، تا خمینی ادامه یابد! نقش خائنانه رژیم خمینی در تیره و تار کردن فضای نفتی خاورمیانه و سوق دادن اقتصاد نفت اوپک در جهت خواست «کفار و استکبار جهانی»، قابل پوشش و اغماض نیست. رژیم خمینی که یکی از عمده ترین عوامل شکاف درون اوپک است، با سیاسی کردن اوپک (به سبک خمینی) و تقسیم اعضای آن به طرفداران عراق و ایران، به تفرقه دامن زد و جلو هر نوع توافق را بر سر قیمت و سقف تولید، تا آنجا که در توان داشت، گرفت. این رژیم از طرفی با جنگی کردن منطقه و تشدید فضای خصومت در آن، موجب شد که خریداران با چوب حراج به خرید بیایند، و خود نیز با دادن تخفیف و تقبل هزینههای گزاف بیمه، فضای ذهنی - تجاری لازم را برای کاهش قیمتها (لااقل در منطقه) ایجاد نمود و از سوی دیگر، با سرانیر کردن نفت ارزان قیمت خارج از سهمیه، بر شکنندگی اوپک افزود، به نحوی که نام ایران در صدر لیست خاطیان سهمیه بندی قرار گرفت، و در نهایت، با رواج دادن معامله تهاتری نفت - حبوبات و نفت - پارچه با عقب مانده ترین کشورهای منطقه، نفت را هر چه بیشتر از ارزش انداخت. اما سنگی که رژیم برداشته است بی تردید به روی لاشه خودش خواهد افتاد! هزینههای دولتی و جاری بودجه به طور دائم در افزایش است (سیری معکوس نفت)، در نتیجه رژیم به طور دائم گرفتار کسری پرداختهای ارزی، کاهش درآمد ملی، و کسری بودجه خواهد بود. سیر افزایش هزینههای دولتی گویای این مدعاست (۲۱).

هزینههای دولتی (میلیارد ریال)

۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳
۱۲۲۳	۱۳۷۷/۱	۱۶۷۶/۶	۱۸۸۷	۲۱۰۰/۲

آیا درآمدهای رو به کاهش نفتی پاسخگوی ۷۰ درصد افزایش هزینههای دولتی طی

این دوره بوده است؟ یکی از «نمایندگان» به هنگام طرح پیش نویس لایحه بودجه ۶۵ ضمن افشای گنده گویی دولت در ارائه ارقام درآمدها و عدم کفایت درآمدها برای پوشش هزینهها، ارقامی را از مخزن اطلاعات سری رژیم بیرون داد و مدعی شد که بودجه نه تنها در جهت تعادل سیر ننموده که کسری آن، به علت بحران بازار نفت، در افزایش است (۲۳):

سال	۶۳	۶۴	۶۵
درآمد برآورد	۱۸۰۰	۱۸۶۲	۱۶۰۰
درآمد عملکرد	۱۳۷۳	۱۲۰۰	۱۳۰۰

عدم تعادل بودجه و ناهمخوانی بودجه (برآورد) و (عملکرد) پدیده جدیدی در دستگاه خمینی نیست. رژیم از سال ۵۸ به بعد، همواره از این بیماری در رنج بوده است. اما این بیماری روز به روز حادثتر می شود، زیرا همراه با افزایش هزینهها، امکان مانور رژیم به روی تنها درآمد عمده اش روز به روز محدودتر می شود. سالهاست که رژیم هر بار، حتی با کاهش سقف درآمد بودجه، ناتوانی خود را از تحقق درآمدهای تعیین شده (حتی در مورد درآمدهای داخلی از قبیل مالیاتها) نشان می دهد. اثر شرایط عینی محیط بر اقتصاد نفت زده خمینی طوری است که سرمداران رژیم، با تمامی کوشش خود، از هماهنگی/ستراتژیک با آن ناتوان مانده اند. عدم تعادل بودجه، تعیین بودجه ارزی و گرایش به دلار دلار خرج کردن آن، کاهش صدور موافقتهای اصولی و مشروط کردن آن به عدم درخواست ارز، توقف طرحهای عمرانی و صنعتی، کاهش هزینههای جاری و ... همه شاهد این مدعاست. این ناهماهنگی اگر چه هنوز به نقطه عطف خود نرسیده است، ولی در صورت ادامه همین شرایط و مهیا شدن عوامل دیگر، به نظر نمی رسد رژیم بتواند از یک بحران واقعی و مهم جان سالم به در برد. تشدید حملات هوایی به خارک از عواملی است که می تواند نابسامانی وضع رژیم را تشدید نماید. اما وظیفه مهمتر به عهده مقاومت است که ضرباتش بر پیکر رژیم را تشدید نماید. این وظیفه البته بر عنصر نظامی و مسلح جنبش مقاومت سنگینی بیشتری می کند.

منابع و توضیحات:

۱- ارقام مربوط به سهم نفت در صورتهای سه گانه (موازنه پرداختها، درآمد بودجه و حسابهای اقتصاد ملی) از گزارشهای بانک مرکزی بین سالهای ۵۶ تا ۶۲ اخذ شده.

۲- گزارش مدیریت نیروی انسانی وزارت نفت، از نشریات داخلی آن وزارتخانه در سال ۶۲ (نقل به مضمون) و نیز سالنامه آماری سال ۶۳ بخش نفت؛ در برآورد دیگر، شاغلان غیر مستقیم، از جمله جایگاههای اختصاصی و فروشندگیها و کارگزاریها نیز محاسبه شده است.

۳- دادههای صنایع مربوط به نفت به روی صنایعی از قبیل حمل و نقل و شیمیایی و پتروشیمی و... نقش اساسی دارد. ستادهای این صنعت نیز در صنایع مربوطه، از قبیل لولهسازی، و صنایع بیشمار که صنایع نفت از آن بهره میگیرند، قابل اغماض نیست.

۴- به علت این که صنایع ماشینی و جدید، نخستین بار از مجرای صنایع نفت وارد ایران شد، این صنعت می توانست در جهت تکامل تکنولوژی سایر بخشهای صنایع و اقتصاد ایران نقش موثری ایفا نماید.

۵- نفت در بینش هر دو رژیم، نه یک صنعت که یک بخش بازرگانی تلقی می شد و می شود. هر دو به درآمد حاصل از نفت بیش از نقش صنعتی آن بها می دادند. محل مصرف درآمدهای نفتی هم در دو رژیم یکی است: پرداخت هزینه بوروکراسی اداری، پلیسی و نظامی و همچنین، در بخش اجتماعی، ساخت و پرداخت قشرهای همگن با سیاستهای دولتهای حاکم، که در اولی طبقه متوسط (به ویژه لایه بالایی آن، ملقب به ملت نجیب) بود و در دومی سازنده امت حزب الله از لایه های پایین خرده بورژوازی سنتی و گروههای از روستا رانده و در حاشیه شهر مانده؛ و نیز هبه نمودن ته مانده درآمدهای نفتی به بقیه مردم برای تهیه نان و گوشت! و پوشش بحرانهای اقتصادی و بی کفایتی در مدیریت امور جامعه.

۶- یکی از نمایندگان جناح مخالف غرضی در مجلس می گفت: این آقا (هند دوست، معاون امور بین المللی وزیر نفت) هر کس را ما معرفی می کردیم راه نمی داد، گفتیم آقا ما حتی کسی را داریم که نفت می گیرد و اسلحه می دهد، بهتر از این؟!، راه نداده که نداده. مردم که یک تلکس در خانه اش زده و مستقیماً تماس دارد... و هند دوست می گفت: آقایان هی آدم معرفی می کنند، مثلاً از شورای نگهبان فلان حاجی را معرفی کرده اند که آقا مقدار زیادی جنر/تور! در انبارهایش دارد، به جای این که از خارج بیاورید، با آقا معامله کنید و پول خارجی! (و نه دلار) به او بدهید. (تاکید از نگارنده).

۷- غرضی مدعی بود که وزارت نفت چون برنامه هایش زیاد دست نخورده، هنوز دارد کار می کند! او خود را مانع لت و پاره شدن وزارت نفت به دست حزب الله می دانست و دلیلش این بود که چون قوی بود و نزد بالاییها مقبولیت مذهبی داشت نتوانستند به او رنگی بپاشند (مارکی بزنند) و نتوانستند برای جابجایی افراد کاردان سابق و تغییرات حزب اللهی بر او فشار بیاورند!

۸- B-P-Statistic 1985

۹- سیر تحولات اقتصادی پس از انقلاب، بخش نفت - و آمارهای سازمان ملل در مورد انرژی از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۳

۱۰- همان مأخذ

۱۱- همان مأخذ

۱۲- Bulletin of Opec, Spring 1985. - Opec Review,

Summer 1985.

۱۳- همان مأخذ

۱۴- همان مأخذ

۱۵- در این جا تذکر این نکته ضروری است که کاهش آگاهانه و با برنامه تولید نفت را علاوه بر این که شکست ارزیابی نمی کنیم، یک موفقیت می دانیم. در مقابل آنگاه که این کاهش تولید زیر فشار رقبای شمال و در چارچوب برنامه آنها انجام بگیرد، بی شک در جهت تضعیف هر چه بیشتر قدرت اقتصادی جنوب خواهد بود.

۱۶- B-P-Statistic 1985.

۱۷- همان مأخذ

۱۸- Olj Marknaden, 3 Dec. 1985 - Bulletin of Opec 1982, 1985

۱۹- همان مأخذ

۲۰- همان مأخذ

۲۱- International Financial Statistics 1985

۲۲- کیهان شماره ۲۴۰۲

آقای بازرگان که محروم شدن خود از مسابقه انتخاباتی را یک «پیروزی» تلقی کرده است، می‌گوید: «بعد از شکست (یا پیروزی) نهضت آزادی در انتخابات ریاست جمهوری... یک نوع حالت یأس و ترس در بعضی افراد پدیدار گشته، تصور کرده‌اند که چون روش مبارزه قانونی (یا پارلمانی) و وفاداری به نظام جمهوری اسلامی در اثر ممانعت آشکار هیأت حاکمه به بن‌بست رسیده و شکست خورده است باید راههای دیگری در پیش گرفت یا به صبر و انتظار پرداخته فعلاً دست از کار کشید» (۱). او در توضیح این که چرا محرومیتش از شرکت در انتخابات یک «پیروزی» است، می‌گوید: «رد صلاحیت مهندس بازرگان برای نامزدی ریاست جمهوری ایران، که شورای نگهبان به دلیل ملاحظات و فشارهای سیاسی و به ناچاری اعلام نمود، برای ما موفقیت و انجام خدمت بود؛ پرده از چشم ناآگاهان، بلا تکلیفان و بسیاری از طرفداران برداشت، روش انحصار گرانه و بی‌قیدی دستگاه حاکمه به اصول و قوانین مصوبه و به تعهدات شرعی، که همان اهداف اولیه انقلاب و حقوق ملت است، علی‌رغم ادعای پایبندی، با عمل و بیان خود آقایان به اثبات رسید و با سوءاستفاده از قدرت و اختیاراتی که در دست دارند سلب مشروعیت و قانونیت از خود نمودند» (۲). بنابراین، به گفته خود آقای بازرگان، هدف این نامزد شدن در انتخابات ریاست جمهوری اثبات عدم مشروعیت و قانونیت رژیم مورد حمایت او بود که بدین ترتیب به اثبات رسید. فرض می‌کنیم سخن آقای بازرگان کاملاً درست است. فرض می‌کنیم پیش از این رویداد عظیم تاریخی! رژیم خمینی هم مشروعیت داشت و هم قانونی بود، و تنها پس از جلوگیری از نامزدی آقای بازرگان «سلب مشروعیت و قانونیت از خود نمود». فرض می‌کنیم به برکت مانور انتخاباتی آقای بازرگان، به این هدف بزرگ، یعنی اثبات عدم مشروعیت و قانونیت رژیم، دست یافته‌ایم و «ناآگاهان و بلا تکلیفان» هم آگاه و مکلف شده‌اند. حال اگر از آقای بازرگان بپرسید در برابر این نظام نامشروع و غیر قانونی چه برنامه‌یی را به مردم پیشنهاد می‌کنید، ایشان با حاضر جوابی و صراحتی که به زمین میخ‌کوبتان می‌کند، پاسخ می‌دهد: «پیش آمد فوق نه باعث تعجب بود و نه تصمیم یا تجدید نظر در برنامه را ایجاد می‌نماید» (۳) آری عزیزم! اگر بخواهی با آقای بازرگان در یک جوال بروی باید پیه این نوع بندبازیهای غیر منتظره را به تن بمالی. به قول خودش بودور که واردور! از یک طرف بزرگترین افشاگری تاریخ معاصر انجام گرفته و پرده توهم بسیاری از هواداران رژیم کنار رفته است ولی از طرف دیگر این چشم‌گشودن به روی واقعیت نه ذره‌یی تعجب بر می‌انگیزد، نه تجدید نظر در برنامه افشاگری را ایجاد می‌کند. من هم مثل شما نمی‌دانم اگر قرار باشد برنامه بعد از توهم زدایی درست همان برنامه قبل از توهم زدایی باشد، دیگر اصلاً چه اصراری در افشاگری و توهم زدایی هست. ولی می‌دانم که آقای بازرگان این اصرار را دارد: «سخن ما که در بند قبلی تشریح کردیم خسته نشدن، از میدان در نرفتن و مأیوس و منصرف نگردیدن است، گر چه ده بار بلکه صد بار تکرار پیش آید» (۴). هر چند این نوع «امر به مشکوک» هذیان گونه و جنون‌آسا به نظر می‌رسد ولی نمونه بارز پریشان‌گویی آقای بازرگان این حرفها نیست. نه، آقای بازرگان افشاگری را به خاطر افشاگری نمی‌خواهد، اما پرده برداری از چشم «ناآگاهان و بلا تکلیفان» هم هدفش نیست. اصلاً کاری به مردم ندارد.

«نهضت...» ادامه دارد!

منوچهر هزارخانی

ظاهرأ حذف آقای بازرگان از مسابقه ریاست جمهوری، در بین «مردم مأیوس و زانوی غم به بغل گرفته» بدبینی‌ها و تردیدهایی در مورد درستی سیاست ایشان برانگیخته که «نهضت آزادی» خود را موظف دیده است با انتشار جزوه‌یی به توضیح و توجیه این سیاست و اصرار در پیگیری و ادامه آن بپردازد (۱). در این فاصله، چنان که می‌دانیم، آقای بازرگان یک سفر «کاملاً فنی» هم به اروپا کرد و با آن که به ظاهر حاضر نشد هیچ نوع گفتگوی سیاسی با «هم‌وطنان آواره» اش داشته باشد، هنگام حرکت به سوی تهران همه آنها را به بازگشت به کشور و خدمت به رژیم فراخواند. اما این خوشرقصی، که مورد انتقاد شدید تمایلات مختلف سیاسی خارج کشور قرار گرفت — و از همین رو قاعداً می‌بایست سردمداران حکومت را به وفاداری او مطمئن سازد —، برای رژیم حتی آن قدر ارزش نداشت که از احضار او به دادگستری به اتهام «نشر اکاذیب و اهانت به امت حزب‌الله» چشم‌پوشی کند. «نهضت آزادی» هم از این فرصت استفاده کرد و برای روشن‌تر کردن ذهن مردم جهان و کرات دیگر نسبت به ماهیت هزار بار افشا شده رژیم، اطلاعیه‌یی صادر کرد (۲). آن چه «نهضت آزادی» پس از ماجرای انتخابات ریاست جمهوری، برای دفاع از سیاست «مبارزه قانونی» و لزوم ادامه آن انتشار داده، به عنوان سند محکومیت این سیاست نادرست و غیر قابل دفاع، به واقع بسیار ارزشمند است. به علاوه نشان می‌دهد که هر چند نفس «طرفداری انتقادی» از یک رژیم محکوم و مطرود، ریاکاری و تناقض‌گویی را ایجاد می‌کند، اما سرسختی در دفاع از این سیاست ورشکسته و نادرست، اندک اندک و خواه و نا خواه، کار مبلغان آن را به پریشان‌گویی و هذیان می‌کشاند، و در نهایت هرگونه ادعای جدی بودن از سوی آنان را به یک شوخی لوس و بی‌نمک مبدل می‌کند.

۱ — چه شد و چه باید کرد؟، نهضت آزادی ایران، پنجم آذر ماه ۶۴ * ۲ — اطلاعیه نهضت آزادی ایران: مهندس بازرگان به دادگستری احضار شد! سوم آذر ۶۴

۱ — چه شد... ص ۱۰ و ۱۱ * ۲ — همان جا، ص ۱۱

۳ — همان جا، ص ۱۱ * ۴ — همان جا، ص ۱۱

اگر واقعیت هزار بار اثبات شده‌یی را یک بار دیگر به خیال خود اثبات می‌کند و باکی ندارد که «ده بار بلکه صد بار تکرار پیش آید» از آن روست که امیدوار است همین رژیم نامشروع و غیر قانونی را به راه راست هدایت کند، و درست وقتی پا در این راه می‌گذارد به پریشان‌گویی می‌افتد. اما بگذارید پیش از آن، نگاهی به رابطه آقای بازرگان با رژیم و احساس دوگانه عشق و نفرت او نسبت به این رژیم بیندازیم.

در مهر ماه سال جاری «نهضت آزادی» یک جزوه ۴۴ صفحه‌یی با این عنوان منتشر کرد: پاسخ نهضت آزادی ایران به مطالب روزنامه کیهان و جمهوری اسلامی پیرامون مقالات «نهضت آزادی به کجا می‌رود» و «با آقای بازرگان و عده‌یی از اعضای کابینه ایشان». در این جزوه انتقادی، برای اثبات خیرخواهی «نهضت آزادی» نسبت به رژیم، گفته شده است: «آرزو داشتیم - و این آرزو از جهت اعتقاد و علاقه‌یی است که به آزادی بیان و قلم داشته وجود فضای باز قانونی را ضروری و راهگشای مشکلات و خطرات تهدید کننده انقلاب و نظامان می‌دانیم - بلی آرزو داشتیم که وقتی روزنامه حزب حاکم، که تنها حزب رسمی مجاز سازماندار است، با ما طرف می‌شود، دلایل محکم مفید و شواهد معقول محکمه پسند را به میان آورده...» (۱). این که تنها حزب رسمی مجاز سازماندار تحمل هیچ رقیب و حتی مؤتلف خیر اندیشی را ندارد، البته گناهی متوجه آقای بازرگان نیست. آقای بازرگان تعلق و وفاداری خود و گروهش را به نظام خمینی بارها گفته و تکرار کرده و از هزار راه به اثبات رسانده است. ایرادش به روزنامه جمهوری اسلامی هم درست همین است که چرا این واقعیت بدیهی را انکار می‌کند و او را، از سربلطفی، متحد «ضد انقلاب» می‌شمارد: «مثلاً به قرینه این که در نشریه "چه باید کرد" ما یک بار عنوان "انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن" را به کار برده‌ایم، همان جمله را کافی برای احراز همفکری و همگامی و همکاری ما با گروه‌های مارکسیست و منافق و ناسلمان دانسته حکم ضد انقلاب و محارب بودن نهضت آزادی را صادر کرده‌اید! اما اگر در همان نشریه مکرر نام از "نظام جمهوری اسلامی" برده دفاع از آن کرده باشیم و هزار بار در نشریات دیگر، در قطعنامه‌ها، در کتابها و سخنرانیها تصریح و تجلیل از "انقلاب اسلامی" نموده باشیم آن را نباید به حساب آورد؟ اگر آن مکتبها و گروه‌ها و طرز تفکرها را در گذشته و حال با صراحت و بلاغت محکوم نموده باشیم و آنها در روزنامه‌ها و رادیوهای خودشان به ناهنجارترین بیان ما را به باد دشنام گرفته باشند، باز هم باید نهضت آزادی را موافق و متحد آنها دانست؟» (۲). به واقع روشن‌تر از این نمی‌توان به «انقلاب و نظامان» اثبات وفاداری کرد و از مارکسیست‌ها و منافقان و ناسلمانان تبری جست. وحدت آقای بازرگان با رژیم، در این گره‌گاه اساسی، خدشه ناپذیر و غیر قابل انکار است. اما همین رژیم که مورد عشق و علاقه آقای بازرگان است، مورد کینه و نفرت او هم هست. در باره روش برخورد عمال رژیم به انتقادهای دوستانه می‌گوید: «متأسفیم که باز هم شیوه همیشگی و متأسفانه شاهی و ساواکی را پیش کشیده "امت حزب الله" و "مردم مستضعف همیشه در صحنه" را سیر بلا ساخته، منطق مکرر مقامات بالا را به رخ ما کشیده‌اید» (۳). او همین رژیم محبوبش را حتی به توطئه‌گری متهم می‌کند و هشدار می‌دهد که «برای احتراز از لبنانی شدن ایران و نصیب و نقشه‌یی که متأسفانه متولیان انقلاب و نظام [همان] انقلاب و نظامان» [برای این ملت و مرزو بوم کشیده‌اند باید راه‌های

مناسب ایرانی و اسلامی را که سرشار از برادری و بزرگواری و روشنگری باشد در پیش گیریم» (۱). از جنگ‌طلبی رژیم فریادش به عرش می‌رسد: «واقعاً عجیب است و دوره آخرالزمان است! اسم صلح و سلامتی و امنیت به زبان آوردن خطرناک و خیانت می‌شود و دادن شعار ادامه جنگ و لویه بهای نابودی برای دو کشور مسلمان، افتخار دارد! خدایا پناه می‌بریم به تو!» (۲) وقتی مسلمانی مثل آقای بازرگان از شر رژیمی که خود هوادار آن است به خدا پناه می‌برد، لابد توجه دارد که بدین ترتیب رژیم را در ردیف شیطان (و خودش را همدست شیطان) معرفی می‌کند. دادگستری و نظام قضایی رژیم هم که هیچ آبرویی نزد آقای بازرگان ندارد: «وقتی دادستان کل که انتصاب خودش بدون در نظر گرفتن شرایط مصرح در قانون اساسی صورت گرفته و بزرگترین وظیفه، بلکه تنها وظیفه‌اش حمایت از قانون و صیانت و سلامت قضاوت است، "قانون‌گرایی" را تخطئه و تهدید می‌کند و احکام صادره از دادگاه‌های انقلاب و غیر انقلاب را، که تماماً زیر نظر روحانیون منصوب و مأمور خودشان صورت گرفته است، نقض نموده و قضات شرع را محکوم و توبیخ می‌نماید... دیگر چه انتکا و امیدی به دادگستری و دولت و دستگاه می‌توان داشت» (۳). این هم روشن است که آقای بازرگان تازه به این نتیجه نرسیده است، چرا که «از حدود چهار سال پیش به این طرف، نهضت آزادی و سران آن دهها فقره شکایت و اعلام جرم‌های قانونی مستند علیه بعضی از مقامات بالای حاکمیت و نهادها و روزنامه‌ها به شورای عالی قضایی و به دادسرای تهران فرستاده که غالب آنها بلا جواب و بلا اثر مانده یا قرار منع تعقیب صادر کرده‌اند» (۴). بدین ترتیب رژیم حاکم بر ایران، به گفته خود آقای بازرگان و یارانش، رژیمی است فاقد مشروعیت و قانونیت که شیوه همیشگی برخوردش با منتقدان، شیوه شاهی و ساواکی است، در جنگ‌طلبی و کشت و کشتار کت شیطان را از پشت بسته است، توطئه‌گر است و برای لبنانی کردن ایران - یا به زبان ساده‌تر تجزیه کشور - نقشه‌ها دارد و دستگاه قضاییش هم که باید حافظ قانون باشد، ضد قانون و قانون‌گرایی است. با این همه آقای بازرگان طرفدار این رژیم است! معلوم نیست رژیم چه «فضایل» دیگری می‌بایست می‌داشت تا مورد مخالفت کامل آقای بازرگان قرار گیرد؟ این رابطه بیمارگونه با رژیم، که از یک رابطه ساد و مازوخیستی هیچ چیز کم ندارد، وقتی به عرصه استدلال قدم می‌گذارد و می‌خواهد خود را به عنوان یک «روش مبارزه» یا یک «راه حل اجتماعی» قالب کند، ناچار به پریشان‌گویی و مهمل بافی می‌افتد. می‌گویید نه؟ امتحان کنید:

اگر از او پرسید که آخر مسئول این همه بدبختی و گرفتاری، این جنگ جنایتکارانه و ویرانگر، این اختناق بی حد و مرز، این ورشکستگی ننگین اقتصادی و وابستگی روز افزون کیست؟ از اصل منکر بدیهیات می‌شود و می‌گوید: «ما زیاده از اندازه مغرور به سرعت و به قاطعیت پیروزی انقلاب و تصویب "آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی" شدیم، در مقایسه با انقلابهای بزرگ جهان آن را یک امتیاز استثنایی برای خودمان گرفتیم و حالا هر پیش‌آمد ناخوانده یا پیش‌آمد ناجور و ناخواسته [الله اکبر!] را واقعه عجیب و تلخ دانسته مانم می‌گیریم، نق می‌زنیم، به زمین و زمان بدمی‌گوییم و عقب مقصر و مسئول می‌گردیم... در صورتیکه هیچ امر غیر عادی رخ نداده و مصیبت و خصومتی برای ملت ایران

۱- چه شد... ص ۱۲ * ۲- پاسخ... ص ۴ * ۳- چه شد... ص ۳

۴- اطلاعیه پیش گفته.

۱- پاسخ... ص ۳ * ۲- همان جا، ص ۵ * ۳- همان جا، ص ۱۵

پیش نیامده است...» (۱). حال اگر از این پاسخ غیر منتظره گیج و متنگ شوید و زبانتان بند بیاید و او از این سکوت ناخواسته شما چنین استنباط کند که شما هم (مثل خودش) یک چیزیتان می‌شود، آن‌گاه این صورت حساب را جلوتان می‌گذارد: «ما باید به جای وحشت و نفرت، استقبال از این رهگذر تاریخ و از سختیها و محرومیت‌هایی که درگیر شده‌ایم بنماییم. خوشحال و شکرگزار باشیم که برنامه و بهره‌های تازه جلیویمان گذاشته‌اند!» (۲) اما اگر مثل آن منافق موقعیت‌شناس، هنگامی که او در آلمان، کاملاً غرق بررسی منحنی نزول آیه‌های قرآن است، با فرستادن فهرست شهدای مقاومت و توجه دادن به فجایع و جنایت‌های رژیم حواسش را پرت کنید، آن وقت حقتان را کف دستتان خواهد گذاشت: «تحول و تداوم انقلاب اسلامی ایران و هر صورت یا کیفیت، اعم از بد یا خوب، را که پیدا کرده باشد یا پیدا کند، حتماً باید مربوط به افکار و اعمال و احوال خود مردم دانست. در مجموعه و محصول، از جهت آن چه کرده‌اند و آن چه نکرده‌اند، مؤثر اصلی یا مقصر و مسئول کلی با ملت ایران می‌باشد» (۳). خوردید؟ تا شما باشید دیگر حساب کاسه لب‌پریده صبر آقای بازرگان را داشته باشید! صلاحتان در این است که امتحان کردن را همین جا خاتمه دهید و گرنه برای ملت عزیزتان انتظار هیچ نوع ترحمی از طرف آقای بازرگان نداشته باشید: «ملت ایران پس از رسیدن به پیروزی دو جهت/ انحرافی پیدا کرده به جای این که به انتقاد از خود و خودسازی بپردازد و درمان دردها را از درون خود جستجو کند، همه معایب و نواقص را، از جنگ تحمیلی عراق گرفته تا عدم ورود هندوانه جیرفت در ماه رمضان گذشته، که نخست وزیر آن را توطئه استکبار جهانی نامید، به دیگران نسبت داد. از طرف دیگر حملات حساب شده‌یی که با تکفیر ایران دوستی و ملیت و فرهنگ ایرانی همراه با تحقیر و تهمت در تبلیغات رسمی علیه دکتر مصدق و خدمتگزارانی که با تلاش برای کوتاه کردن دست انگلستان و پیشرفت ایران داشتند و یا در پایه‌گذاری و به پیروزی رساندن انقلاب سهم بسزایی داشتند، جریان یافت» (۴). تلاش مذبوحانه و بی‌حاصلی است که بخواهید به آقای بازرگان حالی کنید گنا‌هایی که به ملت ایران نسبت می‌دهد در واقع چیزی جز عملکرد درخشان رژیم مورد اعتقاد خودش نیست. چون تا شما بیایید دهن باز کنید، آقای بازرگان که دور برداشته، بایک شلنگ تاریخی خودش را به قلمرو جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی رسانده و تپه‌های آن دیار را هم از برکات اندیشه‌های متعالی خود بهره‌مند کرده است: «استبداد نه تنها از زمین ایران و ضمیر مردم آن می‌جوشد و پایه در داخله دارد، بلکه استیلای خارجی و استعمار و امپریالیسم نیز محتاج و مؤید آن بوده همه جا با اتکا و استفاده و استخدام سلاطین و راجه‌ها و امیرها و دیکتاتورهای که سیاست‌های استعماری غرب و شرق اروپا یا آمریکا موفق به تسلط و تجاوز بر ممالک آسیا و آمریکا شده‌اند» (۵). بله، چه خیال کرده‌اید؟ شما شنیده‌اید که آقای بازرگان اهل صلح و مسالمت است، ولی حالا نگاه کنید چطور در همین حمله اول همه اهل ادب و فرهنگ کشورتان را هم از دم تیغ می‌گذرانند: «باید بپذیریم که سرزمینی داریم مستبدخیز و مستبد پرور [و بازرگان‌زا] - می‌بخشید! - ملاحظه کنید که در میان این همه شعرای بنام و نویسندگان صاحب فضل چند نفر را می‌توانید اسم ببرید که مدیحه‌سرایی و تملق‌گویی و تقویت پادشاهان را نکرده

۱- چه شد... ص ۹ * ۲- همان جا، ص ۱۰ * ۳- همان جا، ص ۷

۴- همان جا، ص ۱۴ * ۵- همان جا، ص ۹

استبداد پرور نبوده‌اند» (۱). حال که حساب همه، از مردم عادی تا پادشاهان و از استعمار و امپریالیسم تا اهل ادب و فرهنگ، رسیده شد، جمع‌بندی این درس‌های گرانبها را تحویل بگیرید: «هموطنان عزیز ما چگونه انتظار داشته‌اند نظام و فرهنگ استبدادی، که ریشه ۲۵۰۰ ساله در معتقدات، آداب، عادات و تشکیلات دولتهای مصلط‌بر این مرز و بوم داشته است، با چند مقاله و اعلامیه و شعار یا با چند راهپیمایی و اجتماع و اعتصاب، یکسره دست از سر این ملک و ملت بردارد؟» (۲)

خوب، سؤال‌ها را کردید و جواب‌ها را گرفتید؟ حال من می‌خواهم یک سؤال از شما بکنم؟ فعلاً به درستی یا نادرستی این اظهار نظرهای کاری نداشته باشید؛ آیا شما تصور می‌کنید آقای بازرگان به آن چه گفته، معتقد است؟ من به هر چه شما بگویید سوگند می‌خورم که نه! برای اثبات این ادعا هم هیچ راه دوری نمی‌روم؛ باز از همان نوشته‌هایی نقل قول می‌کنم که تا کنون کردم. فقط اجازه بدهید تغییر مختصری در صحنه بدهیم و روی آقای بازرگان را، که تا کنون به طرف شما (یا ملت یا مردم یا...) بود، به سوی هیأت حاکمه برگردانیم. خواهید دید که ناگهان معجزه روی می‌دهد و همزمان با این چرخش، حرف‌های آقای بازرگان هم صد و هشتاد درجه تغییر جهت می‌دهد. نگاه کنید، این طور: «ما به مبارزه قانونی مسالمت‌آمیز منطقی مستمر ملت اعتقاد داشته و آن را روی متصدیان و مجریان امور و روی طرفداران و پیروان آنها مؤثر و مفید می‌دانیم... کسانی که در مقابل ما هستند، هر چه باشد ایرانی و مسلمان‌اند و می‌دانیم که نژاد ایران [جل‌الخالق!] در مجموع و معمول و در غیر انحراف و اغوا بر خوردار از انسانیت و انصاف است، از خصومت و خشونت بیزار است و چنین نیست که خدا و آخرت را به کلی فراموش نماید» (۳). ملاحظه می‌کنید که چگونه مردمی که استبداد از ضمیرشان می‌جوشید، چگونه سرزمینی که «مستبد خیز و مستبد پرور» بود، با چرخش سهل و ساده یک قلم بی‌حیای غیر مسئول ناگهان «نژاد ایران!» را می‌زایند و این «نژاد ایران» با همه سابقه ۲۵۰۰ ساله در استبداد پروری، در چشم به‌مزدنی «برخوردار از انسانیت و انصاف» و «از خصومت و خشونت بیزار» می‌شود! آن آقای که قلم بطلان به روی تمام شاعران بنام و نویسندگان صاحب فضل می‌کشید و فرهنگ ایران را فرهنگی استبدادی با «ریشه ۲۵۰۰ ساله در معتقدات، آداب، عادات...» می‌دانست که یادتان هست؟ حالا نگاه کنید که چه جانانه هشدار می‌دهد: «یادمان نرود که فرهنگ ایرانی بیشتر از میراث سعدی، حافظ، مولوی و فردوسی که در مکتب ایمان و عرفان پرورش یافته‌اند سیراب شده است تا از ضحاکها، معاویه‌ها، حجاج‌ها و چنگیزها یا از ماکیاول‌ها و مارکس‌ها» (۴). بخصوص توجه کنید که همه این حرف‌ها را هم به عنوان یادآوری بدیهیات می‌زند: می‌دانیم که...، یادمان نرود که...

به کجا می‌خواهم برسم؟ به این جا: آدمی که در جنگ خونین حق و ناحق می‌خواهد میان بایستد و نقش شریک دزد و رفیق قافله را بازی کند، به این امید که روزی، لابد به مدد فیض روح القدس، چرخ تاریخ به عقب به «حرکت اول انقلاب» برگردد و تاج ریاست دولت موقت امام زمان دوباره بر سر او نهاده شود، هیچ راهی جز این ندارد که دو زبانه شود، با دو معیار و دو محک قضاوت کند، ضد و نقیض بگوید، آسمان و ریسمان به هم ببافد و خلاصه همه سرمایه‌اش را از روی نقاط ضعف مردم از قبیل جهل، ناآگاهی، فراموشکاری و

۱- چه شد... ص ۸ * ۲- همان جا، ص ۸ * ۳- همان جا، ص ۱۲ * ۴- همان جا، ص ۱۲

ساده لوحی آنها شرط بندی کند. از درجه علاقه و ارادت خالصانه آقای بازرگان به مارکس همه آگاهند. اما از ماکیاول معلوم نیست چه تصویری دارد. به هر حال اگر او هم مثل بسیاری دیگر از «معلمان اخلاق» پیش پا افتاده و صد تا یک غاز، ماکیاول را مظهر ریاکاری، دروغگوئی و نان به نرخ روز خوردن می داند، باید متوجه باشد که در موضعی که برای خود انتخاب کرده است، هیچ راه پیشرفتی ندارد مگر آنکه از بابت همه این «فضایل» انتسابی کت ماکیاول را از پشت ببندد. آقای بازرگان و «نهضت آزادی» اش، به واقع هم چنین نقشی برای خود قائلند. می خواهند مشاور و ناصح «پرنس خمینی» باشند. والا به این مفتی و آسانی چشم به روی جنایات و ویرانگریهای او نمی بستند. والا وقیحانه ادعا نمی کردند «هیچ امر غیر عادی رخ نداده و مصیبت و خصومتی برای ملت ایران پیش نیامده است». والا در حالی که بر اثر جنگ افروزی «پرنس» جنایتکار، نسل جوان میهن ما در حال نابودی است و گستردگی موج اعدامها، شکنجه ها و بازداشتها هیچ خانواده ای را بی عزا باقی نگذاشته است، بی شرمانه نمی نوشتند «خوشحال و شکرگزار باشیم که برنامه و بهره های تازه جلویمان گذاشته اند!» والا در حالی که در نشریه شان می نویسند الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم، برای مبارزه با کفر بالقوه در کنار ظلم مطلق مجسم بالفعل قرار نمی گرفتند.

بی تردید آقای بازرگان، با همه ظاهرالصلاحی و موش مردگی، از بابت بی چشم و رویی و دریدگی، شرایط لازم را برای مشاورت خمینی دارد. بدبختیش در این است که از بابت هوش و قاطعیت ضد انقلابی، به قوزک پای «پرنس» هم نمی رسد؛ و وقتی وضع چنین شود، کار مدعی مشاورت «پرنس» به درماندگی و حقارت و دریوزگی می کشد. دیگر باید دست گدایی پیش عمده دست دوم و سوم «پرنس» دراز کند: «ما متولیان و دست اندرکاران را هموطن دانسته و برای آنان نیز مانند سایر ایرانیان، حق نظر و دخالت در اداره مملکت و امور ملت، ولو بر خلاف معتقدات خودمان، قائل هستیم. ایرادمان به آنها این است که چرا انحصارگری داشته همه حقوق و اختیارات و تصمیم ها و مشاغل را به خودشان اختصاص می دهند و اکثریت ملت را محروم و مطرود می کنند» (۱). دیگر باید خواب قرزدن بسیجی ها را ببینند: «اگر ملت و مخصوصاً جوانان ما که کمر خدمت و شهادت برای آن چه تصور می کنند اسلام ست بسته اند، آگاه نگردند و خواسته های راستین ایران و اسلام را نفهمند یا با پدر و مادر و با برادر و خواهرهای خود همدل و همگام نشوند، هر حرکتی انجام گردد ناچار به دشمنی و جنگ خانگی و خونریزی خواهد انجامید» (۲). دیگر، از روی ناچاری، باید به دعوای خصوصی مزدوران رژیم دل خوش کند: «علاوه بر آن در میان خود مسئولین و دست اندرکاران و در نهادها و نمایندگان نیز، چه آنها که اهل تعهد و تشخیص اند و وجدان نشان نخشکیده است و چه آنها که دعوا بر سر مقام و منافع دارند، زبانها و قلمها در خلوت و خصوصی یا به طور آشکار و عام به راه افتاده است و جامعه می رود که کمی باز شود و نفس کشیدن آنها آسان گردد» (۳). البته آرزو بر نوجوانان هفتاد ساله به بالا اصلاً عیب نیست، اگر چه آرزوی محال باشد: «نهضت آزادی ایران و دبیر کل آن پس از واقعه خلاف قانون و خلاف انصاف رد نامزدی ریاست جمهوری، از این ابتلا و امتحان هیأت حاکمه استقبال می نماید زیرا که می تواند برای دولتیان نقطه عطف و بازگشت به محیط

باز و به حق و عدالت باشد، یا وسیله آگاهی بیشتر و اتمام حجت برای طبقات ملت گردیده عامل حرکت بیشتر شود» (۱). امیدوارم که پس از این همه بحث دیگر این قسمت «آگاهی» و «حرکت بیشتر» را جدی نگیرید. خود آقای بازرگان هم جدی نمی گیرد. پیش تر که دیدیم، وقتی «افشاگری» آقای بازرگان به هدف نهاییش یعنی اثبات عدم مشروعیت رژیم هم می رسد، باز نتیجه عملی از آن نمی گیرد، فقط خواهان تکرار و ادامه آن می شود. آخر هدف آقای بازرگان هدایت دستگاه «پرنس» به راه «حق و عدالت» است نه برانگیختن مردم به روبیدن این بساط جهل و خونریزی و فساد. باور ندارید؟ امتحانش مجانی است. از آقای بازرگان بپرسید شما که در خشت خام همه حواث آینده را می بینید و از این روال اصرار دارید. ولو با تکرار صد باره تجربه ای که اصلاً نیاز به تکرار ندارد. هیأت حاکمه را نجات بدهید، با استعداد شگرفی که این نظام در زمینه اصلاح پذیری از خود نشان می دهد، آینده ما ملت نا قابل «مستبد پرور» را چگونه می بینید؟ نخستین واکنش آقای بازرگان قلاب سنگ کردن شماسست بیخ ریش ملت عزیزتان: «جواب دادن به سؤال سوزان و سرسام آور این که به کجا می رویم و چه خواهد شد، علاوه بر این که مستلزم داشتن اطلاعات صحیح و احاطه همه جانبه به مسائل داخلی و خارجی است، اصلاً از عهده هیچ کس بر نمی آید... چون سر و کارمان با انسان است و انسان مختار و تصمیم گیرنده می باشد. پاسخ و حل مسأله بستگی به عمل و اختیار مردم دارد که چه چیز را بخواهند و چه بکنند. پس جواب را ملت ایران باید بدهد» (۲). لابد از این همه ولنگاری و کلی بافی کلافه و خشمگین می شوید، لابد بیخ خرس را محکم ترمی چسبید و از او می خواهید به جای کلی گوییهای بی معنی، به عنوان «رهبر اپوزیسیون قانونی» رهنمودهای مشخص و واقعی به مردم بدهد. در چنین حالتی آقای بازرگان، که می گویند اهل جنگ و دعوا نیست، سر کیسه نصایح طلاییش را شل می کند و به شمارش معکوس وظایفان می پردازد: «قبل از هر چیز ابراز وجود کردن و حضور در صحنه داشتن است. مقدم بر آن، خواستن است و به فکر دنیا و آخرت بودن، و مقدم بر هر دو، اعتقاد و اعتماد به خود و خدا داشتن» (۳). تا این جا هیچ چیز دستگیرتان نشده الا این که فهمیده اید «قبل از هر چیز» یعنی سوّم! چون دست کم دو چیز دیگر مقدم بر «قبل از هر چیز» است. اما صبر داشته باشید و روضه آقای بازرگان را تا آخر گوش کنید: «گام دوم مطالبه حق است و به زبان و قلم آوردن نظریات و اعتراضات. هر قدر تقاضا و طلب قانونی و صریح باشد، یعنی با استدلال و امضا صورت گرفته جمعی تر باشد، اثرش بیشتر و ضررش کمتر خواهد بود و قدرت و مصونیت هم می آورد» (۴). پس نخستین وظیفه مشخصاتان عریضه نویسی جمعی است به مراجعی که، به قول خود آقای بازرگان، برای قانون و قانون گرایی تره هم خرد نمی کنند. «عامل سوّم آگاهی یافتن نسبت به اوضاع و حقایق و آگاه ساختن دیگران است... و یکی از وجوه آن تهیه و توزیع و تکثیر نشریات حق جو و حقگو در سطح وسیع مردم می تواند باشد، خصوصاً رساندن آن به جوانان پاکدل پاکباخته که با شستشوهای مغزی گمراه و بی خبرشان کرده اند و هم چنین توجه کردن به قشرهایی که تعلیمات و نشریات اجتماعی و سیاسی لازم را کمتر دریافت و درک می کنند» (۵). کشف پیام سحرآمیز نهفته در این رهنمود با خودتان، اما به نظر من هیچ نیازی به جدول کشف رمزی

۱- اطلاعاتیه پیش گفته * ۲- چه شد... ص ۱۳ * ۳- همان جا، ص ۱۵

۴- همان جا، ص ۱۵ * ۵- همان جا، ص ۱۵

۱- چه شد... ص ۱۲ * ۲- همان جا، ص ۱۲ * ۳- همان جا، ص ۲

رمل و اسطربلاب ندارید. آقای بازرگان از شما می‌خواهد که آثار قلمی او و همکارانش را تکثیر کنید و به دست امت حزب‌الله برسانید. همین، چرا ما تتان زده؟ به شما که گفتم حرکت حرکت را جدی بگیرید، چون خود آقای بازرگان هم جدی نمی‌گیرد! مگر «مبارزه قانونی و مسالمت آمیز» با یک رژیم خونخوار و ضد قانون جلوتر از این می‌تواند برود؟ اما حالا که این همه حوصله به خرج داده‌اید، بگذارید سؤال آخر را با هم از آقای بازرگان بکنیم. از ایشان می‌پرسیم از این تاکتیک درخشان مسالمت‌آمیز، که عبارت باشد از عریضه‌نویسی جمعی و توزیع پرت و پلاهای نصیحت‌گونه شما بین حزب‌اللهی‌ها، در نهایت چه انتظاری دارید و به کجا می‌خواهید برسید؟ حرف آخر آقای بازرگان این است: «از دو حال خارج نیست. یا حکومت صلاحیت و مشروعیت داشته بر معیار حق و حقیقت عمل می‌نماید [ملاحظه می‌کنید که به خلاف ادعایش چقدر به نامشروع بودن رژیم معتقد است!] که در این صورت از برقراری فضای باز و آزادی عقیده و انتقاد... باکی نخواهد داشت... در حالت دوم، اگر حکومت خطا کار غاصب و منافق فاقد صلاحیت بود، اعتراضها و انتقادهای مردم و جنگ بر سر حجت (به جای قدرت) سبب روشنگری و سلب مشروعیت و قدرت دستگاه می‌گردد و اگر نخواست به عدالت و حقانیت عمل کند، دیر یا زود ساقط خواهد گشت» (۱). دیگر از آقای بازرگان نپرسید چگونه تکرار نق‌نق‌های آبی‌ایشان باعث سقوط رژیمی خواهد شد که در سرکوب و اختناق و ترور همه حد و مرزهای قابل تصور را پشت سر گذاشته است. آقای بازرگان جوابی به شما نخواهد داد. حق هم دارد. خودتان باید حدس بزنید که در «مبارزه قانونی مسالمت‌آمیز» تمام امید «مبارزان» برای سرنوشتی رژیم به تحقق این فرض اساسی و بسیار مشهور است: خودش خشک میشه میفته! به همین امید واهی است که هنوز «نهضت...» ادامه دارد.

یادی

«زهمرهان به سرتازیانه»

اسماعیل وفا - یغمانی

متن زیر سخنان آقای اسماعیل یغمایی در مجلس بزرگداشت دکتر غلامحسین ساعدی است که در روز شنبه ۴ ژانویه ۱۹۸۶ (۱۴ دیماه ۱۳۶۴) از طرف «سازمان فارغ‌التحصیلان ایرانی متعهد و دموکراتیک» در شهر کلن برگزار گردید.

اجازه بدهید با شغری از حافظ سخنانم را شروع کنم:

معاشران ز حریفِ شبانه یاد آرید	حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید
به وقت سرخوشی از آه و ناله عشاق	به صوت و نغمه چنگ و چغانه یاد آرید
چو لطف باده کند جلوه در رخ ساقی	ز عاشقان به سرود و ترانه یاد آرید
چو در میان مُراد آورید دست امسید	ز عهد صحبت ما در میانه یاد آرید
سمند دولت اگر تند و سرکش است ولی	زهمرهان به سرتازیانه یاد آرید
نمی‌خورید زمانی غم وفاداران	ز بیوفایی دور زمانه یاد آرید
به وجه مرحمت ای ساکنان صدر جلال	ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید

چند هفته از درگذشت دکتر غلامحسین ساعدی، نویسنده بزرگ و ملی و مردمی میهن در زنجیرمان، گذشته است و اینک ما دوستان و دوستانان غلامحسین ساعدی در این جا - در غربتی دیگر - گرد یکدیگر جمع شده‌ایم تا از او حرف بزنیم؛ از مردی که پنجاه سال پیش در تبریز قهرمان پرور متولد شد و پس از عمری کوتاه اما بسیار پربار در بیمارستان «سنت آنتوان» پاریس درگذشت و در گورستان «پرلاشز» پاریس، در کنار هدایت، با تابوتی غرق در گل و غرقه در مه انبوه اندوه سوگواران و بانوای یکی از سنفونیهای گوستاو مالر که دکتر

آنها فراوان دوست داشت و به گمانم سنفونی پنجم بود - به خاک سپرده شد. و چه زود از میان مارت و - چنان که گفتم - «پس از عمری کوتاه»؛ واقعاً هم، نسبت به ارزشی که در وجود دکتر ساعدی نهفته بود، این عمر بسیار کوتاه بود؛ دکتر ساعدی در اوج درخشش بود و می‌بایست هنوز سالها زنده می‌ماند و فرهنگ این مرز و بوم را سیراب می‌کرد، ولی دریغ... و آمده‌ایم تا بادریغ از او یاد کنیم. البته قبل از من دوستان عزیز - آقای دکتر هزارخانی، آقای متین دفتری، آقای آزمون و آقای سروش البرز - بسیاری از گفتنیها را گفتند. چه بهتر. ولی من نیز آمده‌ام تا در این جا از طرف خواهران و برادران مجاهد حرفهایی بزنم، سپس آنان را نثار کنم و بروم. دکتر هزارخانی چه خوب گفتند که حرف زدن پس از مرگ افراد کار روضه‌خوانهاست. این حرف درست است و من پس از شنیدن آن لحظه‌یی اندیشیدم که بیایم این جا شعرهایم را بخوانم و بروم و با سکوت خود نسبت به دکتر ساعدی ادای احترام کنم. بگذارم زمان بگذرد و دکتر نیز در این راستا شناخته شود. ولی لحظه‌یی بعد به ذهنم زد که: نه، این طور نیست و باید حرفهایم را بزنم، زیرا من یک مجاهد خلقم و دشمن سرسخت همه آخوندها و روضه‌خوانها... به هر حال، از طرف مجاهدین آمده‌ام و می‌خواهم به عنوان یک مجاهد خلق از ساعدی صحبت کنم، از ساعدی که مجاهدین او را سخت دوست می‌داشتند. از دکتر ساعدی چه می‌شود گفت و چه باید گفت؟ واقعاً از این «حریف شبانه» ادبیات ایران - که در سیاهترین دوران حکومتهای شاه و خمینی برایمان داستان و نمایشنامه و مقاله نوشت و ما آنها را خواندیم و به آگاهی خود افزودیم - چه می‌شود گفت؟ از این مرد «به سر تازیانه» که، به قول حافظ، باید از او یاد آورد؛ بزرگمردی که در زمان حاکمیت شاه تازیانه به سر داشت، در زمان خمینی پلید تازیانه به سر داشت و در تبعید نیز تازیانه به سر داشت، بسا تازیانه‌هایی که برخی افراد دیگر به سر نداشتند. جرمش هم مشخص بود: جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد. جرمش آن بود که از مقاومت خلق، از مقاومت مردم ایران حمایت می‌کرد و چشم بر سیلاب خون و رنج شهیدان و اسیران این مرز و بوم، از هر گروه و سازمان، فرو بسته بود؛ بر دریای خونی که اساساً - به رغم معاندان - چشم‌گشودن به آن از سوی یک هنرمند باعث طعن و لعن می‌شود. و چه خوب است که از همین جا، یعنی از تازیانه به سر داشتن دکتر ساعدی، حرفهایم را شروع کنم.

پس از درگذشت دکتر، من به برخی از خواهران و برادرانم گفتم که مطالبی را که در نشریات و اعلامیه‌های گروهها و گرایشهای مختلف - دوست یا دشمن - می‌بینند، و در آنها نسبت به دکتر ساعدی موضعگیری شده است، برای من جمع‌آوری کنند. دلیل این کار روشن بود: می‌خواستم ببینم که دوستان و دشمنان انقلاب و مقاومت با دکتر ساعدی چگونه برخورد می‌کنند. آخر دکتر ساعدی برای من مطرح بود و می‌خواستم ببینم بالاخره جمع‌بندی حیات او چیست. برای این کار، از دیدگاه ما، باید دید دوستان و دشمنان یک فرد چه کسانی هستند. درباره یک سازمان و یک گروه هم وضعیت بدین گونه است: باید یک فرد یک گروه و یک سازمان را با مجموعه تضادهایی که با آنها درگیر است شناخت. دکتر ساعدی هم، به عنوان یک هنرمند، با نقاط وحدت و تضاد خودش قابل شناخت بود. به هر حال پس از چندی مدارک لازم جمع‌آوری شد و من دیدم که اشتباه نکرده بودم و حملات شروع شده. دوستان دیگر قبل از من به این حملات اشاره کردند و من مقداری ریزتر می‌گویم: دقیقاً از دهم آذرماه حملات علیه دکتر ساعدی شروع شد. ورق پاره‌های «جمهوری اسلامی» - که نه نشان از جمهوری دارد و نه از اسلام - لجن‌نامه‌های کیهان و اطلاعات و روزنامه ابرار - که

بهتر است آنها «اشرار» بنامیم - درباره دکتر ساعدی بسی چیزها نوشتند. مقاله‌یی نوشتند تحت عنوان «سوگواران ادبیات تزییقی» که در آن حساسی به دکتر و تمام یاران او، تمام نویسندگان و شاعران و فیلمسازان و کسانی که آگهی مجلس سوگ دکتر را امضا کرده بودند، حمله شده بود. مقاله دیگری نوشته شد بنام «ولادیمیر خان ساعدالدوله»، که در آن نیز دکتر مورد حمله قرار گرفت. در مقاله‌یی با نام «فاتحه» نیز فراوان لجن‌پراکنی شد. رادیو خمینی هم کوتاه نیامد و روز ۱۸ آذر در تفسیر مطبوعاتش تا توانست به دکتر حمله کرد، و سرانجام نیز بزرگترین ویژه‌نامه به اصطلاح هنری ارتجاع، به نام «صحیفه»، تا توانست لجن‌پراکند و از قول یک سری وامانده‌های ورشکسته سیاسی - ادبی دکتر ساعدی را مورد هجوم قرار داد. مثلاً از قول کسی چون شمس آل احمد نقل قول شده بود که دکتر ساعدی به علت کمبود الکل! از ایران رفت و یا این که ساعدی موقع خلق آثارش مواد مخدر به خودش تزریق می‌کرد و از این نوع مزخرفات! باید به آنان گفت: آخر در رژیم خمینی که این چیزها بیداد می‌کند! خودتان در ورق پاره‌هایتان می‌نویسید که در جبهه‌ها، در مدارس و نیز در روستاها مواد مخدر به طور مداوم و گسترده استعمال می‌شود و، به یمن حکومت آخوندها، ایران بهشت اعتیاد است! در خارج کشور هم - همان طور که دکتر هزارخانی گفت - این هجومها آغاز شد: آخوندها گفتند که دکتر وابسته به امپریالیسم غرب بوده؛ سلطنت‌طلبهای مفلوک هم، طبق معمول، گفتند که او وابسته به شرق بوده! او خوشا به حال دکتر ساعدی، که این لوش و لجنها او را مورد حمله قرار دادند. در عوض، او در قلبهای مردم ایران به خاک سپرده شد، با شکوه تمام: در پاریس، نزدیک به هزار نفر، در این غربت، تابوت غرقه در گل دکتر را به سوی ابدیت مشایعت کردند. در ایران نیز داستان بزرگداشت دکتر ساعدی بدین گونه بود. و این حمله‌ها از سوی «گرازان» ارتجاع و «شکارچیانی» انسانها، آنهایی که دندان در گوشت خلق فرو می‌کنند و خون می‌ریزند و خون می‌نوشند، عجیب نبود؛ همان گرازان و شکارچیانی که ساعدی از آنها در «چوب بدستهای ورزیل» یاد کرده بود. خوشا به حالش که آنها او را مورد حمله قرار دادند. به هر حال، این از تازیانه‌هایی که بر سر دکتر فرود آمد. اما ما از او چه بگوییم؟ در این جا هر کس به نوعی - و با زبان و احساس خود - از ساعدی یاد آورد و من می‌خواهم از زاویه برداشتهای خودم و برخوردهایی که با دکتر ساعدی داشتم برایتان حرف بزنم و احساسم را بگویم. البته من برخورد زیادی با دکتر ساعدی نداشته‌ام، ولی قبل از برخورد با او، او را از طریق آثارش می‌شناختم. من در سال ۵۲ با آثار و نوشته‌های دکتر ساعدی آشنا شدم. آن موقع هنوز مجاهد نبودم. آن موقع ما دانشجویان هسته‌هایی درست کرده بودیم، که در آنها کتابهای مختلف و مفید را می‌خواندیم و مبنای تئوریک لازم را برای مبارزه تا اندازه‌یی به دست می‌آوردیم. این هسته‌ها گاه از دانشجویان مذهبی و غیر مذهبی تشکیل می‌گردید و در آنها کتابهای دکتر ساعدی نیز، در کنار کتابهای سازمانهای پیشتاز و نیز کتب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، خوانده و تحلیل می‌شد و توشه راه مبارزات آینده می‌گردید. مثلاً ما یک کتاب اقتصادی را می‌خواندیم و در کنار آن یکی دو کتاب از کتابهای دکتر را می‌خواندیم، تا مثلاً مسأله تئوریک استثمار را در عمل ببینیم. جمع ما از سه نفر تشکیل شده بود. بعدها پراکنده شدیم و هر یک به سویی رفتیم. یکی از آن سه نفر مجاهد شهید طه میرصادقی بود که روز ۱۹ بهمن ۶۰ در کنار سردار شهید خلق، موسی، تا آخرین گلوله جنگید و شهید شد. نفر دوم یک رفیق غیر مذهبی به نام هاشم باباعلی بود که بعدها به فداییها پیوست و در زمان شاه در یک

آخوندهای خودمان.

در گورستان «پرلاش»، پس از پایان مراسم خاکسپاری دکتر ساعدی، به سوی گور هدایت رفتم. او هم نویسنده‌یی بزرگ بود. او، صرفنظر از مواضع فکری خاصش، اولین کسی بود که مردم کوچه و بازار را به قصه‌ها راه داد؛ به میان مردم آمد و از «داش آکل»، «سید پرده‌دار» و «علویه خانم» سخن گفت... آن جا، سر خاک هدایت، در آن هوای مه‌آلود و غم‌انگیز، که آژرم آن را به خوبی وصف کرد، پوستری خیس و مجاله شده بر زمین افتاده بود و روی آن پوستر عکس دکتر ساعدی دیده می‌شد، با همان نگاه تلخ و شیرین، که گویا همه تلخیها و شیرینیها در آن به هم آمیخته بودند. با خود گفتم: یعنی دکتر رفت؟ و بعد نگاهی به مزار او انداختم و زیر لب این شعر فردوسی را زمزمه کردم:

در دخمه کردند سرخ و کبود توگویی از اول به گیتی نبود
و باز پرسیدم: آیا این پایان زندگی است؟ آن جا - گورستان مسیحیان - اطرافم پر از صلیب بود. بی اختیار به ذهنم زد که: آیا این صلیب، تصلیب دکتر ساعدی بر صلیب در بدری ورنج و آوارگی و غربت، و این همه زخم زبانی که او از مستی سفله و نامرد در پایان عمرش چشید، آیا رستاخیزی در پی خواهد داشت؟ مسیحیان معتقدند که پس از تصلیب رستاخیزی آید. من در همان جا، با اندکی تأمل، پاسخ خود را گرفتم و به خود گفتم: آری، پس از این تصلیب حتماً رستاخیزی خواهد آمد. دکتر ساعدی از طبیعت اول، از طبیعت «آب و باد و آتش و خاک» - به قول قدیمیها «عناصر اربعه» - از طبیعت رنجه، در بدریها، زخم‌زبانها، بوق ماشینها و صدای سگها، از طبیعت زوزه دیکتاتورها و آخوندها، خلاصه از این طبیعت سراسر رنج به طبیعت ثانویه، یعنی به دامن فرهنگ و ادبیات ما، بال گشود. زندگی یک شاعر یا نویسنده پس از مرگ و سفر از طبیعت اول، در طبیعت ثانویه، یعنی فرهنگ و ادبیات یک ملت و یک میهن، شروع می‌شود. دکتر، بی تردید، معراج خود را شروع کرده، نه تنها در ادبیات ایران، بلکه در پهنه ادبیات جهانی؛ زیرا او، بی تردید، در طراز نویسندگان جهانی است. من تاکنون آثار بسیاری از نویسندگان را خوانده‌ام و آنها را با آثار دکتر مقایسه کرده‌ام. یک بار، در همین رابطه، به یکی از دوستان دست‌اندرکار ادبیات گفتم: آخر ساعدی از بقیه چه چیزی کم دارد؟ گناه دکتر ساعدی گویا این است که در این آب و خاک اسیر، که همواره تحت سلطه شاه و شیخ بوده، متولد شده؛ جایی که پست فطرتانی مثل شاه و خمینی بر آن حکومت کرده و می‌کنند و مانع رشد هنر و نیز مانع جهانی شدن استعدادهای بزرگ می‌شوند. ساعدی از کسانی بود که شایسته جایزه نوبل بود. او شصت هفتاد اثر در شرایطی سهمگین و با این کیفیت خلق کرد، در شرایطی که بسیاری از دارندگان «نوبل» پر می‌ریختند. ولی مهم نیست. ساعدی «نوبل» خودش را از خلق قهرمان ایران گرفته است. ساعدی «نوبل» خودش را از مردم و از قهرمانان جان بر کفی که با خمینی سینه به سینه می‌جنگند گرفته است. اگر ما از «حریف شبانه» ادبیات خودمان در دیار غربت یاد می‌کنیم و می‌خواهیم «حقوق بندگی مخلصانه» خود را نسبت به او ادا کنیم، بی تردید در آینده، در جشن پیروزی انقلاب، و پس از آن، هنگامی که فرهنگ و ادبیات ما در بستر و گستره‌یی شایسته و پهناور و عمیق به پیش خواهد تاخت، از او به «بانگ و نغمه چنگ و چفانه» یاد خواهیم کرد.

اما از آثار ساعدی چه باید گفت؟ آقای سروش البرز قسمتهایی از آثار ساعدی را در این جا بررسی کردند. ولی دکتر ساعدی حالا و در شرایطی که ما هنوز از او دور نشده‌ایم و

درگیری خیابانی به شهادت رسید. سومین نفر هم من بودم که الان این جا هستم. بعدها من به خارج کشور آمدم. یکی دو بار تلفنی با دکتر صحبت کردم و سرانجام روزی به دیدار او رفتم. یادم می‌آید که ماه رمضان بود و صحبتها شش هفت ساعت طول کشید. قبل از رفتن به دکتر تلفن زدیم و گفتیم: دکتر ما روزه‌ایم، بیاییم یا نه؟ گفت: بیایید، قدمتان روی چشم. رفتیم و از هر دری صحبت کردیم. یادم می‌آید که سنفونی پنج مالر را برای ما از گرام پخش کرد و گفت: بشنو، ببین چه می‌گوید، می‌گوید بجنگید! می‌گوید بلند شو و مبارزه کن! من از این روحیه رزمنده دکتر واقعاً سرشار شور شدم؛ یک بار او، حین صحبت، مشتی به بازوی من زد و گفت: فکر نکنی پیرم! من کسی هستم که جگر دشمنها را می‌کشم بیرون. این، روحیه دکتر ساعدی بود. غروب که شد، به او گفتم: دکتر احساسات نسبت به ما چیست؟ ما مجاهدیم و به خدا معتقد، روزه هم هستیم، چنان که معروف است میانه خوبی با مذهب نداری، نظرت درباره ما چیست؟ او گفت: عقیده هر کس قابل احترام است. من مخلص کسی هستم که با خمینی می‌جنگد. او فرزند و نور چشم من است، هر کس می‌خواهد باشد، ملاک، جنگیدن علیه خمینی است. بعد ادامه داد: هر چه به من فشار می‌آورند، دقیقاً از این موضع است و من از این موضع کوتاه نخواهم آمد.

مدتها بعد خبر بیماری دکتر را شنیدم. رفتم بیمارستان و دکتر را دیدم، روی تخت، بی حال و نیمه بیهوش. در آن حالت طاقت نیاوردم. نمی‌خواستم او مرا ببیند، چون فکر کردم با آن روحیه پرشور، شاید نخواهد من او را در این وضع ببینم. ولی او مرا دید و اشاره‌یی به من کرد و پلکهایش را بست و من با تأثر و ناراحتی زیاد از اتاق بیرون رفتم. وسط راه در دل فریاد می‌زدم: دکتر! تو نباید از دست بروی، باید با مرگ بجنگی. آخر تو همیشه می‌گفتی که باید با مرگ جنگید... ولی افسوس! مدتی بعد خبر درگذشت دکتر را شنیدم. دکتر هنگامی که در اوج بود، رفت. روح و اندیشه‌اش در اوج پرتوافشانی بود، ولی جسم او طاقت نیاورد؛ جسم فرسوده شده بود، از رنجهای گذشته در رژیم شاه، از فشارهای تبعید، از ناراحتیهای زمان اختفا در رژیم خمینی و نیز، به قول ناصر خسرو، از «نیش کژدم غربت». شعری هست که می‌گوید:

چرا زیرکانند بس تنگ روزی چرا ابلهانند در بسی نیازی
چرا عمر طاووس و درّاج کوتاه چرا مار و کرکس زید در درازی
صدواند ساله یکی مردِ غرچه چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی

و کازانتزاکیس، نویسنده بزرگ یونانی، خالق «آزادی یا مرگ»، «مسیح باز مصلوب» و «زوربا» - نویسنده‌یی که سرنوشتی شبیه به ساعدی داشت، چه در غربت درگذشت و کشیشها به اتهام مرتد بودن از دفن جنازه این عارف بزرگ در گورستان مسیحی‌ها سر باز زدند - می‌گوید: روح پرنده‌یی است گوشتخوار؛ هر چه قویتر و نیرومندتر باشد بیشتر تن را می‌خورد؛ تکه تکه جسم را می‌خورد و سرانجام حصار تن را می‌شکند و پرواز کنان می‌رود. وضعیت بزرگان، انقلابیون بزرگ، مصلحین و هنرمندان بزرگ این چنین است. جسم در زیر بار روح خرد می‌شود و ساعدی این چنین بود، ساعدی که سراپا روح و اندیشه بود. اما عده دیگری هم هستند که عکس این پروسه را طی می‌کنند، زیرا جسم پرنده‌یی است روح خوار؛ تکه تکه روح را می‌خورد و سرانجام آدم را به جسم خالی بدل می‌کند. چنین افرادی، هنگامی که بمیرند، جاودانه مرده‌اند، هرچند که عمرهای دراز دارند، مثل مار و کرکس و

فرصت کافی نداریم تا با ارزشهای او برخورد کنیم، شاید اساساً قابل شناخت نباشد. دلیل آن هم روشن است: دکتر ساعدی را باید در قالب و چارچوب خودش بررسی کرد؛ او را به تنهایی و در خلا، نمی‌شود شناخت و گفت که مثلاً فرد بسیار بزرگی بود، خوب می‌نوشت و... برای شناخت ساعدی باید اساساً تاریخچه نمایشنامه‌نویسی و قصه‌نویسی ایران را در نظر آورد. آخر نمایشنامه‌نویسی و قصه‌نویسی در ایران رشته‌هایی نو پا هستند. دیگر این که باید زمان و مکانی را که او در آن قلم زده و جنگیده بررسی کرد. فعلاً در این جا وقت بررسی نیست، ولی اگر روزی بررسی شود خواهیم دید که دکتر ساعدی برجسته‌ترین نمایشنامه‌نویس و قصه‌نویس ایران از آغاز تاریخ قصه‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی تا کنون است. آینده هم در دست آیندگان است و زمانه هرگز عقیم نیست. بجاست اشاره‌ی گذرا به این تاریخچه بکنم تا موضوع اندکی روشن‌تر بشود: می‌دانیم که اساساً نمایشنامه‌نویسی در ایران از زمان مشروطیت شروع شده است. قبل از آن تنها تعزیه و شبیه خوانی و یا نمایشنامه‌های مضحک و خنده‌داری مثل «بقال بازی» نوشته اعتمادالدوله و «خرسوار و شنبله غوره» وجود داشت که باعث تفریح سلاطین بود. بعدها افرادی مثل آخوندزاده اولین نمایشنامه‌ها را نوشتند که از کیفیت بالایی برخوردار بود. این جریان با علی‌نوروز و شهرزاد ادامه پیدا کرد و پس از مرگ زودرس علی‌نوروز و خودکشی شهرزاد، بر اثر سانسور و فشار حکومت، دیگر چهره درخشانی به چشم نمی‌خورد. پس از آنها ساعدی در مداری بسیار بالا - در کمیت و کیفیت - و در اشل جهانی و هم‌تراز با بسیاری از نمایشنامه‌نویسان جهان درخشید. داستان نویسی نیز، به همین منوال، از شصت هفتاد سال پیش، همراه با جنبش مشروطیت و تأسیس دارالفنون، آغاز شد. قبل از آن، کار داستان نویسان را شاعران بر عهده داشتند و منظومه‌های روایی شاهنامه، کارهای نظامی یا کارهایی نظیر هزار و یکشب و کلیله و دمنه گواه این حرف است. با تأسیس دارالفنون، داستان نویسی در دو شاخه تاریخی و سیاسی - اجتماعی شروع شد و ادامه یافت و در ادامه خود به صادق هدایت رسید. هدایت اولین قصه‌نویس ایرانی - به مفهوم علمی کلمه - بود که سالها در زیر پوشالهایی که علی‌دشتی و حسینقلی مستعان و حجازی و سایر بازاری نویسان تولید می‌کردند خفه شده بود، ولی در حدود سالهای ۱۳۲۰ درخشش آغاز کرد. پس از آن داستان نویسی به راه خود ادامه داد تا به ساعدی رسید. ساعدی را باید در این چارچوب به طور مفصل بررسی کرد و آن وقت او را باز شناخت. آن وقت بایست دید که آیا او بزرگترین نمایشنامه‌نویس و قصه‌نویس ما هست یا نیست؟ با این ویژگی اساسی که پایان عمر دکتر ساعدی در پیوند با مقاومت و انقلاب، یکی از درخشانترین پایانهاست و این مسأله‌ی است بسیار مهم که باید در نظر گرفت. البته من در این جا قصد تحلیل و بررسی ندارم، ولی مثلاً ساعدی را با هدایت مقایسه کنید: هدایت هم نویسنده برجسته‌ی بود، ولی دست به خودکشی زد. ساعدی چه کار کرد؟ او می‌گفت: باید جنگید، باید خرخره دشمن ضد خلق را جوید و جگر او را از سینه بیرون کشید، جگر این خائن به خلق را، به طور کلی و فهرست وار می‌توان گفت: ساعدی نویسنده‌ی رئالیست بود، نویسنده‌ی مبارز و سیاسی، زیرا در مقابل واقعیات موضعگیری داشت. خود او در استکھلم موضع خودش را حین یک سخنرانی بیان کرد و گفت: من به سوسیالیسمی منطبق با اِکولوژی جامعه ایران معتقدم. مسأله دیگر مسأله «زبان» در آثار دکتر ساعدی است. زبان ارزشمند ساعدی باید مورد بررسی قرار گیرد. آقای سروش البرز تعبیر خوبی داشت. او، قبل از این که به این جا بیایم، حین صحبت

می‌گفت: زبان او مثل مرواریدی است که به رشته کشیده باشند. واقعاً نیز زبان دکتر ساعدی چنین است. من از برخی افراد تعجب می‌کنم، افرادی که زبان دکتر ساعدی را ضعیف می‌دانند، از جمله نویسنده‌ی که در کتاب «قصه نویسی در ایران» نوشته است: زبان ساعدی به علت کثرت کارهایش زبانی است ضعیف. این حرف، به نظر من، حرفی بی‌اساس است. پُرکاری باعث پایین آمدن کیفیت زبان نمی‌شود. مسأله دیگر مقوله درشناسی در کارهای ساعدی است. او در زمینه روانشناسی تخصص داشت و در کتابهایش به طور بسیار ظریف تخصص خود را به کار گرفته و از مردم در رابطه با دردها،شان سخن گفته و به قول معروف، بیشتر را به دملهای کهن زده است. اینها بخشی از بررسیهایی است که باید در مورد ساعدی و آثارش انجام گیرد، و این خود بحثی است مفصل که به آینده واگذار می‌شود و به نویسندگانی که توان و وقت کافی داشته باشند تا دکتر را به همگان بشناسانند. اما مسأله بسیار مهمی که برای من، نخست به عنوان یک مجاهد خلق و سپس یک شاعر، مطرح است و نظرم را جلب کرده، ظرف زمان و ظرف مکان در رابطه با دکتر ساعدی است: دکتر ساعدی در سال ۱۳۱۴ چشم به جهان گشود. اولین کارش در سال ۱۳۳۷ در شماره ششم مجله صد منتشر شد. این کار، تا جایی که در خاطرم هست، «قاصدکها» نام داشت. از آن پس دکتر یکسره قلم زد. در این رابطه، ظرف زمان و مکان را بررسی می‌کنیم: می‌بینیم کودتای ننگین ۲۸ مرداد به وقوع پیوسته و مصدق بزرگ در تبعید به سر می‌برد. از یک طرف برق سرنیزه‌های هار و گرسنه شاه خائن و جنایتکار چشمها را خیره کرده و از طرف دیگر افکار پوسیده و نفرت بار، آن روح خرافه و خفت، آن منجلاب تاریخی که حکومت سیاه خمینی از اعماق آن سربر آورد، جامعه را پوشانده است (شاه که با خرافه و خفت دشمنی ندارد؛ سرنیزه و جهل برادران توأمانند و خمینی و شاه در نقطه‌ی که سرکوب خلق است به هم می‌رسند. خمینی حتی در کتابهایش عدم مخالفت خود را با سلطنت بیان کرده است). ساعدی در چنین فضایی نوشت. من موقعی که آن شرایط را مجسم می‌کنم، می‌بینم که دکتر بر دریایی از قیر و زهر ایستاده و تنها، هم ایستاده است؛ زیرا نویسنده‌ی از منزوی‌ترین کارهای دنیاست و این، جز، خصوصیات کار هنرمند و نویسنده و شاعر است. اما دکتر مبارز بود. او از یازده سالگی، چنان که خودش می‌گفت، با دموکراتهای آذربایجان فعالیتهای سیاسی‌اش را شروع کرده بود و در سیزده سالگی نیز برای اولین بار دستگیر شده بود. او این چنین نویسنده‌ی بود و آتش عشق مردم از یازده سالگی در وجود این فرزند دلیر مردم ایران شعله برکشیده بود. به همین دلیل نیز توانست بیابانها را بکوبد و راه را پشت سر نهد و تا به این جا - به تبعید - بیاید و در غربت بجنگد و جان دهد و گزارش زندگی خود را با مرگ خود به مردم ایران تقدیم کند؛ همان طور که کارانتزاکیس، همتای یونانی او، تقدیم کرد، و بسیاری دیگر. کارانتزاکیس در مقدمه زندگی نامه خود به نام «گزارش به خاک یونان» می‌نویسد: «یونان، پدرم! همه فرزندان تو علیه دشمن با سلاح جنگیدند. به من خرده مگیر! من هم در راه تو با قلمم جنگیدم». دکتر ساعدی هم یک عمر قلم بر دوش جنگید و در تبعید درگذشت. خودش می‌گفت: آن وقتها ایران شبیه گورستان بود. من هم برای نوشتن، گورستانی دور افتاده را انتخاب کرده بودم. آن جا دو سنگ قبر را، یکی به عنوان هیز و یکی به عنوان نیمکت، مورد استفاده قرار می‌دادم و می‌نوشتم و می‌نوشتم. در این رابطه، او خاطره‌ی را تعریف می‌کرد که عمق عواطف این بزرگمرد را نشان می‌دهد. او می‌گفت: روزی هنگام بازگشت از گورستان متوجه شدم گور کوچکی خراب شده است. دلم سوخت. فردا که آمدم یک سطل با خودم آوردم

و گل درست کردم و گور را تعمیر کردم. پس از تعمیر، یک سطل آب روی سنگ گور پاشیدم و آن را شستم. دیدم روی سنگ گور نوشته: «آرامگاه گوهر فرزند مراد». از گورستان که بیرون آمدم، اسم مستعار خودم را پیدا کرده بودم: به یاد آن دخترک کوچک نام خود را «گوهر مراد» گذاشتم. ملاحظه می‌کنید که عاطفه در او چقدر قوی است، و این عاطفه که سیال و زلال است و از خرابی گور یک دخترک گمنام متأثر می‌شود، طبعاً نمی‌تواند در برابر رود خروشان خون شهیدان، در برابر سیل خون قهرمانانی که تفنگ بر دوش خرخره پیرکفتار جماران را چسبیده‌اند و در هر کوی و برزن می‌جنگند و با نارنجک به قلب ارتجاع هارپورش می‌برند، بی‌تأثر بماند. او نمی‌تواند از دیدن خیل آواره‌ها، تبعیدیان خارج کشور، جنگ زده‌ها و قحطی زده‌ها متأثر نشود. او در چنین فضایی می‌نوشت، در چنین ظرف زمانی و مکانی قلم می‌زد. با این وضعیت، در مرحله اول زندگی سرنوشت او مشخص بود. در مملکتی مثل مملکت ما یا در کشورهای مثل برخی کشورهای آمریکای لاتین، نویسنده نمی‌تواند به راحتی قلم بزند. باید اول دید که تضادها و مشکلات قلم زدن در چنین کشورها و چنین شرایطی چیست و آن وقت ارزش کار دکتر ساعدی را شناخت. در اروپا، یک نویسنده به کار هنریش ادامه می‌دهد، در حالی که ماشینش را دارد، خانه و زندگیش هم روبه‌راه است، و خلاصه می‌تواند در فضایی مناسب به خلق ارزشهای فرهنگی دست بزند و زبان خود را غنا بخشد. کسی هم کاری به کارش ندارد. ولی در کشوری چون ایران اساساً هنرمند مجبور است به طور مداوم - و بیش از اندازه - به قلمرو تخیل راه ببرد. مردم از نویسنده و شاعرشان انتظار فراوان دارند و حق هم دارند: از یک طرف، سر می‌برند، زندانها را لبریز می‌کنند و شلاق می‌زنند و از طرف دیگر، تلویزیون، رادیو و روزنامه را در چنگ می‌گیرند، دروغ می‌گویند و حقایق را می‌پوشانند. این جاست که نویسنده و شاعر مجبور است کار جامعه‌شناس، خبرنگار و اقتصاددان را هم به عهده بگیرد. این جاست که مجبور است کوله‌بار ببندد و راه بیفتد و به سوراخ سمبه‌ها، بیغوله‌ها و سواحل خلیج سر بکشد، و دکتر ساعدی این کارها را کرد. اما انجام این کارها چندان هم راحت نیست؛ در اروپا - مثلاً - راحت است، ولی در کشوری مثل ایران خطرات خودش را دارد. مثلاً می‌بینیم در کشورهای اروپایی، نویسندگان بزرگی چون هاینه، ریلکه، نیچه و خیلی‌کسان دیگر، علی‌رغم رنجهای خاص عاطفی و فکری، زندگی عادی داشتند، زندگیشان را ادامه دادند و در معرض ضرب و جرح و قتل قرار نگرفتند. ولی در ایران وضع چگونه بوده و چگونه است؟ می‌توانید در همین جلسه به دیوارهای اطرافتان نگاه کنید و معنا و مفهوم قتل عام هنر و هنرمندان را دریابید. عکسهای بعضی از این شهیدان به دیوارها نصب شده است. در ایران، در قدیم‌الایام، در تبریز و به دستور آخوندهای وقت زنده زنده پوست از تن نسیمی و نعیمی، راهبران جنبش حروفیه، برکنندند. یا ناصر خسرو مجبور شد در درهٔ یمگان و در تبعید عمر خود را به سرآورد. چرا؟ زیرا اتهامات این گونه حرف زدن را داشت:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را	برون کن ز سر باد خیره سری را
سخن چند گویی ز شمشاد و لاله	رخ چون مه و زلفک عنبری را
اگر شاعری را تو پیشه گرفتی	یکی نیز بگرفت خنیاگری را
من آنم که در پای خوکان نریزم	مر این قیمتی در لفظ دری را

حال سفر را ادامه بدهیم: نسیم شمال در فقر می‌میرد، دهان فرخی یزدی را می‌دوزند و

خودش را با آمپول هوا می‌کشند. عشقی به ضرب گلوله از پای در می‌آید. گل سرخی در زمان شاه تیرباران می‌شود. عارف قزوینی در تبعید با یک سگ زندگی می‌کند و در فقر می‌میرد و سلطانپور را از مجلس عروسیش می‌ربایند و به جوخهٔ اعدام می‌سپارند. باز هم هستند و یکی دو تا هم نیستند. به هر حال، اینها بهایی است که باید برای قلم زدن، شاعر بودن و نویسنده بودن و نمایشنامه‌نویس بودن پرداخت، البته اگر آدم متعهد باشد و انحطاط هنری و فردی را نپذیرد. ولی اگر متعهد نباشد، در سرزمینی چون ایران، خلق طردش خواهد کرد. تازه تضادهای دیگری هم وجود دارد: نویسنده و هنرمند باید تلاش کنند که به ابتذال کشیده نشوند. اساساً قلمرو تخیل، هنگامی که به نادرست و بیش از حد به قلمرو واقعیت خشک راه ببرد و در سطح واقعیت حرکت کند، داغان خواهد شد و نوعی هنر باسهمی و پوچ، که از ارزشهای ویژهٔ هنری مبرا است، سر بر خواهد آورد. به درستی یاد نمی‌آید، ولی گمان می‌کنم ماریو وارگاس لوسا، نویسندهٔ بزرگ پرویی - که نرودا از او به عنوان «امید بزرگ ادبیات آمریکای لاتین» یاد می‌کند - در این باره مقاله‌یی نوشته بود. خودکشی خوزه ماریا آرگوئه‌داس را به همین دلیل ناتوانی در حل این تضاد دانسته بود. زیرا آرگوئه‌داس، تا موقعی که آثارش سرشار از ارزش ادبی بود، سیاسی نمی‌نوشت و هنگامی که مجبور شد سیاسی بنویسد، آن چنان افت کرد که کارش به عنوان یک نویسنده تمام شد. من به این که این نویسنده چقدر محق بوده - که از نظر من در این کار محق نبوده - کاری ندارم، ولی به هر حال این تضادها وجود دارد: تضاد بین ارزشهای هنری، اصالت و غنای فرهنگی با شرکت فعال در مسائل سیاسی و اجتماعی. ولی نویسنده بزرگ ما، دکتر ساعدی، این تضاد را به گونه‌یی عالی حل کرد: او آن چنان توانی در خود داشت که یک عمر مطالب اجتماعی و سیاسی متعهد نوشت، از خلق و میهن و مسائل آنها نوشت، ولی افت نکرد و خوش درخشید. این، یکی از برجستگیهای کار دکتر ساعدی است، که باید در بارهٔ آن عمیق شد و چه بسا که این ویژگی راهگشای نوعی ادبیات نوین باشد، ادبیاتی دور از ابتذال، مترقی و مردمی، ادبیاتی که همواره با «شاه» و «شیخ» دشمنی می‌ورزد. دکتر ساعدی این گونه نوشت و نتیجه‌اش هم از پیش معلوم بود: ساواک شاه به تعقیب او برخاست و دستگیرش کرد. دلیلش هم معلوم بود: اولاً او را نویسنده‌یی سرسخت و خطرناک تشخیص داده بود، ثانیاً ساعدی بر اساس سیاست «خوشه چینی» می‌بایست دستگیر شود. یاد می‌آید هنگام دستگیری دکتر ساعدی و تعداد دیگری از نویسندگان، بچه‌های اهل قلم در این مورد تحلیلی کردند که به سیاست «خوشه چینی» معروف شد. آن سیاست چنین بود: ساواک چون نمی‌توانست جلو رشد و مشهور شدن یک نویسندهٔ مستعد را بگیرد، در انتظار می‌ماند تا او خوب بالا بیاید و تعداد زیادی از روشنفکران، دانشجویان و اقشار دیگر به او دل ببندند و آن وقت در فرصت مناسب قیچی را برمی‌داشت و خوشه را می‌چید و سعی می‌کرد نویسنده را به لجن بکشد، بتراند و به هوادارانش بگوید: بفرمایید، این هم از مراد هنری شما که پوک از آب درآمد. دیدید بُرید و خراب کرد؟! بر اساس این سیاست نیز ساعدی به عنوان یکی از مشهورترین و محبوب‌ترین نویسندگان ایران دستگیر و روانه زندان شد، ولی سر بلند بیرون آمد و افت نکرد و باز هم نوشت. خودش تعریف می‌کرد: پس از دستگیری من، ساواک نمی‌خواست من شناخته بشوم و مثلاً سربازهای کشیک بدانند یک نویسنده در این جا زندانی است. به همین دلیل برای من اسم مستعار انتخاب کرده بودند و مرا به نام «صادق» و «محمود» صدا می‌زدند. یک روز آرش، بازجوی معروف، در سلول را باز کرد و با عصیانیت گفت: فلان فلان شده چکار

کرده‌ای؟ جواب دادم: هیچی بابا، کتاب خوانده‌ام. گفت: هان، حتما کتابهای صمد بهرنگی و دکتر ساعدی را خوانده‌ای! جواب دادم: نه به خدا، من کتابهای ساعدی را نخوانده‌ام، من آنها را نوشته‌ام.

پس از آن، دکتر باز هم نوشت و سرانجام در شیهای دهگانه شعر در «انستیتو گوته» صدایش بلند شد. هنوز صدایش در گوشهایم باقی است که می‌خواند:

سیمد گل سرخ و یک گل نصرانی / مارا ز سر بریده می‌ترسانی
گرمای سر بریده می‌ترسیدیم / در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم
و واقعاً دکتر ساعدی همواره در «محفل عاشقان» باقی ماند. بعد از آن صدای او را از کجا شنیدیم؟ از تبعید، او بار سفر بر بست و به خارج کشور آمد و درد مردم را بازگفت، و باید هم می‌آمد. آخر یک نویسنده زبان عمومی مردم و میهن خودش است؛ حق ندارد ساکت بماند. زیرا مردم اعتماد خود را نثار او کرده‌اند. شاعر و نمایشنامه‌نویس باید حرف بزنند و در برابر دشمن مردم موضع بگیرند. به هر حال او بیرون آمد، مصاحبه کرد، سخنرانی کرد، دردها را بازگفت و بازگشت. من نمی‌دانم دقیقاً در چه هنگام بازگشت، ولی در یکی از صحبت‌هایش، در خشم از اراذل و اوباش سلطنت طلب، می‌گفت: هیچ کس نیست به این پدر سوخته‌ها بگوید که من علیه شما حتی مسلحانه جنگیده‌ام و در قیام ۲۲ بهمن با ۳ در فتح پادگانها شرکت کرده‌ام. دکتر ساعدی این چنین بود، تا این که سرانجام «شاه» سقوط کرد و «شیخ» آمد. «ظل الله» رفت و «روح الله» آمد:

چو پای شیخ مرگ آور در این میهن به خاک آمد
حساب زندگی دیگر از آن دم پاک پاک آمد
ز بعد دوزخ آن تاج بر سر دوزخی دیگر
از این دستار بر سر هار و تار و شعله‌ناک آمد
چنان که تفت آن این خاک شد صد چاک و در هر چاک
مغاک اندر مغاک اندر مغاک اندر مغاک آمد
بچرخد تا ز خون گرم خلقان آسیای دلق
قساوت با جهالت همزمان در اشتراک آمد
و تا این دوزخ دیوانه خاموشی پدید آید
هزاران بار نسل ما هلاک اندر هلاک آمد

و دکتر ساعدی باز مبارزه را ادامه داد. قلم بر دوش با خمینی جنگید. آقای سروش البرز گفتند که چکار کرد: سازشکارها را از کانون نویسندگان بیرون ریخت و عذر مجیزگویان و کلاشیا را خواست. حیثیت هنری و آبروی اجتماعی خود را نثار جنبش و نیروی انقلابی جابعد کرد. در آن فضایی که بسیاری جرأت نفس کشیدن نداشتند، دو بار از مجاهدین حمایت کرد (که در نشریه مجاهد هم چاپ شد) و همین طور به پیش آمد تا سی خرداد فرا رسید. روز ۳۰ خرداد، خمینی چنک و دندان آشکار کرد. طبعاً کسترده‌ترین و مشکل‌ترین نیروی انقلابی سیاسی و نظامی ایران نمی‌توانست ساکت بماند: سلسله‌به‌صدا درآمدند و نبرد شروع شد. نمی‌شد موضع بگرفت. مملکت در فاز جدیدی افتاده بود. به راستی چه می‌بایست کرد؟ یا باید ساکت ماند و مجیزگویی کرد. مثل شمس آل احمد، موسوی کرمارودی

و «شاعره بزرگ شیعی»! البته قول رژیم — طاهره صفارزاده و تعدادی دیگر. یا باید خار در گلو ساکت ماند و خموشانه مخالفت کرد. اما دکتر در این جا هم با بقیه فرق داشت. باید این حقیقت را گفت، وگرنه حتی بزرگ از ساعدی پایمال خواهد شد، حق مردی که تقریباً سی سال به عشق مردم، به عشق نیروهای انقلابی و به عشق ادبیات بزرگ و بالنده ایران قلم زده بود. ساعدی رفت و مخفی شد. خودش می‌گفت: موقعی که مبارز بزرگ شکرالله پاک‌نژاد شهید شد، تا یک هفته جرأت نمی‌کردند خبر شهادت او را به من بدهند؛ می‌ترسیدند قلبم از حرکت بایستد و سکنه کنم. موسی هم که شهید شد، تا چند روز روزنامه برای من نیاوردند تا می‌آدا سکنه کنم، و وقتی فهمیدم، از غصه سرم را به دیوار می‌کوبیدم. ساعدی چنین بود: در سوگ یک مجاهد خلق، در سوگ یک مبارز، سر به دیوار می‌کوبد و ممکن است قلبش از حرکت بایستد. او در این راستا قلم می‌زد. بعد از آن دوباره بار سفر بر بست و به سوی تبعید راه افتاد. جسم او دیگر طاقتی نداشت؛ ولی انسان تنها با جسم نمی‌جنگد؛ آن چه می‌رزمند، اندیشه و روح شکست ناپذیر انسان است... در تبعید دکتر ساعدی بلافاصله شروع به فعالیت کرد: مقاله نوشت، در مصاحبه‌ها شرکت کرد و «الغیا» را راه انداخت. او قسمت عمده بینایی چشمهایش را از دست داده بود و با ذره‌بینهای درشت مطالب را می‌خواند، ولی روزی چهارده پانزده ساعت کار می‌کرد. می‌گفت: من زنده‌ام که بنویسم. با مرگ می‌جنگم، به عشق ایران و به عشق آزادی، به عشق همه نیروهای مردمی و انقلابی. و بدین گونه از این نیروها حمایت می‌کرد. در این راه چه تازیانه‌ها که نخورد و چه دشنامها و فحشهای رذیلانه که نشنید. حتماً خودتان در نشریه‌های مختلف ملاحظه کرده‌اید که درباره ساعدی چه چیزهایی نوشتند. به چه جرمی؟ به جرم این که مثلاً در راهپیمایی ۱۹ بهمن و بزرگداشت انقلابیونی که سمبل شرف یک ملت هستند شرکت کرده است. دشمنان ساعدی نوشتند: او در مجاهدین ذوب و منحل شد. ولی دکتر به این حرفها گوش نکرد و باز هم به حمایت خود ادامه داد. این اواخر واقعاً درباره دکتر بیشمری را به اوج رسانده بودند. من نمونه‌های زیادی دارم که فقط بعضیها را برایتان می‌گویم تا وضعیت دکتر را بهتر بفهمید: اخیراً یک فیلمبردار، که مشغول تهیه فیلمی علیه مجاهدین است به نام «خانه طبقه چهارم» (که داستانش جریان حمله پاسدارهاست به پایگاه مجاهد شهید محمد ضابطی)، از ایران به سراغ ساعدی می‌آید و می‌گوید: علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت موضعگیری کن تا من برایت امان نامه بگیرم که به ایران برگردی. دکتر به او می‌گوید: برو گمشو! اگر اسلحه داشتم الان مغزت را به جرم خیانت داغان می‌کردم. فرد دیگری از این اصحاب اهل مذاکره با رژیم خمینی به سراغ ساعدی می‌رود و دو سه ساعت حرف می‌زند که: مواظب باش در مجاهدین حل نشوی. دکتر به او می‌گوید: تو برو مذاکرات را بکن! نمونه دیگر: از طرف رادیو بی. بی. سی یکی از کارمندان بخش فارسی همراه با فرد دیگری به سراغ او می‌روند و می‌گویند: بر علیه شورای ملی مقاومت بنویس و مصاحبه کن تا آن را پخش کنیم. به آنها نیز جواب می‌دهد: سزای شما گلوله است و بس. هم چنین دکتر تعریف می‌کرد: مدتی پیش خانمی، همراه با یکی از آقایان من، از ایران به سراغ من آمد، زنی که در زمان شاه از اصحاب رادیو تلویزیون شاه بود و در زمان خمینی نیز با حقوق ماهانه ۳۰۰۰ تومان به فعالیت علیه مجاهدین مشغول است. از در که وارد شد، شروع کرد به لجن پراکنی که علیه مجاهدین بنویس. علیه شورای ملی مقاومت بنویس و به ایران برگرد. من پرسیدم: این کیست؟ و وقتی وضعیت این زن را فهمیدم، نتوانستم او را تحمل کنم. یعنی با این که در تمام

عمرم اتفاق نیفتاده بود نسبت به مهمان بی ادبی کنم، این بار تحمل نکردم، از خانه بیرون رفتم و در این دیار غربت در گوشه خیابان نشستم تا این زن از خانه من رفت. این، مرحله پایانی زندگی دکتر ساعدی بود، سرشار از کار و تلاش، سرشار از زخم تازیانه، سرشار از نیش زبان؛ ولی نویسنده بزرگ ما تا آخرین نفس مقاومت کرد، و بدین ترتیب است که همیشه خواهد ماند، در قلبهای ما و در آینده تاریخ ادبیات ایران، به عنوان یکی از درخشانترین چهره‌های ادبیات. در تاریخ ادبیات جهان نیز بی‌تردید ماندنی است، زیرا اساساً خانواده هنر و ادبیات خانواده بی‌جهانی است. ساعدی نخست به مردم ایران تعلق دارد، و، بعد به همه مردم جهان؛ زیرا او برای همگان می‌نوشت.

به یاد

نیما یوشیج

نیما را امروز، غالب اهل ادب و فرهنگ ما، به عنوان پرچمدار و راهگشای شعر نو فارسی می‌شناسند. اما این شناسایی آسان به دست نیامد؛ زمانی بود که بدوش کشیدن این پرچم پایداری استوار در برابر بدگوییها و تهمت‌های فراوان و گوناگونی را می‌طلبید که سیل آسا از هر سو، بر نیما و شعر او می‌بارید. در عرصه این مقاومت فرهنگی، نیما، بی‌گمان، سرمشقی به عظمت و صلابت کوه دماوند بود. ما، برای بزرگداشت خاطره این بزرگمرد فرهنگ معاصر، مناسب‌تر آن دیدیم که از قلم خود او پیام‌هایش را منعکس کنیم.

«شورا»

نامه نیما به میرزاده عشقی*

۲۲ حمل ۱۳۰۳ طهران

رفیق من،

همه کس می‌تواند به زحمت ممارست و به قوه محفوظات ذهنی، در آثار موجوده شرح و بسطی داده و محسنات آن را نشان بدهد تا مجهولی را به اندکی فکر پیدا کند. کار من، بالعکس، بیشتر با قلب و حقیقی ذاتی تمام می‌شود. این است که به من حسد می‌برند و چون نمی‌توانند علت سرکشی و استقلال و احساس را بفهمند، عیب می‌گیرند. اما آیا حسد و عیب‌گیری حسود، از استعداد و سلیقه من چیزی می‌کاهد یا خواهد افزود؟ راست است، شخص نباید کاری کند که او را ملامت کنند. اما ملامت و حسد و بدگویی

* از کتاب: نامه‌های نیما یوشیج، نشر آبی، تهران ۱۳۶۳

اسرار قدرت خیال و چگونگی سوق طبیعت کاملاً دخالت دارد، به طوری که معتقدم بدون این دخالت، طرح کامل و قابل تماشای این انقلاب را هیچ کس نخواهد توانست به نمایش بگذارد.

این است دوست من اصول عقیده‌یی که به جهت آن مرا ملامت می‌کنند. اما من به تمام آنها می‌خندم. از مقابل تمام این اشخاص ناشناس مثل شیر می‌گذرم. کوه محکم هستم که از اثر بادهای مخالف و شوریده از جا حرکت نخواهم کرد.

در این تجدید بالاخره خرسندی من به تحسین دوست و امید من به آینده جوان و طبیعت است.

امروز مملکت شما در آشفتگی و هرج و مرج، فردا البته جوان و آراسته خواهد بود.

نیما

اشخاص هم میزانی هستند که گاهی مقدار محسنات کارهای دیگران را می‌سنجند. غالباً کارهای تازه و خیالات نادره را مردم بد گفته از آن پرهیز می‌کنند. آیا می‌توان تمام فواید را، برای این که به سلیقه مردم پیروی شده باشد، از دست داد. صدای مردم خیلی ضعیف تر از این است که به گوش من برسد. قلب خود را هرگز، برای این که مبادا ملامت مردم از مقدار شهرت من کم کند، به تکان نمی‌اندازم، تنها برای ردّ استحقاق و زورگویی، که حوائج و فواید طبیعی من و جمعیت را مضمحل می‌کند، آماده دفاع هستم. آن هم غالباً با مشت و نوک این کارد. این است برهان قطعی مرد! تمام حقایق مثل فاحشه پیش آن سرافکنده‌اند. از این گونه برهان همشهریها، که مردمان کم فهم و ترسویی هستند، خیلی احتیاط می‌کنند. این است طبیعت کوه نشینی من.

بدون مباحثات بر دیگران، من امروز پیشرو تجدد شعر و نثر هستم. کیستند این وجودهای خشکیده که در چهار دیوار شهر بزرگ شده‌اند. کدام یک از اینها، که به تقلید قلم به دست گرفته‌اند، می‌توانند خیال مرا بشکنند. احساس و خیال را آسمان صاف، ابرهای طوفانی و تاریکی جنگلها، روشنی قلعه‌ها و زندگانی یک طبیعت ساده به من داده است و هر چه این شهریها دارند فقط از تقلید صرف و حيله‌بازی و مدرسه گرفته‌اند. کار آنها ترجمه و از دیگران صحبت کردن و خود را در هر ناشناخته‌یی مداخله دادن است و بس. من تجدد را برای این تعاقب نمی‌کنم که دیگران هم، همین امروز، مرا تعاقب کنند. بلکه یک نمونه تازه‌یی را با نوشته‌های خود به مردم می‌دهم که خیال آینده جوانها صنعت قدیم را بیشتر پیروی نداشته باشند.

جای تأسف است! هزار و سیصد سال متجاوز است که ایران یک طرز و یک خیال شاعرانه را در شعر و نثر خود پیروی می‌کند. اگر ما از ملامت بترسیم، شروع کرده‌ایم که یک مدت سالیهای نا معلومی را بر این مدت پیروی بیفزاییم. به نظر من این کار بدترین گناهها است، چرا که دیگران را هم به آن آلوده ساخته‌ایم. این است که من به ملامت رضا می‌دهم. «محبس»، «افسانه» و قطعات دیگر من بیرقهای موج انقلاب شعری فارسی هستند. به همان اندازه که امروز بر آنها استهزا می‌کنند، آینده آنها را دوست خواهند داشت. اگر، به تقلید صرف از «افسانه» من کسی نتواند اسرار این انقلاب را زنده نگاه داشته باشد، هرگز نقصی برای کار من نخواهد بود، چرا که اصل پیش من است. بیرقهای من همیشه افراشته و سالم و سرنگون نشدنی است. به آنها باید نگاه کرد و طرح نور را در صورت آنها تجسس کرد. اصول عقیده من: نزدیک کردن نظم (POETIQUE) به نثر و نثر به نظم است. عقیده‌یی که خیلی‌ها داشته‌اند.

نزدیکی نظم، از حیث خیالات شاعرانه که تا کنون در نثر فارسی داخل نشده است، و نثر، از حیث تمامیت و سادگی. به این معنی همان طور که نثر از مقاصد ما تعریف و توصیف می‌کند، همان طرز صناعی را که در نثر موجود می‌شود، آنها را با نظم معامله بدهیم. (اما مقصود از صنعت، علم بدیع روستی نیست)

۱- شعر ما در صورت موزون و در باطن، مثل نثر، تمام وقایع را وصف کننده باشد.

۲- نثر ما آینه طبیعت و پراز خیال شاعرانه باشد.

این اصول اغوا نمی‌کند که نثر حتماً شاعرانه باشد، بلکه نثر ساده و بی آرایش هم وجود خواهد داشت.

خیلی اسرار در این اصول هست که قلم و خیال من روی آنها دور می‌زند و در غالب این

ققنوس

ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان،
آواره مانده از وزش بادهای سرد،
بر شاخ خیزران،
بنشسته است فرد.
برگرد او به هر سر شاخی پرندگان.

او ناله های گمشده ترکیب می کند،
از رشته های پاره صداهای دور،
در ابرهای همچو خطی تیره روی کوه،
دیوار یک بنای خیالی
می سازد.

از آن زمان که زردی خورشید روی موج
کمرنگ مانده است و به ساحل گرفته اوج
بانک شغال - و مرد دهاتی
کرده است روشن آتش پنهان خانه را.
قرمز به چشم، شعله خردی
خطمی کشد به زیر دو چشم درشت شب؛
و ندر نقاط دور،
خلقند در عبور.
او، آن نوای نادره، پنهان چنان که هست،
از آن مکان که جای گزیده است می پرد.
از بین چیزها که گره خورده می شود

با روشنی و تیرگی این شب دراز
می گذرد.
یک شعله را به پیش
می نگرد.

* *

جایی که نه گیاه در آن جاست نه دمی،
ترکیده آفتاب سمج روی سنگهاش،
نه این زمین و زندگیش چیز دلکش است،
حس می کند که آرزوی مرغها چو او
تیره است همچو دود، اگر چند امیدشان
چون خرمنی ز آتش
در چشم می نماید و صبح سفیدشان.
حس می کند که زندگی او چنان
مرغان دیگر را به سر آید
در خواب و خورد،
رنجی بود کز آن نتوانند نام برد.

* *

آن مرغ نفز خوان،
در آن مکان ز آتش تجلیل یافته،
و اکنون به یک جهنم تبدیل یافته،
بسته است دم به دم نظر و می دهد تکان
چشمان تیز بین.
وز روی تپه،
ناگاه چون به جای پرو بال می زند
بانکی بر آرد از ته دل، سوزناک و تلخ،
که معنی اش نداند هر مرغ رهگذر،
وانگه ز رنجهای درونیش مست،
خود را به روی هیبت آتش می افکند.

* *

باد شدید می دمدم و سوخته است مرغ.
خاکستر تنش را اندوخته است مرغ.
پس جوجه هاش از دل خاکسترش به در.

مرغ آمین

مرغ آمین درد آلودی است کاو آره بمانده
رفته تا آن سوی این بیداد خانه
باز گشته رغبتش دیگر ز رنجوری نه سوی آب و دانه.

نوبت روز گشایش را
در پی چاره بمانده.

می شناسد آن نهان بین نهانان (گوش پنهان جهان درد مند ما)
جور دیده مردمان را.
با صدای هر دم آمین گفتنش، آن آشنا پرورد.
می دهد پیوندشان در هم
می کند از یأس خسران بار آنان کم
می نهد نزدیک با هم آرزوهای نهان را.

بسته در راه گلوی او
داستان مردمش را.
رشته در رشته کشیده (فارغ از هر عیب کاو را بر زبان گیرند)
بر سر منقار دارد رشته سر در گمش را.
او نشان از روز بیدار ظفر مندی است
با نهان تنگنای زندگانی دست دارد.
از عروق زخم دار این غبار آلوده ره تصویر بگرفته

از درون استغاثه های رنجوران
در شبانگاهی چنین دلتنگ می آید نمایان
و ندر آشوب نگاهش خیره بر این زندگانی
که ندارد لحظه ای از آن رهایی
می دهد پوشیده خود را بر فراز بام مردم آشنایی.

رنگ می بندد
شکل می گیرد
گرم می خندد
بالهای پهن خود را بر سر دیوارشان می گسترانند
چون نشان از آتشی در دود خاکستر
می دهد از روی فهم رمز درد خلق
بازبان رمز درد خود تکان در سر.
وز پی آنکه بگیرد ناله های ناله پردازان ره در گوش
از کسان احوال می جوید.
چه گذشته است و چه نگذشته است
سر گذشته های خود را هر که با آن محرم هشیار می گوید.
داستان از درد می رانند مردم
در خیال استجابت های روزانی
مرغ آمین را بدان نامی که او را هست می خوانند مردم
زیر باران نواهایی که می گویند:
«باد رنج ناروای خلق را پایان»
(و به رنج ناروای خلق هر لحظه می افزاید.)
مرغ آمین را زبان با درد مردم می گشاید
بانک بر می دارد:

— «آمین!
باد پایان رنجهای خلق را با جانشان در کین
و زجا بگسیخته شالوده های خلق افسای
و به نام رستگاری دست اندر کار
و جهان سرگرم از حرفش در افسون فریبش»
خلق می گویند:
— «آمین!

در شبی این گونه با بیدادش آیین .
 رستگاری بخش ، ای مرغ شباهنگام ، ما را !
 و به ما بنمای راه ما به سوی عافیتگاهی
 هر که را ای آشنا پرور - ببخشا بهره از روزی که می جوید .
 - « رستگاری روی خواهد کرد
 و شب تیره بدّل با صبح روشن گشت خواهد »
 مرغ می گوید .
 خلق می گویند :

- « اما آن جهان خواره
 (آدمی را دشمن دیرین) جهان را خورد یکسر . »
 مرغ می گوید :
 - « در دل او آرزوی او محالش باد . »
 خلق می گویند :

- « اما کینه های جنگ ایشان در پی مقصود هم چنان هر لحظه می کوبد
 به طبلش . »

مرغ میگوید :
 - « زوالش باد !
 باد با مرگش پسین درمان
 ناخوشی آدمی خواری .
 وز پس روزان عزت بارشان
 باد بانگ همین روزان نگوئساری ! »
 خلق می گویند :

- « اما نادرستی گر گذارد
 ایمنی گر جز خیال زندگی کردن
 موجبی از ما نخواهد و دلیلی بر ندارد .
 ورنیاید ریخته های کج دیوارشان
 بر سر ما باز زندانی
 و اسیری را بود پایان
 و رسد مخلوق بی سامان به سامانی . »
 مرغ می گوید :

- « جدا شد نادرستی . »
 خلق می گویند :

- « باشد تا جدا گردد . »
 مرغ می گوید :
 - « رها شد بندش از هر بند زنجیری که بر پا بود . »
 خلق می گویند :
 - « باشد تا رها گردد . »

مرغ می گوید :
 - « به سامان باز آمد خلق بی سامان
 و بیابان شب هولی
 که خیال روشنی می برد با غارت
 و ره مقصود در آن بود گم ، آمد سوی پایان
 و درون تیرگیها تنگنای خانه های ما در آن ویلان ،
 این زمان با چشمه های روشنایی درگشوده است
 و گریزانند گمراهان ، کج اندازان ،
 در رهی کامد خود آنان را اکنون پی گیر .
 و خراب و جوع آنان را ز جا برده ست
 و بلای جوع آنان را جا به جا خورده است .
 این زمان مانند زندانهایشان ویران
 باغشان را در شکسته .
 و چو شمعی در تپک گوری
 کور مودی چشمشان در کاسه سر از پریشانی .
 هر تنی زانان
 از تحیر بر سکوی در نشسته .
 و سرود مرگ آنان را تکاپوهایشان ، بی سود ، اینک می کشد در گوش . »
 خلق می گویند :

- « بادا باغشان را در شکسته تر
 هر تنی زانان ، جدا از خانمانش ، بر سکوی در ، نشسته تر .
 و سرود مرگ آنان ، باد
 بیشتر بر طاق ایوانهایشان قندیلها خاموش . »
 - « بادا ! » یک صدا از دور می گوید .

و صدایی از ره نزدیک ،
 اندر انبوه صدا های به سوی ده دویده :
 - « این سزای سازگارشان

باد، در پایان دورانیهای شادی
از پس دوران عشرت بار ایشان.
مرغ می گوید:

«این چنین ویرانگیشان باد همخانه
با چنان آبادشان از روی بیدادی.»
«بادشان!» (سر می دهد شوریده خاطر، خلق آوا)
«باد آمین!»

و زبان آن که با درد کسان پیوند دارد بادگویی!
«باد آمین!»

و هر آن اندیشه، در ما مردگی آموز، ویران!
«آمین! آمین!»

و خراب آید در آوار غریو لعنت بیدار محرومان
هر خیال کج که خلق خسته را با آن نه خواهانی است.
و در زندان و زخم تازیانه های آنان می کشد فریاد: «اینک درد، اینک زخم.»
(گر نه، محرومی کجایشان راستاید
ورنه، محرومی بخواه از بیم زجر و حبس آنان آید)
«آمین!»

در حساب دستمزد آن زمانی که به حق گویان
بسته لب بودند

و بدان مقبول

و نکویان در تعب بودند.

«آمین!»

در حساب روزگارانی
کز بر ره زیرکان و پیشبینان را به لبخند تمسخر دور می کردند
و به پاس خدمت و سود ایشان تاریک
چشمه های روشنایی کور می کردند.
«آمین!»

«با کجی آورده های آن بداندیشان
که نه جز خواب جهانگیری از آن می زاد
این به کیفر باد!»

«آمین!»

«با کجی آورده هاشان شوم

که از آن با مرگ ماشان زندگی آغاز می گردید
و از آن خاموش می آمد چراغ خلق.»
«آمین!»

«با کجی آورده هاشان زشت

که از آن پرهیزگاری بود مرده

و از آن رحم آوری و اخورده.

«آمین!»

«این به کیفر باد

با کجی آورده هاشان ننگ

که از آن ایمان به حق سوداگران را بود راهی نو، گشاده در پی سودا
و از آن، چون بر سریر سینه مرداب، از ما نقش بر جا.

«آمین! آمین!»

و به واریز طنین هر دم آمین گفتن مردم

(چون صدای رودی از جا کنده، اندر صفحه مرداب آنکه گم.)

مرغ آمین گوی

دور می گردد

از فراز بام

در بسیط خطه آرام، می خواند خروس از دور،

می شکافد جرم دیوار سحرگاهان.

وز بر آن سرد دود اندود خاموش

هر چه، بارنگ تجلی، رنگ در پیکر می افزاید.

می گریزد شب،

صبح می آید.

گزارش

نقد

نظر

یادداشت

سردرگمی فکری و گمراهی سیاسی

مهر

از چندی پیش در بعضی شهرهای اروپا جلسات سخنرانی و بحث آزاد از طرف «جمهوریخواهان ملی ایران» برگزار می‌شود تا راهبران این گروه نخواست به توضیح اهداف و نظریات خود بپردازند. نگارنده که در یکی از این جلسات شرکت داشت، خواهد کوشید تا با نقل پاره‌یی از سخنان نغز ایشان در این جلسه و نیز با استناد به برخی از نوشته‌ها و اعلامیه‌های این گروه، سردرگمی فکری و گمراهی سیاسی آنها را نشان دهد، بی‌آنکه ادعایی در مورد کامل بودن مطلب خود داشته باشد.

جلسه سخنرانی را، برگزارکنندگان، با صحبت پیرامون فواید بحث (و تبادل نظر) و هدف از آن شروع کردند. گفتند:

«هدف از بحث اثبات اهداف نیست، بلکه فقط تبادل نظر است». تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد بحث یعنی تبادل نظر؛ گیرم که بحث سیاسی معمولاً گمی داغ‌تر از یک تبادل نظر معمولی است. با این حساب طبق «نظریه» ایشان «هدف از بحث ... فقط بحث کردن است» یا به زبان دیگر: «بحث می‌کنیم که بحث کرده باشیم!» خیر قربان، بحث می‌کنیم که به نتایجی از حرف‌هایمان برسیم و نکاتی در یک زمینه برایمان روشن شود. بدبختی این جا بود که این نظریه غلط را می‌بایست لااقل ۹ بار هم بشنویم. پرسیده شد مگر شرکت کنندگان در این جلسه فهم و درک ندارند که باید یک مطلب را ۹ بار تکرار کرد (تا به اصطلاح آنها را شیر فهم کرد)؟ پاسخ شنیدیم که این هم شیوه‌یی در ارائه «نظریات» است. بلی، این شیوه آدم‌هایی است که خود نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بدانند چه می‌گویند؛ غوطه‌ور در سر درگمی، به تکرار مکررات می‌پردازند و برای پرده‌پوشی این تکرار به لغات هم معنی - ولی با ظاهری متفاوت -

دست می‌آویزند. یا اینکه می‌دانند چه می‌خواهند بگویند (و می‌دانند که آن حرف غلط است)، اما می‌خواهند به زور تکرار آن را تلقین کنند. یکی دیگر از سخنرانان بر این مسأله تأکید کرد که «بررسیها باید در چارچوب شرایط مکانی و زمانی معین انجام شوند». ما حرف ایشان را بدون کم و کاست می‌پذیریم. همان سخنران، در توضیح نظریات «جمهوریخواهان ملی ایران» در باره نوع نظام حکومتی، اشاره کرد که: «ما طرفدار جمهوری مطلق هستیم. ما طرفدار دموکراسی هستیم. نام جمهوری را نباید متصف به صفات دیگر - از قبیل "اسلامی"، یا حتی "دمکراتیک" و غیره - کرد. اگر جمهوری با یک کلمه همراه شود، دیگر جمهوری نخواهد بود». اول باید ببینیم مطلق چیست. مفهومی را مطلق می‌نامیم که خارج از شرایط مکانی و زمانی، همواره صادق (یا همواره باطل) باشد. با این حساب آن سخنران نقض غرض کرده است. از یک طرف مدعی است که بررسیها باید در چارچوب شرایط مکانی و زمانی معین انجام شوند و از طرف دیگر صحبت از جمهوری مطلق می‌کند. روزگار غربی است؛ انسانها حرف چند دقیقه پیش خود را نیز فراموش می‌کنند، یا شاید هم این نوع فراموشی آن قدرها ناخوارسته نباشد. تناقض دیگر در سخنان ایشان این است که ادعا می‌کند هم طرفدار جمهوری و هم طرفدار دموکراسی، اما مخالف جمهوری دموکراتیک است! به این دلیل که «این نام در برخی کشورهای شرقی به کار برده می‌شود و ممکن است از این طریق سوء تفاهمی برای مردم ایجاد شود که نکند جمهوریخواهان ملی ایران طرفدار شوروی هستند». بررسی در چارچوب شرایط مکانی و زمانی معین در این جا به اوج خود می‌رسد. یکی نیست که بپرسد آیا

طرفداری شما از «جمهوری ایران» ممکن نیست موجب سوء تفاهمی برای مردم ایران شود که نکند «جمهوریخواهان ملی ایران» طرفدار یک نظام سیاسی از نوع «جمهوری ترکیه»، «جمهوری پاکستان» یا «جمهوری شیلی» و ... باشند؟ ناگفته نماند که در اینجا دیگر به بررسی در چارچوب شرایط مکانی و زمانی معین نمی‌پردازند و این نظریه را تمام و کمال فراموش می‌کنند. برای درک بهتر این نکته باید جمله‌یی را نقل کنم که باحروف درشت در اعلامیه «جمهوریخواهان ملی ایران چه می‌گویند؟» به چاپ رسیده است: «دولت موقت دوران انتقال به هیچ وجه نباید متعین و مقید به نوعی از انواع نظامهای سیاسی باشد...». به زبان خودمانی یعنی دولت موقت دوران انتقال باید یک دولت پا در هوا باشد. این که چگونه می‌خواهند پای این دولت موقت را در هوا نگه‌دارند توضیح داده نمی‌شود. البته توضیحی هم ندارد جز این که یک قدرت خارجی بیاید و پای این دولت را در هوا نگه‌دارد تا با کله به زمین نخورد! از سخنرانان پرسیده شد: با توجه به بند ۵ بیانیه «جمهوریخواهان ملی ایران»، که عدم تمرکز قدرت را در چارچوب «تمامیت ارضی ایران» مورد تأکید قرار می‌دهد، آیا بهتر نبود که «جمهوریخواهان ملی ایران» طرفدار «جمهوری فدرال ایران» می‌بودند؟ اگر نه، چرا؟ از هر دو سخنران پاسخ شنیدیم که آنها اساساً مخالفتی با «جمهوری فدرال ایران» ندارند - و حتی طرفدار آن هستند - اما بحث در این باره را هنوز زود می‌دانند و مایلند که ابتدا علم «جمهوری» را در مقابل سلطنت طلبان بگویند و بعد در مورد شکل و محتوای این «جمهوری» بحث کنند. واقعاً فراموشی بیماری مخرب‌بی است.

در آنجا که بحث بر سر صفات «اسلامی» و «دمکراتیک» و غیره است می‌گفتند: «نام جمهوری نباید متصف به صفات دیگر باشد. اگر جمهوری با یک کلمه همراه شود دیگر جمهوری نخواهد بود». اما همین حرف خود را در مورد «جمهوری فدرال» فراموش می‌کنند و حتی طرفدار «جمهوری فدرال» می‌شوند. در آینده خواهیم دید که آیا «جمهوریخواهان ملی ایران» واقعاً طرفدار فدرالیسم هستند یا خیر، اما فراموشی ایشان چندان هم ناخواسته نیست، بلکه دقیقاً آن‌جا که پای منطقشان گچ گرفته می‌شود، به فراموشی پناه می‌برند.

در آغاز سخنرانی، سرود «ای ایران» پخش شده و برگه‌یی بامتن سرود نیز در اختیار شرکت کنندگان قرار داده شده بود. همان طور که می‌دانیم سرود با این بیت تمام می‌شود: «در راه تو کی ارزشی دارد این جان ما، پاینده باد خاک ایران ما». بر این مبنا از سخنرانان سؤال شد که آیا «جمهوریخواهان ملی ایران» حاضرند جان خود را در راه ایران فدا کنند؟ پاسخ شنیدیم: «خیر، ما حاضر نیستیم جان خود را فدا کنیم». در اینجا دو نکته جلب توجه می‌کند: «جمهوریخواهان ملی ایران» شعری خوانند و شعاری دهند ولی عمل نمی‌کنند. البته برای توجیه این پاسخ به سرعت دست به کار شدند و گفتند چون فعلاً برنامه عمل مشخصی ندارند که نیاز به جانفشانی و فداکاری داشته باشد، بنابراین فعلاً ضرورتی برای جانفشانی در راه میهن نمی‌بینند. به عبارت دیگر جانفشانی در راه میهن فعلاً بی‌راه و بی‌هدف است. می‌دانیم که هر کس جانفشانی می‌کند، حتماً راه و هدفی - درست یا غلط - دارد ولی قادر نیست آن را به طور مسالمت آمیز تحقق بخشد. «جمهوریخواهان ملی

ایران» فعلاً راه و هدفی ندارند که احتیاج به جانفشانی داشته باشد، و در عین حال خواستار سرنگونی رژیم ولایت فقیه و برپایی «جمهوری ایران» هستند. یعنی یک راه حل مسالمت آمیز برای سقوط رژیم خمینی و برپایی «جمهوری ایران» پیدا کرده‌اند. مبارک باشد!

«جمهوریخواهان ملی ایران» ظاهراً طرفدار صلح - ببخشید «خواه قطع فوری جنگ» (۱) - هم هستند. از آنها پرسیده شد: سیاستها و عملکردهای «جمهوریخواهان ملی ایران» برای دستیابی به صلح و نیز سیاست و برنامه عمل «جمهوریخواهان ملی ایران» برای سرنگونی رژیم چیست؟ البته در سراسر جلسه ما پاسخی به این دو پرسش دریافت نکردیم. تنها چیزی که گفتند این بود که: «پاسخ به این سؤالات احتیاج به "سمینارها" و "مجالس طولانی‌تری" دارد و "در وقت محدود فعلی نمی‌گنجد"!!» البته برای پرسشهایی مانند «باتوجه به این که سطح بیسوادی در مملکت بالاست، دولت موقت دوران انتقال چگونه می‌خواهد انتخابات سالم و بی‌تقلب برگزار کند؟» یا در شرح مضار رژیم سلطنتی، بیش از سه ساعت تمام سخنرانی می‌کنند و با دقت و موشکافی (یعنی با بررسی در چارچوب شرایط مکانی و زمانی معین) قانون اساسی و متممهای آن و خاطرات خاک خورده خود را بر می‌رسند. یکی نیست که از آنها بپرسد آخر شما چگونه فراموش می‌کنید که بدون سرنگونی رژیم ولایت فقیه، نمی‌توان انتخابات آزاد - سالم و بی‌تقلب - برگزار کرد؟ روش بررسی در چارچوب شرایط زمانی و مکانی معین را در مورد دورانهای قبلی از روی کار آمدن رژیم ولایت فقیه و بعد از سرنگونی آن به کار می‌برید، اما در مورد خود این رژیم، آن

بیاید و سازمانهای مبارز را به خاطر جانفشانیهایشان به مسخره بگیرید. یکی از سخنرانان گفت: «اپوزیسیون ایران دچار ناهماهنگی و سردرگمی است». اپوزیسیون ایران دچار سردرگمی نیست، شما دچار سردرگمی فکری هستید و در نتیجه دیگران را هم سردرگم می‌بینید. می‌گویند روزی آدم مستی به دوستش گفت: «فلانی، مستی؟» دوست طرف تعجب کرد و پرسید «نه، چطور مگه؟» فرد مست برگشت، گفت: «پس چرا دوتا شدی؟».

را به فراموشی می‌سپارید؟ یا شاید معتقدید که هنوز دوران این رژیم به سر نرسیده است و به همین جهت سرنگونی آن را به بعد حواله می‌کنید؟ لابد به همین دلیل است که «جمهوریخواهان ملی ایران» هنوز جایی برای جانفشانی و فداکاری نمی‌بینند و به همین دلیل به سازمانهای مبارزی که جانفشانی می‌کنند، طعنه می‌زنند. اگر توانستید با «سمینارها» و «مجالس طولانی‌تر» پاسداران و کمیته‌چیه‌ها را خلع سلاح و رژیم خمینی جبار را سرنگون کنید، آن وقت

۱- «اعلامیه جمهوریخواهان ملی ایران در باره جنگ ایران و عراق»، ۱۸ تیر ماه

تکان دهنده تر اعزام اجباری کارگران به جبهه‌های جنگ خمینی است که به اعتراف وزیر معادن و فلزات رژیم (اکتبر ۸۵)، فقط از کارخانه ذوب آهن اصفهان، طی یک سال، ۶ هزار نفر به جبهه‌ها اعزام و شمار قابل توجهی از آنها کشته شده‌اند. نقض حقوق کارگران توسط رژیم حاکم باعث شکل‌گیری اعتراضات و اعتصابات مختلف در سراسر کشور گردیده که مهمترین آنها اعتصاب ۲۰ هزار تن از کارگران ذوب آهن در اکتبر ۸۴ بود. البته در جو اختناق بی نظیر خمینی در شرایطی که پاسداران مسلح و جاسوسان خمینی کارخانه‌ها و ادارات را در اختیار خود دارند، اعتصابات نمیتواند دامنه بگیرد و شدیداً سرکوب می‌شود. این سرکوب گسترده رژیم خمینی موجب می‌شود که مبارزات کارگران و کارمندان ایران و نیز سایر اقشار اجتماعی به سوی مقاومت عادلانه سراسری علیه دیکتاتوری و جنگ‌طلبی رژیم خمینی کانالیزه شود و از همین رو ست که اینک کارگران حائز نقش چشمگیری در مقاومت مردمی برای صلح و آزادی و سرنگونی دیکتاتوری قرون وسطایی خمینی هستند. مقاومتی که، علی‌رغم اعدام و شکنجه بی‌وقفه خمینی، هرگز نابود نشده و پیوسته عمق و گسترش یافته است.

در کنار رشد چشمگیر مقاومت در داخل ایران باید به همبستگی و حمایت بین‌المللی چشمگیری که متوجه مقاومت ما ست اشاره کنم. در کنار حمایت ۸۶۲ حزب و سازمان سیاسی، ۸۳۲ اتحادیه و سندیکای کارگری و شورای صنفی نیز از مقاومت سراسری مردم ایران حمایت نموده‌اند. خوشوقتم که اتحادیه (U. I. L) نیز در این شمار است و به همین مناسبت بار دیگر از این که شما مردم و کارگران ایران را در سیاهترین ایام تاریختان از یاد نبرده و با آنان ابراز همدردی می‌کنید، سپاسگزار می‌کنم.

روند اوضاع پیوسته این حقیقت را به اثبات می‌رساند که دیکتاتوری خمینی محکوم به سرنگونی است و مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی پیروز است. و یقین دارم که در ایران دموکراتیک فردا کارگران و کلیه شهروندان ایران به حقوق صنفی و سیاسی دموکراتیک خود دست خواهند یافت.

از این رو یکبار دیگر بر ضرورت و اهمیت همبستگی اتحادیه شما با جنبش مقاومت ایران برای صلح و آزادی و بالاخص با کارگران ستمزده و محروم ایران تأکید می‌کنم.

با آرزوی موفقیت کنگره و با تشکر

مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت

تسلیم مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت

درگذشت مهندس احمد مصدق

آقای مهندس احمد مصدق فرزند دکتر محمد مصدق پیشوای فقید نهضت ملی ایران، که در سالهای تبعید پدر یار و مددکار او بود، یکشنبه اول دیماه در تهران در سن ۸۰ سالگی

پیام مسئول شورای ملی مقاومت

به کنگره اتحادیه کار ایتالیا (U. I. L)

آقای رئیس، حضار محترم در کنگره،

از جانب مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی، و شورای ملی مقاومت ایران که آلترناتیو دموکراتیک برای رژیم خمینی را نمایندگی می‌کند، برای نهمین کنگره اتحادیه کار ایتالیا (U. I. L) آرزوی موفقیت می‌نمایم و به‌طور خلاصه توجه شما را به اختناق حاکم بر کشور و سرکوب مردم و کارگران ایران جلب می‌کنم.

برای اینکه تصویری از فجایع سرکوب و اختناق خمینی به دست دهم کافی ست اشاره کنم که از زمان آغاز مقاومت مشروع مردم ایران علیه سرکوب و جنگ‌طلبی خمینی تاکنون ۵۰،۰۰۰ نفر به دلایل سیاسی اعدام گردیده‌اند و در حال حاضر ۱۴۰،۰۰۰ زندانی سیاسی تحت شکنجه در زندان‌های خمینی به سر می‌برند. فهرستی از اسامی و مشخصات ۱۲،۰۲۸ تن از شهدای مقاومت ایران، که رقم قابل ملاحظه‌ای از آنان را کارگران تشکیل می‌دهند، در سپتامبر گذشته توسط مجاهدین منتشر شده است. نسخه‌ی از این سند تکان دهنده را که از سرکوب وحشیانه و ضدبشری خمینی پرده برمی‌دارد، به کنگره شما تقدیم می‌کنم.

در ایران تحت حاکمیت خمینی علاوه بر نقض اولین حقوق بشری، ابتدایی‌ترین حقوق کارگران نیز نقض می‌شود. در این مورد بایستی خاطرنشان کنم که تاکنون کلیه اعتراضات و قطعنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی و اتحادیه‌های کارگری کشورهای مختلف و مواضع سازمان بین‌المللی کار با بی‌اعتنایی کامل رژیم خمینی مواجه گردیده‌اند. از سوی دیگر مطابق گزارشاتی که مستمر از مراکز کارگری داخل کشور دریافت می‌کنم، رژیم خمینی سرکوب کارگران و سلب حقوق صنفی آنان را پیوسته تشدید می‌کند. شوراها و انجمن‌های سرکوب به اصطلاح اسلامی، با برخورداری از همکاری پاسداران مسلح رژیم، با شدت بی‌سابقه‌ی سرکوب کارگران و کارمندان ایرانی را به عهده دارند. در زمینه اقتصادی نیز، به بهانه جنگ، بالاترین فشارها بر کارگران و کارمندان ایران اعمال می‌گردد. از این

بدروود حیات گفت.
از سوی شورای ملی مقاومت ایران و هم‌چنین از جانب مجاهدین خلق ایران درگذشت
شادروان مهندس احمد مصدق را به خانواده آن مرحوم، خاندان مصدق و خواهرزاده
ایشان آقای هدایت‌الله متین‌دفتری، عضو شورای ملی مقاومت و دبیر جبهه دموکراتیک ملی
ایران، تسلیت می‌گویم و برای بازماندگان صبر و سلامت آرزو می‌نمایم.

مسعود رجوی

۲ دی ۶۴

پیام مسئول شورای ملی مقاومت

به مناسبت میلاد مسیح و سال نو مسیحی

«اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطر من از وی خرسند است، روح خود را
بر وی خواهم نهاد. تا انصاف را بر امتها اشتهاار نماید... تا آن که انصاف را به نصرت
بر آورد. و به نام او امید خواهند داشت.» انجیل متی - ۱۲
«... مرا فرستاد تا شکسته‌دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به
بینایی موعظه کنم و تا کو بیدگان را آزاد سازم» انجیل لوقا - ۴

رهروان عیسی مسیح، هموطنان مسیحی، خواهران و برادران عزیز،
از سوی مقاومت عادلانه مردم تحت ستم ایران، شورای ملی مقاومت ایران و سازمان
مجاهدین خلق ایران، میلاد عیسی مسیح (ع) پیامبر بزرگ خدا و پیش‌تاز کبیر رهایی و صلح و
عدالت، و هم‌چنین فرا رسیدن سال جدید مسیحی را به همه شما تبریک می‌گویم. آرزو می‌کنم
که سال نو مسیحی، سال تحکیم پیوندهای صلح و دوستی و سال موفقیت هر چه بیشتر
مقاومتها و مجاهدتهای تشنگان آزادی و عدالت در مسیر رفع تمامی تبعیضات بهره‌کشانه
جنسی، نژادی، قومی، طبقاتی و مذهبی در سراسر جهان باشد.

پیامهای عقیدتی و رهایی‌بخش مسیح (ع) همچون تعالیم موسی (ع) و محمد (ص) و
دیگر انبیا و مصلحین بزرگ پیوسته راهگشای مبارزات آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه همه
ستمدیدگان و به زنجیر کشیده‌شدگان جهان برای نیل به آزادی و عدالت و رستگاری بوده
است. عیسی مسیح به‌ویژه توده‌های مردم را از نیرنگ دین‌فروشان ریاکار بر حذر می‌داشت و
بر این دغ‌لکاران نهیب می‌زد که: «همانا شما ای فریسیان، بیرون پیاله و بشقاب را ظاهر
می‌سازید ولی درون شما پر از حرص و خبالت است... وای بر شما ای فریسیان که... از
دائری و محبت خدا تجاوز می‌نمایید... وای بر شما نیز ای فقها، زیرا که بارهای

گران را بر مردم می‌نهد و خود بر آن بارها یک انگشت خود را نمی‌گذارید... تا انتقام
خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود... بلی به شما
می‌گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد...» (انجیل لوقا - ۱)
او تحریفات و ظاهرسازی‌های دین‌فروشان را درهم می‌شکست و با تأکید بر مضامین
عدالت‌جویانه و رهایی‌بخش آیات خدا، ستم و استثمار جباران و ریاکاری دین‌فروشان
حرفه‌یی را برملا می‌نمود: «از انبیای کذبه احتراز کنید که به لباس میشان نزد شما می‌آیند
ولی در باطن گرگان درنده می‌باشند. ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت...
نمی‌تواند درخت خوب میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد، هر درختی که
میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود» (انجیل متی - باب ۷) عیسی مسیح
در باره ملایان ریاکار می‌افزود: «این قوم به لبهای خود مرا حرمت می‌دارند لیکن دلشان
از من دور است... پس بدیشان گفت که حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود
را محکم بدارید.» (انجیل مرقس - ۷)

عیسی مسیح مستمراً قید و بندهایی را که آخوندهای ارتجاعی زمان به‌نام دین و
مذهب بر دست و پا و اندیشه انسان زده بودند درهم می‌شکست و مبلغ این پیام آسمانی بود
که دین نه از برای صعوبت و اذیت فرزند انسان، بلکه باعث گشایش قید و بندها و رستگاری
آدمی است و جز این هر چه باشد ابطال من در آوردی و ارتجاعی ملایان خمینی صفت است؛
و چنین بود که عیسای پیامبر بسا از چیزهایی را که این‌گونه آخوندها در خدمت منافع خود
و طبقات حاکم مزورانه به توده‌های محروم "حرام" و نامود کرده بودند، با اعمال و سنتهای
بن‌بست‌شکنانه خود درهم می‌شکست. فی‌المثل آن‌جا که در یک روز "شنبه حرام" برای رفع
گرسنگی شاگردانش به چیدن "خوشه‌های حرام" فرمان داد. انجیل مرقس در این باره
می‌گوید: «و چنان افتاد که روز سبتی از میان مزرعه‌ها می‌گذشت و شاگردانش هنگامی که
می‌رفتند به چیدن خوشه‌ها شروع کردند. فریسیان بد و گفتند اینک چرا در روز سبت
مرتکب عملی می‌باشند که روا نیست... بدیشان گفت سبت به جهت انسان مقرر شد نه
انسان برای سبت. بنابراین پسرانسان مالک سبت نیز هست» (باب ۲). آنگاه عیسی مسیح
قاطعانه یارانش را در برابر ستم و تزویر حاکم به مجاهدت و فدا فرامی‌خواند و در بحبوحه
نبرد با مرتجعین می‌گفت: «گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم، نیامده‌ام تا
سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را... و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد لایق
من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد لایق من نباشد و هر که صلیب
خود را برنداشته و از عقب من نیاید لایق من نباشد... و آن که نبی را به اسم نبی پذیرد
اجرت نبی یابد و هر که عادل را به اسم عادل پذیرفت مزد عادل را خواهد
یافت.» (انجیل متی - ۱۰)

آری، پیامهای عقیدتی مسیح مشحون از صلاهی مقاومت و فدا در برابر ستم جباران و
ریاکاران دین‌فروش است و از این‌رو است که مقاومت مشروع و سراسری مردم ایران در برابر
دجال خونخوار جماران را نیز به حق می‌توان پاسخ ما به ندای رهایی‌بخش همه انبیای
توحیدی - که از موسی و عیسی گرفته تا محمد، در اصول هیچ تفاوتی میان تعالیم آنها
نیست - نامید؛ مقاومتی عادلانه و مردمی که رژیم خمینی را در داخل کشور مطلقاً نامشروع و
بی‌آینده ساخته و صدای رسای آزادیخواهانه و صلح‌طلبانه آن، چهره استبداد مذهبی
خمینی را در سراسر جهان افشا نموده است. همان خمینی ریاکار و دین‌فروش که ۷ سال پیش

در میان استقبال میلیونی مردمی که برایش فرش خون گسترده بودند، با داعیه مسیحایی به میهن ما پا نهاد و آن گاه با خیانت تمام، امید و اعتماد یک خلق محروم را با سرکوب و شکنجه و اعدام و جنگ و ویرانی و گورستان پاسخ گفت و اینک افکار عمومی جهانیان او را منفورترین دیکتاتور بی نظیر معاصر می شناسند.

هموطنان عزیز،

چنان که می دانید در آخرین ماه سال مسیحی ۱۹۸۵، در مجمع عمومی ملل متحد یعنی عالیترین مرجع تصمیم گیرنده بین المللی، در پی تلاشهای افشاگرانه مقاومت عادلانه مردم ایران در سطح جهانی که طی ۴ سال گذشته علیه جنایات گسترده خمینی در داخل ایران، منجمله درباره سرکوب اقلیتهای ملی و مذهبی توسط رژیم او، به نحو وقفه ناپذیری ادامه داشت، قطعنامه بی مبنی بر محکومیت نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی به تصویب رسید. قطعنامه بی که به حق می توان آن را سند تاریخی و بین المللی مشروعیت و حقانیت مقاومت عادلانه مردم ما و عالیترین حلقه افشای جهانی حکومت خمینی شمرد. با تصویب این قطعنامه، که طی آن نگرانی عمیق بین المللی نسبت به اعدامها، شکنجه ها، اختناق عمومی، سرکوب اقلیتهای مذهبی و نقض ابتدایی ترین حقوق انسانی مردم ایران توسط رژیم خمینی ابراز شده، فعالیت های مستمر و چندین ساله شورای ملی مقاومت و نیز سازمان مجاهدین خلق ایران در این زمینه، از یک نقطه تحول پیروزمند کیفی عبور کرد و هم چنین مقدمات اتخاذ تدابیر مؤثر بین المللی برای مقابله با نظام تبعیض و ترور و وحشت خمینی فراهم گردید. جای خوشوقتی است که همزمان با محکومیت جنایات رژیم خمینی از سوی ملل متحد، مجامع حقوق بشری و پارلمانی کشورهای مختلف، به ویژه پارلمان اروپا، نیز به صدور بیانیه های اعتراض علیه جنایات خمینی مبادرت ورزیدند و به این ترتیب دشمن ضد بشری کاری ترین ضربه سیاسی بین المللی را در ماه های پایانی سال ۸۵ مسیحی دریافت نمود و به مراتب بیش از پیش افشا و منزوی گردید. در سالروز میلاد مسیح، این پیروزی بین المللی مقاومت عادلانه مردم در زنجیر ایران را به عموم هموطنان، از جمله به هموطنان عزیز مسیحی و به مسیحیانی که در کشورهای مختلف جهان با مقاومت حق طلبانه مردم ما ابراز همبستگی و همدردی نموده اند، تبریک می گویم. به خصوص که افشای چهره خمینی - این بزرگترین خیانتکار دوران به انبیای توحیدی و آرمانهای انقلابی و انسانی آنان - در واقع به منزله دفاع از حرمت کلمات مقدس و رهایی بخش موسی و عیسی و محمد نیز هست. به مناسبت آغاز سال جدید مسیحی و با سپاس از همه مسیحیانی که در سراسر جهان به حمایت و پشتیبانی از مقاومت عادلانه مردم ایران برخاسته اند، تداوم و توسعه همدردیها و همبستگیهای ارزشمند آنان را در دفاع از حقوق انسانی تضییع شده تمام مردم ایران درخواست می کنم.

خواهران و برادران عزیز،

در اواخر سال میلادی گذشته شورای ملی مقاومت ایران با تصویب طرحی درباره رابطه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران با دین و مذهب، قدم بسیار مهمی در مسیر احقاق حقوق پیروان مکاتب و عقاید و مذاهب و ادیان مختلف در ایران برداشت. این طرح با تأکید بر تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی همه احاد ملت و ملنی شناختن همه

امتيازات جنسی و قومی و عقیدتی و برابری همه شهروندان در مقابل قانون، صرف نظر از اعتقاداتشان، تصریح می کند که:

- اعمال هرگونه تبعیض در مورد پیروان ادیان و مذاهب مختلف در برخورداری از حقوق فردی و اجتماعی ممنوع است. هیچ یک از شهروندان به دلیل اعتقاد یا عدم اعتقاد به یک دین یا مذهب، در امر انتخاب شدن، انتخاب کردن، استخدام، تحصیل، قضاوت و دیگر حقوق فردی و اجتماعی، مزیت یا محرومیتی نخواهد داشت.

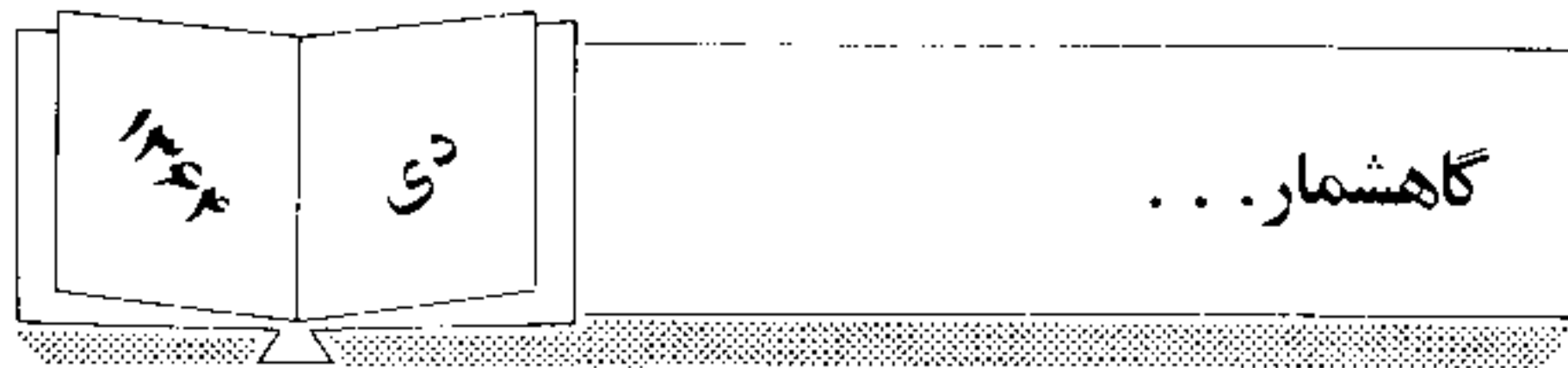
- هرگونه آموزش اجباری مذهبی و عقیدتی و اجبار به انجام یا ترک آداب و سنت های مذهبی ممنوع است. حق آموزش، تبلیغ و برگزاری آزادانه آداب و سنت های تمامی ادیان و مذاهب و احترام و امنیت همه اماکن متعلق به آنها تضمین می شود. - صلاحیت مقام های قضایی ناشی از موقعیت مذهبی و عقیدتی آنان نیست و قانونی که ناشی از مرجع قانونگذاری کشور نباشد، رسمیت و اعتبار نخواهد داشت. - با الغای مقررات قصاص و حدود و تعزیرات و دیات رژیم ضد بشری خمینی و با انحلال دادگاه ها و دادسرا های به اصطلاح انقلاب اسلامی و محاکم شرع، که در ردیف وظایف مبرم دولت موقت است، امر دادرسی، اعم از تعقیب جرایم و رسیدگی به کلیه دعاوی، در نظام واحد قضایی جمهوری، بر اساس موازین شناخته شده حقوقی و مطابق قانون انجام می شود.

- تفتیش عقیده و دین و مذهب توسط مراجع دولتی و مؤسسات عمومی وابسته به دولت به هر عنوان ممنوع است.

بدیهی است اجرای عملی برنامه ها و مصوبات شورای ملی مقاومت و منجمله مفاد دموکراتیک و تساوی جویانه طرح فوق الذکر، پس از سرنگونی دیکتاتوری خمینی و استقرار جانشین مشروع و مردمی این رژیم در خاک کشور میسر خواهد شد. اما امضا گذاشتن کلیه اعضای شورای ملی مقاومت بر طرح مشخص و روشن حاضر و پذیرش مسئولیت تصویب و اجرای آن، در جامعه بی که قرن هاست با اختلافات مزمن مذهبی و سوء استفاده های گسترده جباران و دین فروشان جنایتکار روبروست، به خودی خود یک قدم راهگشایانه تاریخی است؛ قدمی که فقط جانشین دموکراتیک - انقلابی رژیم خمینی - یعنی شورای ملی مقاومت - با همه مشروعیت اجتماعی و اعتبار ملی و مردمی خود و با اتکا به خون و رنج دهها هزار شهید و اسیر قهرمان، قادر به برداشتن و تثبیت و اجرای آن می باشد.

هموطنان،

در سال گذشته میلادی مقاومت عادلانه مردمی در داخل کشور با شعار صلح و آزادی فعالیت های سراسری متعددی را سازمان داد که خود یا از نزدیک شاهد بوده و یا مستقیم و غیرمستقیم در جریان قرار گرفته اید و نیازی به یادآوری ندارد. لذا در طلوع سال نو مسیحی بر رشد چشمگیر اجتماعی و نظامی مقاومت طی سال گذشته و فراهم شدن زمینه ها و مبانی پیشرفتهای بسیار نویدبخش در سال آینده تأکید می کنم. اگر چه خمینی هم چنان با قساوت تمام به سرکوب و اعدام و شکنجه تمامی مردم ایران و جنگ خانمانسوز - که پس از تحمیل نیم میلیون کشته و نیم میلیون معلول و مجروح و میلیونها آواره و صدها میلیارد (دست کم!) خسارت اقتصادی، اینک دانش آموزان کشور را نیز هزار هزار به کام خود



گاهشمار...

۲۴ آذر (۱۵ دسامبر ۸۵): قاسم مهرزاد صدقیانی نمایندهٔ سلماس در مجلس خمینی گفت: آمریکا اخیراً با دیدن یورش کاروانهای راهیان کربلا به طرف جبهه‌ها، دست و پای خود را گم کرده... و به ترفند دیگری دست زده و آن این که با فراخوانی شیطانکها، ایران را در مجمع سازمان ملل متحد، به خاطر عدم رعایت حقوق بشر محکوم نمودند.

۲۵ آذر (۱۶ دسامبر ۸۵): موسوی در مورد قطعنامهٔ سازمان ملل در مورد نقض حقوق بشر در ایران گفت: ما اعلام می‌کنیم قطعنامهٔ اخیر ارزش آرای سازمان ملل را برای همیشه در نزد ملت‌ها از بین برد.

۲۶ آذر (۱۷ دسامبر ۸۵): موسوی، در مورد قصد رژیم مبنی بر تجدید نظر در رابطهٔ خود با کشورهای که به قطعنامهٔ سازمان ملل در مورد نقض حقوق بشر در ایران رأی مثبت داده‌اند گفت: البته «تجدید نظر» به این معنی نیست که ما

اخبار ایران

واکنش رژیم نسبت به

قطعنامه سازمان ملل

۲۳ آذر (۱۴ دسامبر ۸۵): رجایی خراسانی در توضیح رأی دولت جمهوری اسلامی در مورد قطعنامهٔ مربوط به نقض حقوق بشر در ایران گفت: شما اعضای محترم که به نفع این قطعنامه رأی دادید، آیا می‌دانستید که گروه تروریستی منافقین خلق همان منبعی است که اطلاعات نادرست خود را به آقای «آگیلار»، گزارشگر حقوق بشر، تسلیم نموده بود؟ وی افزود مهمتر این که... تصویب مقدماتی آن در کمیتهٔ سوم باعث تقویت روحی تروریستها گردید و در نتیجه چهار اقدام تروریستی علیه مردم بی‌گناه مرتکب شدند.

می‌کشد - ادامه می‌دهد، اگرچه دیکتاتوری ارتجاعی او هم چنان انواع تبعیضات و فشارها را بر پیروان ادیان و مذاهب مختلف تحمیل می‌کند، اگرچه محدودیتها و اجبارات ارتجاعی و ستمگرانه در زمینهٔ انجام آئینهای عبادی و آموزشهای دینی مسیحیان و پیروان سایر ادیان نیز روز بروز بیشتر شما را در تنگنا قرار می‌دهد، اما حقیقت این است که رژیم متزلزل و درهم شکستهٔ خمینی به دلیل حضور اعتلایابندهٔ مقاومت انقلابی سراسری و به حکم خدا و تاریخ و به حکم ارادهٔ رشیدترین فرزندان مردم ایران که با هر مسلک و مرام و با هر دین و مذهب (اعم از مسلمان و مسیحی و کلیمی و زرتشتی و سایرین) مرگ سرخ را بر زندگی ننگین مرجع شمرده و بهای مقاومت را با تحمل رنج و شکنجه و نثار خون خود می‌پردازند، محکوم به سقوط قطعی است. خون شهیدان و رنج اسیران مجاهد و مبارز و پیشمرگهٔ خلق، در پس سرکوب وحشیانه و در پس جنگ افروزی خانمانسوز خمینی و در پی سختی و صعوبت و تاریکی امروز، چشم‌انداز درخشان صلح و آزادی و برادری و عدالت را برای میهن عزیزمان ترسیم کرده است. یقین داشته باشید که در ایران آزاد فردا، فوران انقلابی استعدادات و نیروهای خلافت تمامی اقشار و طبقات مردم ایران که از هر مذهب و ملیت، به حقوق دمکراتیک خود دست خواهند یافت، تمامی آثار ویرانگریها و خونریزیها و کینه‌ورزیهای خمینی دیوسیرت را از پهنهٔ ایران زمین خواهد شست و سازندگی و صلح و آبادانی و دوستی را جایگزین خواهد نمود. برای گشودن دروازه‌های این چشم‌انداز تابناک باید طلسم اختناق خمینی را درهم شکست. پس هسته‌های مقاومت و رزمندگان و مجاهدان راه آزادی را که به جرم اجابت ندای همهٔ پیام‌آوران رهایی، هزار هزار به صلیب شقاوت خمینی کشیده می‌شوند، در هر کجا و به هر طریق که می‌توانید یاری کنید، آنان را در برابر دژخیمان و سرانگشتان سرکوبگر حکومت ضدبشری خمینی پناه دهید. به هر میزان که می‌توانید با قدم و قلم و با نثار آرزو و دعای خیر، نبرد برحق و عادلانهٔ آنان را مدد رسانید.

پس، خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت... خوشا بحال صلح‌کنندگان... خوشا بحال زحمتکشان برای عدالت زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. (انجیل متی - ۵)

مسعود رجوی

۳ دی ۶۴

۲۴ دسامبر ۱۹۸۵

می‌خواهیم روابط تجاری و اقتصادی خود را با این کشورها قطع کنیم...

۲۸ آذر (۱۹ دسامبر ۸۵): نخست وزیر رژیم پیرامون لغو سفر بهزاد نبوی به آلمان غربی گفت: این امر می‌تواند در مورد کلیه کشورهای که به قطعنامه سازمان ملل مبنی بر عدم رعایت حقوق بشر در ایران رأی داده‌اند، اعمال شود.

۲۹ آذر (۲۰ دسامبر ۸۵): خامنه‌ای در خطبه نماز جمعه تهران گفت: مطرح شدن مسأله نقض حقوق بشر در ایران توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد، عکس‌العمل دشمنان جمهوری اسلامی در مقابل حضور گسترده «راهیان کربلا» است.

۳۰ آذر (۲۱ دسامبر ۸۵): در مجلس رژیم، نمایندگان دورود و ازنا، رشت و ماکو علیه قطعنامه سازمان ملل در مورد نقض حقوق بشر سخن گفتند و این قطعنامه را دسیسه دشمنان ایران و اسلام و حمایت از تروریسم نامیدند.

اول دی (۲۲ دسامبر ۸۵): رفسنجانی در مراسم اعزام کاروان «راهیان کربلا» از باختران گفت: صدام برای دريوزگی خودش مجبور شد به کرملین برود. اما ما امیدواریم که سران اتحاد جماهیر شوروی، که در مسأله قطعنامه مربوط به ایران ثابت کردند که حاضرند واقع بین باشند، این راه را ادامه دهند.

دوم دی (۲۳ دسامبر ۸۵): عزیزی رئیس کمیسیون خارجی مجلس رژیم، در پاسخ مصاحبه کننده کیهان در مورد رأی کشورهای مانند آلمان و اتریش به قطعنامه

سازمان ملل، گفت: رأی مجمع عمومی واقعاً بی ارزش است و ارزش هیاهو را ندارد... البته باید از هر وسیله ممکن برای اعتراض به این کشورها استفاده کرده، روابط اقتصادی خود با آنان را بازنگری و روشهای جایگزین را دنبال کنیم... تهدیدات اقتصادی بین‌المللی ما را مجبور می‌کند که از یک محدوده معین نتوانیم فراتر برویم.

۴ دی (۲۵ دسامبر ۸۵): در نطقهای پیش از دستور مجلس، نمایندگان فیروزآباد، بروجرد، وایده قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل مبنی بر محکومیت ایران به سبب نقض حقوق بشر را دسیسه اربابان صدام، نبرد تبلیغاتی علیه رژیم و اقدام حقوق بشری آمریکا توصیف کردند. امامان جمعه رژیم نیز در خطبه‌های خویش همین‌گونه اظهارات را تکرار کردند.

۲۱ دی (۱۱ ژانویه ۸۵) به دنبال رأی موافق زلاند نو به قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره نقض حقوق بشر در ایران، کمیسیون کشاورزی مجلس رژیم توافقنامه همکاری ایران و زلاند نورارد کرد.

تضادهای درونی رژیم

۱۵ آذر (۶ دسامبر ۸۵): مجله شاهد نوشت نتیجه ادامه سیاستها و حرکتهایی که تا کنون شده این بوده است که نقدینگی از ۲۶۱۳ میلیارد ریال در سال ۵۷ به ۸۵۵۵ میلیارد ریال در سال ۶۴ برسد... این مبلغ پول و شبه پول در جامعه بخش خصوصی وجود دارد و از دسترس ما خارج است.

فکر این‌که من ارتشی، سپاهی و یابسیجی هستم را از سربیزون کنید.

۱۵ دی (۶ دسامبر ۸۵) شیخ صادق خلخالی ضمن مصاحبه‌ی با مجله شاهد گفت: می‌بایست ۲۰ میلیون نفر در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند ولی ۱۴ میلیون نفر شرکت کردند. علت عدم شرکت خیلی واضح بود... معلوم بود که از اول چه کسی می‌خواست رئیس جمهور بشود... کم کم این رویه به دیکتاتوری میانجامد. وی افزود: چشمان بعد از روزنامه، میزان و انقلاب اسلامی به روزنامه، رسالت باید روشن شود... چرا تمام گریزها (به قول روضه خوانها) آخرش به طرفداری از مالک بر می‌گردد، طرفداری از بازاری می‌کنند.

۲۱ دی (۱۱ ژانویه ۸۵) شیخ صادق خلخالی نماینده قم در مجلس رژیم ضمن نطق پیش از دستور مجلس گفت: تظاهرات کشاورزان مازندران هشدار برای مجلس است. وی سپس توجه شورای نگهبان را هم به این مسأله جلب کرد و افزود که حضورا به خمینی در این مورد تذکر داده است. وی در پایان اظهار امیدواری کرد که این کشاورزان دارای سند مالکیت زمینی که در آن کار می‌کنند بشوند.

۳۰ دی (۲۰ ژانویه ۸۶) رئیس دادگاههای انقلاب رژیم در امور اقتصادی، در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو-تلویزیونی اعلام کرد: در سه ماه گذشته به حدود هزار پرونده توقیف اموال رسیدگی شده و اموالی به ارزش بیش از ۳۰ میلیارد ریال توقیف گردیده است.

۱۹ آذر (۱۰ دسامبر ۸۵): دکتر داوری در سمینار سالگرد شورایی انقلاب فرهنگی گفت: اگر در بعضی از دانشگاهها دو انجمن اسلامی باشد و اختلاف هم داشته باشند، این اختلاف عقیده و ایدئولوژی نیست، بلکه اختلاف سلیقه است که نباید از آن ترسید.

۲۶ آذر (۱۷ دسامبر ۸۵): منتظری از عموم روحانیان و دانشجویان که در صدد برگزاری راهپیمایی برای حمایت از انتصاب وی به جانشینی خمینی بودند، تشکر کرد و هم چنین طی نامه‌ی به خبرگان، خواستار انصراف این مجلس از تصمیم خود شد و تأکید کرد که «با وجود مراجع معظم» به هیچ نحو مایل نیست اسم او مطرح شود.

اول دی (۲۲ دسامبر ۸۵): آذری قمی در مجلس گفت: اگر نویسندگان نامه پر از کذب و توهین به رئیس جمهوری (که مشخص شده‌اند) تعقیب می‌شدند... اگر سوابق این آقایان با رژیم گذشته افشا می‌شد، این مطالب مشمئز کننده تکرار نمی‌شد. مطمئن باشید که حوزه علمیه را نمی‌توانید به دنبال خود بکشید... من از رئیس مجلس می‌خواهم که به وظیفه خود در این مورد عمل کند و الا جناح مقابل هم سکوت را خواهد شکست و آقایان را به جای خود خواهد نشاند.

دوم دی (۲۳ دسامبر ۸۵): خمینی در دیدار با رئیس ستاد مشترک و فرماندهان نیروهای سه‌گانه ارتش و مسئولان دوایر سیاسی عقیدتی گفت: ارتش مطمئن باشد که پایدار است و ما وظیفه خدایی داریم که از ارتش پشتیبانی کنیم... شرط این است که همه با هم باشیم و

مسائل اجتماعی

۲۷ آذر (۱۸ دسامبر ۸۵): روابط عمومی ستاد مرکزی کمیته‌ها به عموم مردم اعلام کرد که در هنگام مسافرت مدرک شناسایی لازم همراه داشته باشند. هتل‌ها و مسافرخانه‌ها از پذیرش مسافرانی که فاقد مدارک شناسایی باشند معذور خواهند بود.

۳۰ آذر (۲۱ دسامبر ۸۵): نخستین مرحله طرح دفاع شهری «مانور خندق» با هدف آمادگی در دفاع از شهرها توسط سپاه پاسداران اجرا شد. رئیس ستاد سپاه باختران گفت: این مانور با این فرض که در صورت هجوم دشمن عوامل داخلی آنان نیز در شهر به اقدام می‌پردازند ترتیب یافت.

۳ دی (۲۴ دسامبر ۸۵): منتظری در دیدار با فرماندهان نیروهای سه‌گانه گفت: به نظر من کمیته‌های انقلاب باید بیشترین نیروی خود را، به جای شهرها متوجه مرزها و کمک به ژاندارمری نمایند تا اشرار و مزدوران ابرقدرتها نتوانند مواد مخدر را به کشور وارد کنند.

۳ دی (۲۴ دسامبر ۸۵): رژیم اعلام کرد که برای مراقبت مرزهای آبی جنوب کشور و جلوگیری از خروج قاچاق، ۱۵۰ قایق موتوری تند رو در اختیار سپاه قرار می‌دهد.

۳ دی (۲۴ دسامبر ۸۵): به نوشته روزنامه کوتیدین، چاپ پاریس، کارخانه ژاپنی «نیسان» بر اساس یک قرارداد ۳۵۰ میلیون دلاری، کارخانه اتوماتیک ایران ناسیونال را دوباره تجهیز خواهد کرد. بر

اساس قرار داد جدید، این کارخانه ماهانه ۱۲۰۰۰ دستگاه اتومبیل، از مدل‌های مختلف نیسان تولید خواهد کرد.

۵ دی (۲۶ دسامبر ۸۵): به گفته رادیو رژیم، بیش از ۲۰ میلیارد ریال کالای قاچاق و ۹۰۱۴ کیلوگرم انواع مواد مخدر در ۹ ماهه اول سال جاری توسط ژاندارمری کشف شد و در این رابطه ۱۲۲۳۵ نفر دیگر دستگیر شدند.

۱۰ دی (۳۱ دسامبر ۸۵): حسن علی نجفی نماینده کهکیلویه و گچساران در مجلس رژیم گفت: با مراجعه به شهر بانی کل و بررسی آمار دزدیهای قبل از انقلاب و بعد از انقلاب، درصد افزایش آن مشخص می‌شود. علت این امر آن است که بیکاری زیاد است و کسی به فکر بیکاری نیست. تورم به طور سرسام آور بالا رفته است و کسی نیست که جوابگو باشد.

۱۲ دی (۲ ژانویه ۸۶): سراج‌الدین موسوی، قائم مقام فرمانده کمیته‌ها، به اتفاق مسئولان و فرماندهان کمیته‌ها با خمینی دیدار کردند و آمادگی خود را برای عزیمت به مناطق مرزی و مبارزه با قاچاقچیان اعلام کردند.

۱۵ دی (۵ ژانویه ۸۶): مجلس رژیم به وزیران امور اقتصادی و دارایی و معادن و فلزات، رأی اعتماد داد.

۲۵ دی (۱۵ ژانویه ۸۵): به نوشته روزنامه روزنامه جمهوری اسلامی، وزیر ارشاد طی بخشنامه‌یی به مطبوعات اعلام کرده است در رابطه با دیوان لاهه در روزنامه‌ها مطالبی نوشته می‌شود که انتشار آنها موجب اشکالاتی می‌گردد و لذا با

اندرسون روزنامه نگار معروف آمریکایی می‌نویسد: طبق اسناد موجود در نزد C.I.A حد اقل دو پایگاه برای تعلیم هواپیما ربایی به تروریستهای عرب در ایران وجود دارد و این بخشی از ۶ اردوگاه تعلیم خرابکاری به این عناصر است که مقامات آمریکایی از محل آن اطلاع دارند.

۲۴ دی (۱۴ ژانویه ۸۶): رژیم تهران پس از ۱۳ ماه اجازه بازگشت هواپیمای ربوده شده کویتی را به این کشور صادر کرد. رژیم هنوز به وعده خود مبنی بر معرفی و محاکمه ربایندگان این هواپیما عمل نکرده است.

روابط خارجی رژیم

۲۵ آذر (۱۶ دسامبر ۸۵): معیری، معاون سیاسی نخست وزیر رژیم، در دیدار با هیأت پارلمانی فرانسه در تهران، روابط نظامی فرانسه با عراق، پناه دادن به مخالفان رژیم در سرزمین فرانسه و مسائل مالی لاینحل بین دو کشور را به عنوان مشکلات عمده بهبود روابط ایران و فرانسه ذکر کرد.

۲۶ آذر (۱۷ دسامبر ۸۵): موسوی، نخست وزیر رژیم، در تشریح دیپلماسی رژیم گفت: امیدها و تصورهایی که در رابطه با انقلاب اسلامی وجود داشت که ممکن است از هم فرو بیاشد... امروز مبدل به یأس شده است. وی افزود: البته رژیمهای مستبد در شرق و غرب و هم چنین کشورهای جهان سوم و نیز منطقه ممکن است که هدفشان از نزدیکی به ما این باشد... یک استحاله‌یی را به تدریج در

حساسیت موضوع، خواهشمند است قبل از چاپ هرگونه مطلبی در این زمینه قبلاً با دفتر خدمات، برادر افتخار، هماهنگی و مشورت شود.

۲۵ دی (۱۵ ژانویه ۸۶): در نشست مشترک شورای عالی قضایی رژیم و کمیسیون قضایی مجلس طرح تشکیل یک سازمان جدید به منظور مبارزه با مواد مخدر تصویب شد.

صدور تروریسم

۹ دی (۳۰ دسامبر ۸۵): به گفته رادیو رژیم، سید ابراهیم امین، نماینده حزب الله لبنان، هنگام ترک تهران گفت: از نتایج مثبت سفر وی توافق با «حرکت امل» و استمرار فعالیت کمیته مشترک این دو نیروست. وی درباره توافق ۳ جانبه امضا شده در دمشق گفت: یکی از سه طرف امضا کننده، (ایلی حبیقه) از مزدوران اسرائیل و عامل اصلی کشتار فلسطینیها در اردوگاههای «صبرا» و «شتیلا» است. نماینده حرکت امل نیز، در همین مصاحبه گفت: حکومت لبنان باید در دست مسلمانان و در چارچوب نظام اسلامی قرار داشته باشد.

۹ دی (۳۰ دسامبر ۸۵): ناخدا مارتینی، رئیس سرویسهای مخفی نظامی ایتالیا، طی مصاحبه‌یی با روزنامه لارپوبلیکا، در مورد انفجارهای رم و وین گفت: کماندوهای تروریست از دمشق می‌آمده و در ایران تعلیم دیده‌اند.

۲۱ دی (۱۱ ژانویه ۸۶): جک

دراز مدت، در نظام ما به سود خودشان به وجود بیاورند.

۲۸ آذر (۱۹ دسامبر ۸۵): به نوشته روزنامه فیگارو، چاپ پاریس، ژاک شیراک رهبر R.P.R در پاسخ به این سؤال که کدام یک از مسائل خاورمیانه به نظر شما بیشترین اهمیت را دارد؟ گفت: بی تردید خطر گسترش بنیادگرایی قشری، که هیچ وجه مشترکی با ارزشهای حقیقی اسلام ندارد. زیرا آن چه زیر سؤال است ثبات مجموعه منطقه‌ای است که برای فرانسه و متحدانش ارزش حیاتی دارد.

۲۹ آذر (۲۰ دسامبر ۸۵): رفیق دوست در رأس یک هیأت سیاسی-نظامی، برای شرکت در سومین اجلاس وزیران خارجه ایران، سوریه و لیبی به طرابلس رفتند.

۳۰ آذر (۲۱ دسامبر ۸۶): از هنگام سوء قصد نافرجام به جان امیر کویت، به طور متوسط ماهانه ۲۰۰ نفر از اتباع خارجی از آن امیرنشین اخراج شده‌اند. تاکنون حدود دوهزار ایرانی، که برخی از آنان نیز متهم به همکاری با رژیم خمینی بوده‌اند، از کویت اخراج شده‌اند.

دوم دی (۲۳ دسامبر ۸۵): به نوشته هفته نامه الدستور چاپ لندن، ولایتی، وزیر خارجه خمینی، در سفر اخیرش به عربستان سعودی از وزیر خارجه آن کشور پرسید که آیا عربستان به مخالفان رژیم خمینی کمک می‌کند؟ وزیر خارجه سعودی گفت: اگر به صراحت پاسخ دهید که آیا شما به «سازمان آزادیبخش جزیره العرب» کمک می‌کنید یا نه، من نیز به سؤال شما جواب خواهم داد.

دوم دی (۲۳ دسامبر ۸۵): عزیزی رئیس کمیسیون خارجی در پاسخ این سؤال که چرا در بیانیه‌های مشترک رژیم با دولتهای خارجی نرمشهای تازه و حتی بی توجهی به اصول سیاست خارجی کشور مشاهده می‌شود، گفت: شاید یکی از دلایل این اشکال عمل زدگی ما باشد که بیش از حد برای دستاوردهای کوتاه مدت سیاسی ارزش قائل شده‌ایم.

دوم دی (۲۳ دسامبر ۸۵): در پایان اجلاس سه جانبه وزیران خارجه ایران، سوریه و لیبی در طرابلس بیانیه مشترکی انتشار یافت. در بیانیه نهایی محل اجلاس بعدی تهران و زمان آن اردیبهشت ۱۳۶۵ اعلام شده است.

دوم دی (۲۳ دسامبر ۸۵): کاردینال روژه اچکارای رئیس کمیسیون عدالت و صلح کلیسا (مسئول حقوق بشر) به عنوان فرستاده شخص ژان پل دوم، برای برگزاری نماز و مراسم سال نو مسیحی در میان اسیران عراقی، وارد تهران شد. وی اعلام کرد که حامل پیامی از سوی پاپ برای رئیس جمهور ایران است.

۲ دی (۲۳ دسامبر ۸۵): خامنه‌ای ضمن خطبه نماز جمعه گفت: دولت ایران مایل است که اتحاد شوروی از تکرار اشتباهی که ۳ سال قبل با دادن کمکهای تسلیحاتی به عراق مرتکب شد، اجتناب کند.

۳ دی (۲۴ دسامبر ۸۵): شیخ سعید شعبان رهبر جنبش توحید اسلامی، تهران را به قصد لبنان ترک گفت. وی قبل از ترک تهران، در یک مصاحبه رادیویی، با اشاره به تحرکهای سیاسی در لبنان گفت: ما

معتقدیم پایان مناقشات لبنان تنها به همت مسلمانان این کشور و با اتکا به خدا امکان پذیر است.

۵ دی (۲۶ دسامبر ۸۵) راشد عبدالله وزیر مشاور در امور خارجی امارات متحده عربی در رأس هیاتی برای یک دیدار رسمی دو روزه به تهران سفر کرد.

۸ دی (۲۹ دسامبر ۸۵): شعبه ۱۲۸ دادگاه کیفری ۱ که دو تن از ربایندگان هواپیمای مسافری سعودی را محاکمه می‌کرد، متهم ردیف ۱ را به ۱۲ سال حبس محکوم و متهم ردیف ۲ را تبرئه کرد.

۸ دی (۲۹ دسامبر ۸۵): هاشمی رفسنجانی در دیدار با وزیر مشاور در امور خارجی امارات متحده عربی گفت: ما هیچ قید و شرطی برای همکاری با شما قائل نیستیم و می‌توانیم به هر چه مصلحت دو طرف هست عمل کنیم. شما این مطلب را می‌توانید به سایر همکارانتان در شورای همکاری خلیج فارس نیز بگویید.

۸ دی (۲۹ دسامبر ۸۵): راشد عبدالله وزیر مشاور در امور خارجی امارات متحده عربی در دیدار با موسوی نخست وزیر رژیم گفت: می‌خواهیم روابط دوستانه دو کشور الگویی برای منطقه باشد.

۱۳ دی (۳ ژانویه ۸۶): روزنامه حریت چاپ آنکارا نوشت که پاسداران مرزی ترکیه ۴ ایرانی را که قصد داشتند از مرز عبور کنند، هدف قرار داده و آنها را کشته‌اند، پنجمین نفر همراه این عده در بازداشت دولت ترکیه است.

۱۳ دی (۳ ژانویه ۸۶): ایران بزرگترین بازار صادراتی ترکیه است. در یک سال گذشته داد و ستد دو کشور ۲ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار بوده که قرار است در سال آینده به ۳ میلیارد دلار بالغ شود.

۱۳ دی (۳ ژانویه ۸۶): نخست وزیر ترکیه در رأس یک هیأت سیاسی، پارلمانی و اقتصادی وارد تهران شد و مورد استقبال قرار گرفت. وزیر مشاور در امور اقتصادی، قائم مقام وزیر امور خارجه و رئیس کل بانک مرکزی ترکیه جزء این هیأت هستند.

۱۴ دی (۴ ژانویه ۸۶): سفیر شوروی با بشارتی قائم مقام وزیر خارجه ملاقات کرد. این ملاقات برای تدارک سفر قائم مقام وزیر خارجه شوروی به تهران، که اوایل بهمن ماه ۶۴ صورت خواهد گرفت، انجام شد. بشارتی سفر مقام شوروی را «مرحله مؤثر» در روابط ایران و شوروی توصیف نمود.

۱۴ دی (۴ ژانویه ۸۶): یک هیأت ایرانی در اجلاس وزیران کشورهای عضو کنفرانس اسلامی، در کارابلانکا، شرکت کرده است. سرپرست هیأت ایرانی، هنگام ورود به کارابلانکا، از مسافرت به مراکش اظهار خشنودی کرد.

۱۶ دی (۶ ژانویه ۸۶): نخست وزیر ترکیه در یک کنفرانس مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی، ضمن صمیمانه توصیف کردن روابط دو کشور ایران و ترکیه، اعلام کرد: ما در مذاکرات خود در باره مسائل مهم جهانی و منطقه‌ای، از جمله افغانستان، اختلاف ترکیه و یونان و بلغارستان، تجارت منطقه‌ای، مشکلات استانیهای هم

مرز و مبادلات نفت و گاز، بحث و تبادل نظر کردیم. وی گفت: «برای پایان جنگ دعا می‌کند» و اظهار امیدواری کرد که این جنگ به طور عادلانه پایان یابد. وی در مورد موضع خصمانه مطبوعات ترکیه نسبت به ایران گفت: مطبوعات آزاد هستند.

۱۶ دی (۶ ژانویه ۸۶): مجله «میدل ایست اکونومیک» نوشت: صدور نفت ایران به سوریه متوقف شده است. سوریه یک میلیارد دلار بهای نفت ارزان قیمت ایرانی به علاوه ۶۵ میلیون دلار بهره آن را بازپرداخت نکرده است.

۱۷ دی (۷ ژانویه ۸۶): به نوشته روزنامه جمهوریت، چاپ ترکیه، ایران و ترکیه موافقت کرده‌اند که در سال میلادی جدید مبادلات خود را به ۳ میلیارد دلار برسانند. ضمناً نفت صادراتی ایران از خارک برای ترکیه، ۲ دلار ارزانتر (بشکمی ۲۶ دلار و ۵۵ سنت) تمام خواهد شد، ولی نفت بارگیری شده از سیری ۵۰ سنت گرانتر از نرخ بالا محاسبه می‌شود.

۱۸ دی (۸ ژانویه ۸۶): مقامات ایرانی اعلام کردند که مذاکرات با هیأت فرانسوی نتیجه‌ی عاید آنان نکرده است. مهدی نواب، رئیس هیأت ایرانی مذاکرات کننده گفت: مذاکرات حد اکثر تا یکماه دیگر از سر گرفته می‌شود.

۲۷ دی (۱۷ ژانویه ۸۶) احمد جبرئیل در مصاحبه با روزنامه «کورییره دل اسرا» چاپ ایتالیا گفت: «ابونضال» تحت حمایت رژیم تهران است. وی بر خلاف شایعات، زنده است و چون تحت تعقیب «ساف» قرار دارد با جراحی تغییر قیافه داده است.

۲۸ دی (۱۸ ژانویه ۸۶) در کنفرانسی که شورای شهر شفیلد (انگلستان)، با حضور هیاتهای نمایندگی ۱۵۰ کشور جهان برای مذاکره پیرامون «فعالیت برای حفاظت از صلح» تشکیل داده بود، حبیبی شهردار تهران به تشریح مواضع رژیم پیرامون جنگ با عراق پرداخت که مورد اعتراض قرار گرفت و به مشاجره لفظی با برگزارکنندگان کنفرانس انجامید. یک عضو شورای شهر شفیلد به خبرنگار بخش فارسی بی.بی.سی گفت که بررسی این مسأله و جنگهای معینی که در چند نقطه جهان جریان دارد، در کنفرانسهای آینده هم بی مورد خواهد بود. حبیبی به خبرنگار بی.بی.سی گفت: آنها اعلام کردند که با توجه به حقوق اقلیتها در ایران و مسائل مربوط به زنان در ایران و مسائل مربوط به زندانها در ایران برای ما توضیحاتی بدهید... که به آنها اجازه ندادیم که این شرط را به ما تحمیل کنند.

۳۰ دی (۲۰ ژانویه ۸۵): عباس شیبانی، نماینده تهران در مجلس رژیم طی نطقی از دولت خواست خرید کالا از کشورهای را که از خرید نفت ایران دست می‌کشند متوقف کند. وی اضافه تولید برخی کشورهای منطقه را که باعث انصراف مشتریان ایران می‌شود نکوهش نمود و گفت که امثال سلیمان خاطر جواب آنها را خواهند داد.

جنگ ایران و عراق

۱۹ آذر (۱۰ دسامبر ۸۵): اکرمی

در خود جای می‌دهد و در آینده ۱۵۰ پناهگاه عمومی ساخته خواهد شد.

۲۹ آذر (۲۰ دسامبر ۸۵): خامنه‌ای در خطبه نماز جمعه با اشاره به سخنان رئیس جمهوری شوروی، که ادامه جنگ تا پیروزی را غیر منطقی خوانده بود، تأکید کرد: تصمیم در مورد جنگ به عهده ملت ماست و هیچ کس حق دخالت در این امر را ندارد... ما این جنگ را تا حذف هیأت حاکمه عراق ادامه خواهیم داد. خامنه‌ای افزود غیر منطقی این است که از یک عنصری که جنایتکار جنگی است در کشورتان پذیرایی کنید و او را حمایت نمایید.

۲۹ آذر (۲۰ دسامبر ۸۵): عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور امروز برای پنجاه و ششمین بار تأسیسات نفتی جزیره خارک را هدف حمله قرار دادند.

۳۰ آذر (۲۱ دسامبر ۸۵): جنگ ایران و عراق از جمله مسائلی بود که در دیدار وزیر خارجه چین با رئیس جمهور مصر مورد گفتگو قرار گرفت.

اول دی (۲۲ دسامبر ۸۵): وزیر خارجه چین وارد امارات عربی متحده شد. مهمترین موضوع مورد بحث وی جنگ ایران و عراق خواهد بود. وی، قبلاً از عراق، سوریه، اردن و مصر دیدن کرده بود.

اول دی (۲۲ دسامبر ۸۵): فرهادی - وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم - طی سخنانی در دانشگاه کرمان گفت: مهمترین مسأله ما امروز جنگ است و ما امیدواریم با ارتباط بیشتری که بین دانشگاه و جبهه‌ها برقرار خواهد شد... اساتید ما

وزیر آموزش و پرورش رژیم گفت: امور تربیتی‌ها موفق شده‌اند چنان تحولی ایجاد کنند که در حال حاضر بیش از ۴۰ هزار دانش آموز در جبهه‌ها داشته باشیم.

۲۰ آذر (۱۱ دسامبر ۸۵): فرهادی وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم گفت: قرار است معاونت امور جنگی و دفاعی و ستاد پشتیبانی امور جنگی در وزارت فرهنگ و آموزش عالی تشکیل شود و دفاتری هم در جبهه‌ها دایر کنیم.

۲۷ آذر (۱۸ دسامبر ۸۵): وزیر خارجه چین از بغداد و عمان دیدن کرد و در باره جنگ ایران و عراق با رهبران اردن و عراق به گفتگو نشست. وی امروز در دمشق راجع به اوضاع خاورمیانه با حافظ اسد گفتگو کرد و سپس راهی مصر شد.

۲۸ آذر (۱۹ دسامبر ۸۵): به گفته رادیو رژیم، عراق در ساعت ۱۳ و ۵۰ دقیقه اطراف شهر هویزه را بمباران کرد و در نتیجه ۲ نفر غیر نظامی مجروح شدند.

۲۸ آذر (۱۹ دسامبر ۸۵): وزیر خارجه بریتانیا مجدداً تأکید کرد که موضع رسمی بریتانیا این است که با فروش آن نوع از تجهیزات نظامی که موجب افزایش توانایی هر یک از طرفین ایران و عراق، برای طولانی‌تر کردن و یا تشدید جنگ شود مخالف است.

۲۸ آذر (۱۹ دسامبر ۸۵) رژیم خمینی ادعا کرد که برای حفظ جان اهالی شهرهای ایران در مقابل بمباران هوایی عراق، یک سلسله پناهگاههای بزرگ و کوچک ایجاد می‌کند. به گزارش خبرگزاری دولتی ایران هر پناهگاه بزرگ ۳۰۰ نفر را

اندوخته‌های علمی خود را در جهت مرتفع نمودن نیازهای جبهه‌های جنگ به کار گیرند.

دوم دی (۲۳ دسامبر ۸۵): طه یاسین رمضان، معاون اول نخست وزیر عراق، طی مصاحبه‌یی با مطبوعات اردن گفت عراق هم چنان به حملات خود به تأسیسات اقتصادی ایران ادامه خواهد داد تا رژیم تهران را به پای میز مذاکره بکشاند.

دوم دی (۲۳ دسامبر ۸۵): معاون فرماندهی ژاندارمری در امور وظیفه عمومی اعلام کرد با طرحی که در مجلس تحت بررسی است و یک فوریت آن تصویب شده است مشمولین غایب در صورت دستگیری باید ۳۰ ماه خدمت کنند و کلیه مأموران انتظامی موظف به شناسایی چنین مشمولانی خواهند بود.

دوم دی (۲۳ دسامبر ۸۵): وزیر امور خارجه چین گزارشهای مربوط به ارسال تسلیحات چینی به هر دو کشور ایران و عراق را تکذیب کرد.

سوم دی (۲۴ دسامبر ۸۴): شرکت هلند سیگنال که ۹۰ درصد سهام آن به فیلیپین مؤسسه بازرگانی چند ملیتی هلند تعلق دارد، به اتهام صدور غیر مجاز ۷۰ محموله قطعات یدکی توپخانه و موشک به ایران، به پرداخت ۵۰۰۰۰ دلار و به جرم جعل اسناد برای این کار به ۲۰۰۰۰ دلار جریمه محکوم شد. ضمناً یک کارمند این شرکت نیز به ۳۵۰۰۰ دلار جریمه و ۲ ماه زندان محکوم گردید.

۴ دی (۲۵ دسامبر ۸۵) رژیم اعلام کرد که مراکز تجمع نیروهای عراقی را در

نزدیکی شهر «العماره» بمباران هوایی کرده و خسارات و تلفاتی به نیروهای عراقی وارد ساخته است. متقابلاً عراق نیز اعلام کرد که تأسیسات نفتی جزیره خارک به علاوه یک هدف بزرگ دریایی در نزدیک آن آماج بمباران هواپیماهای این کشور قرار گرفتند.

۵ دی (۲۶ دسامبر ۸۵): یک هلی کوپتر نظامی ایران به یک نفتکش کویتی که در نزدیکی ساحل قطر لنگر انداخته بود موشک پرتاب کرد. دومین بار است که این نفتکش آماج حمله ایران قرار گرفته است.

۵ دی (۲۶ دسامبر ۸۵): روابط عمومی مجلس رژیم اعلام کرد که مبلغ ۵ میلیون ریال از طرف انجمن اسلامی پیرو خط امام کارگران کارخانجات کاشان جهت مصارف جنگ به رئیس مجلس تقدیم شده است.

۵ دی (۲۶ دسامبر ۸۵): فرهادی وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم، در نطق خویش، به مناسبت معرفی حسین فروتن به عنوان رئیس جدید دانشگاه تهران، گفت: رسالت مهمی که امروز بر دوش دانشگاهیان قرار دارد تثبیت حاکمیت علمی مسلمانان در جهان است. وی افزود: بیایید از فکر و اندیشه دانشگاهیان برای پیروزی در جنگ، به عنوان پشتوانه علمی و تخصصی، استفاده کنیم و آن را در اختیار دست اندرکاران جنگ و رزمندگان اسلام قرار دهیم. وی در پایان گفت: در سر لوحه برنامه‌های وزارت فرهنگ و آموزش عالی، هماهنگی کامل با شورایی انقلاب فرهنگی و توجه به مسائل جنگ و ارتباط با جبهه‌ها از نظر علمی، فنی و تخصصی قرار دارد.

انجام گرفته است. مجتمع فولاد نورد اهواز کارخانه پتروشیمی، نیروگاههای برق، حوزه‌های نفتی و ۱۲۴ فروند کشتی عازم سواحل ایران از جمله هدفهای دیگر این حمله‌ها بوده‌اند.

۱۵ دی (۵ ژانویه ۸۶): معاون کمیسیون روابط خارجی حزب کمونیست شوروی در جریان دیدار از کویت، طی یک مصاحبه مطبوعاتی، رژیم ایران را به اتخاذ روش لجوجانه - که موجب طولانی شدن جنگ ایران و عراق گردیده است - متهم کرد و ایالات متحده را در این مورد ذینفع معرفی نمود. وی اظهار داشت که شوروی قادر نیست به همپیمانان عرب خویش (سوریه و لیبی) برای قطع صدور اسلحه به ایران فشار وارد کند.

۱۵ دی (۵ ژانویه ۸۶): معاون امداد و درمان جمعیت هلال احمر گفت: جمعیت هلال احمر موفق شده است با تربیت بیش از ۴۰ هزار نفر امدادگر و اعزام آنها به جبهه‌های نبرد، تخصیص ۱۰ هزار دستگاه آمبولانس به امر جبهه و جنگ، تأسیس بیمارستانهای صحرائی و ... نقش مثبتی را ایفا کند. وی افزود تا کنون در عملیات امدادی ۵۱۳ نفر از امدادگران هلال احمر مجروح و بیش از ۲۰۰ نفر کشته شده‌اند.

۱۶ دی (۶ ژانویه ۸۶): طارق عزیز وزیر خارجه عراق در گفتگو با مجله کویتی السیاسه گفت: ایران سرانجام بر سر میز مذاکره با عراق خواهد نشست. او گفت که شکست ایران در حمله آینده اش قطعی است و چنین شکستی تغییرات عمده‌یی را در دستگاه رهبری ایران پدید می‌آورد.

۶ دی (۲۷ دسامبر ۸۵) ایران طرحهای خود را در زمینه احداث یک خط لوله ناقل نفت شتاب بخشیده است. این خط لوله ۲۰۰ مایلی، نفت را به بنادر جنوبی ایران، که از تیررس هواپیماهای عراق بدور هستند، منتقل می‌کند. به نوشته روزنامه واشنگتن پست، شرکت ملی نفت ایران مؤسسه آسیایی و اروپایی را برای مناقصه در این طرح فراخوانده است. این نشریه هزینه این پروژه را ۵۰۰ تا ۸۰۰ میلیون دلار برآورد می‌کند.

۹ دی (۳۰ دسامبر ۸۵): فرمانده نیروی دریایی ایران اعلام کرد: رزمناوهای آن کشور حوزه عملیات خود را گسترش دادند تا بتوانند کشتی‌هایی را که به مقصد عراق کالای جنگی حمل می‌کنند قبل از نزدیک شدن به خلیج فارس بازرسی کنند. وی افزود رزمناوهای ایران قادرند تا ۴۰۰ کیلومتری تنگه هرمز را زیر پوشش عملیات خود قرار دهند.

۱۰ دی (۳۱ دسامبر ۸۵) نیروی هوایی ایران برای دومین بار شهر سلیمانیه (در شمال عراق) را مورد حمله قرار داد. ایران مدعی است که حملات مزبور را روی مراکز تجمع نیروهای عراقی انجام داده است، ولی عراق از کشته شدن ۲۴ غیرنظامی و مجروح شدن ۲۱ نفر دیگر در اثر بمباران اول خبر می‌دهد.

۱۳ دی (۳ ژانویه ۸۶): عراق آمار تلفات جنگی ایران را در سال گذشته (۱۹۸۵) بیش از ۳۸ هزار نفر گزارش کرده است. در بیانیه سر فرماندهی عراق ادعا شده است که در یک سال گذشته ۲۴ هزار پرواز جنگی بر فراز ایران، از جمله ۷۷ بار حمله به تأسیسات نفتی جزیره خارک،

۱۶ دی (۶ ژانویه ۸۶): خامنه‌ای در دیدار با نخست‌وزیر ترکیه در تهران گفت: ما همواره اعلام کرده‌ایم که جنگ با بودن رژیم فعلی عراق به پایان نخواهد رسید. لذا راه حل حقیقی جنگ که بتواند هم ملت ایران و هم ملت عراق و هم ملت‌های منطقه را به صلح پایدار برساند، تغییر رژیم فعلی عراق است.

۱۷ دی (۷ ژانویه ۸۶): به گزارش آسوشیتدپرس یک مرد تبعه اتریش که خواستار خرید قاچاق ۱۰ فروند هلیکوپتر کبرا به مبلغ ۶۱ میلیون دلار و ۱۵۰۰۰ موشک تاو برای ایران بوده، تحت تعقیب مقامات آمریکا قرار گرفته است. این شخص وارد مذاکره با مأموران مخفی دولت شد و بدین ترتیب شناسایی گردید. آمریکا استرداد فرد مزبور را از اتریش درخواست نموده است.

۱۸ دی (۸ ژانویه ۸۶): طارق عزیز وزیر خارجه عراق، در جریان کنفرانس اسلامی در مراکش، به خبرنگاران گفت: انتظار می‌رود مذاکرات ایران و عراق در سال جاری میلادی آغاز گردد، ولی بعید است که جنگ در این سال به پایان برسد.

۱۸ دی (۸ ژانویه ۸۶): در فیلمی که از تلویزیون بغداد پخش شد، اجساد صدها سرباز ایرانی پراکنده در شوره‌زارها و نیزارها، و نیز دهها سرباز ایرانی اسیر، که گفته می‌شد در عملیات اشغال جزایر مجنون توسط عراق گرفتار شده‌اند، به چشم می‌خورد.

۱۹ دی (۹ ژانویه ۸۶): دادگاه آمریکا ۲ تن، از جمله یک سرهنگ سابق کوه جنوبی، را به توطئه برای قاچاق اسلحه

پیشرفته برای ایران متهم کرد. به گفته دادستان این دو تن قصد داشتند دستگاههای پشرفته هدایت هواپیما به دولت این کشور بفروشند.

۲۰ دی (۱۰ ژانویه ۸۶): کاردینال روزه‌اچگاری - فرستاده ویژه پاپ پل ششم به ایران و عراق - در مصاحبه‌ی با روزنامه فرانسوی لاکروا گفت: در عراق... آن چه مرا بیش از هر چیز تحت تأثیر قرار داد، اردوگاهی بود مرکب از ۳۰۰ اسیر جوان ایرانی در «الرمادی». من نزد آنها مدتی درنگ کردم، بعضی از آنها به زحمت ۱۶ سال داشتند و از سه سال پیش در آن جا بودند...

۲۲ دی (۱۳ ژانویه ۸۶): بنا به گزارش سر فرماندهی عراق هواپیماهای نظامی این کشور به سیزدهمین حمله خود به تأسیسات نفتی خارک در سال جدید مسیحی اقدام کردند.

۲۳ دی (۱۳ ژانویه ۸۵): ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان در مصاحبه‌ی با خبرنگاران ایرانی در آستانه سفر خامنه‌ای به این کشور گفت: این به موقع خود مهم خواهد بود که چه کسی جنگ را آغاز کرده است. و زمانی فرا خواهد رسید که ما با توجه به مدارک موجود می‌توانیم متجاوز را تعیین و برای او مجازاتی در نظر بگیریم. در حال حاضر مهمتر از همه چیز توقف جنگ است.

۲۴ دی (۱۴ ژانویه ۸۶): سازمان ملل متحد اعلام کرد که رژیم ایران طی یکسال گذشته با توقیف ۱۵ کشتی در آبهای آزاد مقررات بین‌المللی را نقض کرده است. محموله‌های این کشتیها نیز توسط رژیم

مصادره شده است.

۲۴ دی (۱۴ ژانویه ۸۶): رژیم که یک کشتی آمریکایی را برای بازرسی متوقف کرده بود، پس از چند ساعت آزاد ساخت. منابع آگاه در بندر فجیره گفتند رفتار مأموران ایرانی با ملوانان کشتی آمریکایی بسیار مؤدبانه بوده است.

۲۶ دی (۱۶ ژانویه ۸۵): به نظر مسئولان کاخ سفید، ایران در مورد توقیف کشتی «پرزیدنت تیلور» در روز یکشنبه گذشته، مطابق مقررات جنگی دریایی به‌طور قانونی عمل کرده است. براساس سوابق قانونی بین‌المللی کشورهای متخاصم حق بازرسی کشتیها را در منطقه جنگی یا نزدیکیهای آن دارند. مقامات وزارت خارجه آمریکا گفتند: اینک این مساله را خاتمه یافته تلقی کرده و اقدامی در این رابطه نخواهد کرد. اظهار نظر مشابهی نیز از طرف وزارت خارجه انگلیس به عمل آمده است. در بیانیه وزارت خارجه این کشور آمده است: در شرایطی ویژه و در هنگام جنگ کشورهای درگیر می‌توانند بر اساس اصول بین‌المللی به بازرسی کشتیها بپردازند.

۲۷ دی (۱۷ ژانویه ۸۶): علی حسن موثینی رئیس جمهور تانزانیا در ضیافت شامی که به مناسبت سفر خامنه‌ای به این کشور ترتیب داده بود اعلام کرد: این جنگ (جنگ ایران و عراق) باید از طرق مسالمت آمیز پایان یابد.

۲۷ دی (۱۷ ژانویه ۸۶): دو تاجر انگلیسی، که یکی از آنان افسر سابق این کشور است، به اتهام تلاش برای صدور ۵ هزار موشک ضد تانک به رژیم خمینی

بازداشت شده‌اند. بهای این سلاحها ۴۰ میلیون دلار بوده است.

۲۸ دی (۱۸ ژانویه ۸۶): عراق اعلام کرد: برای هفتاد و سومین بار، ظرف ۵ ماه اخیر، تأسیسات نفتی خارک را بمباران کرده است. همچنین اعلام شد که هواپیماهای این کشور ظرف شبانه روز اخیر، ۹۳ مأموریت جنگی علیه مراکز نظامی ایران انجام داده‌اند.

۲۹ دی (۱۹ ژانویه ۸۶): بیمه لویدرز تأیید کرد که یک کشتی امدادی هلندی که عازم سواحل ایران بود، در ۸۰ کیلومتری جنوب جزیره خارک آماج موشک قرار گرفته و از ۳۴ نفر خدمه کشتی ۶ نفر مجروح شده‌اند.

اخبار مقاومت

تهران: ۹ آذر (۳۰ نوامبر ۸۵): یک هسته مقاومت در خیابان ظفر تهران در میان مردم تراکت پخش کرد.

قزوین: ۱۱ آذر (۲ دسامبر ۸۵): پخش تراکت در خیابان ولی عصر و باغ دبیر توسط، یک هسته مقاومت.

تبریز: ۱۷ آذر (۸ دسامبر ۸۵): پخش تراکت در منطقه کوی ولی عصر.

قزوین: ۱۸ آذر (۹ دسامبر ۸۵): پخش تراکت در مقابل مسجد «نبی»، «بولوار خامنه‌ای»، خیابانهای پیغمبریه و فلسطین.

روزهای ۲۱ و ۲۲ آذر: پخش تراکت در

خیابانهای طالقانی، الوند و هادی آباد.

تبریز: اواخر آذر (هفته دوم دسامبر): شعار نویسی روی دیوارهای شهر توسط یک هسته مقاومت.

* ۲۰ آذر (۱۱ دسامبر): پخش تراکت در خیابانهای ثقةالاسلام و ششکلان، شاهپور و منصور

* ۲۱ آذر (۱۱ دسامبر): پخش تراکت در خیابان ششکلان.

* ۱۵ تا ۲۳ آذر (۶ تا ۱۳ دسامبر): از کار انداختن موقت ۲ فروند شکاری F. ۵ توسط هسته مقاومت «سرهنگ فرخنده»

ارومیه: هفته سوم آذر (هفته دوم دسامبر): پخش تراکت توسط هسته‌های مقاومت.

سردشت: ۲۴ آذر (۱۵ دسامبر): در یک درگیری ۵ ساعته، پیشمرگه‌های مجاهد خلق با تکاوران مزدور رژیم مستقر در پایگاههای «کد خان» و «دار ساین»، لاقل چهار تکاور مزدور به هلاکت رسیدند. در این عملیات ۲ پیشمرگه مجاهد به نامهای محسن حاجیان فروشانی (کاک حنیف) و ابراهیم مجیدیان (کاک ابراهیم) به شهادت رسیدند.

اصفهان: ۲۶ آذر (۱۷ دسامبر): دادستان «دادگاه انقلاب» گفت: این دادسرا در سال گذشته ۳۵۶۵ پرونده رامورد رسیدگی قرار داد، از جمله ۳۶۴ پرونده مربوط به «گروهکها». وی افزود: از جمله گروههای دستگیر شده ۴ هسته مربوط به مجاهدین و چهار تیم نظامی از

آنان هستند که مقادیری سلاح از آنان به دست آمده است.

اهواز: ۲۸ آذر (۱۹ دسامبر): اداره اطلاعات استان خوزستان اعلام کرد که یکی از اعضای سازمان مجاهدین، که ۳ تن حزب‌اللهی را به هلاکت رسانده بود، توسط رژیم کشته شده و مجاهد دیگری که عامل به هلاکت رسیدن یک حزب‌اللهی دیگر به نام محمد امتی بوده دستگیر شده است. هم چنین ادعا شده است که رژیم موفق به متلاشی کردن ۹ هسته مقاومت و دستگیری اعضای آن و کشف و ضبط مقادیری سلاح گردیده است.

تهران: اوایل دیماه (اواخر دسامبر ۸۵): شعار نویسی بر دیوارهای منطقه شهرآرا توسط هسته‌های مقاومت.

۷ دی (۲۸ دسامبر ۸۵): روزنامه واشنگتن پست طی گزارشی خبر داد که دولت ایالات متحده به مردم آمریکا توصیه کرده است که از اعطای کمک به صندوق اعانه ایران خودداری کنند... به گفته مقامات رسمی وزارت خارجه آمریکا صندوق مزبور که هدفش رسیدگی مالی به پناهندگان ایرانی است، یک تشکیلات پوششی متعلق به مجاهدین خلق است. مقامات وزارت خارجه از ادامه فعالیت این صندوق جلوگیری کرده‌اند.

۱۸ دی (۸ ژانویه ۸۵): در کمین گذاری پیشمرگه‌های مجاهد خلق، حد اقل دو مزدور رژیم کشته و چندین مزدور دیگر مجروح شدند.

شهیدان مقاومت

تهران: ۲۸ مهر (۲۰ اکتبر ۸۵): مجاهد خلق محسن رحیمی، که در تهران در اسارت بود، به شهادت رسید.

* اوایل آذر (اواخر نوامبر ۸۵): مجاهد شهید فرشید خندان روشکی، پس از سه سال زندان و شکنجه در زندان اوین، به شهادت رسید.

* اوایل آذر (اواخر نوامبر ۸۵): مجاهد خلق بابک ایزدیار، پس از تحمل شکنجه‌های بسیار در زندان اوین، به شهادت رسید.

کردستان: ۷ آذر (۲۸ نوامبر ۸۵): به دنبال خمپاره باران یک پایگاه، پیشمرگه مجاهد خلق صفر گل علیزاده به شهادت رسید.

تهران: ۱۲ آذر (۳ دسامبر ۸۵): ۷۰ تن دیگر از اسیران قهرمان مقاومت مخفیانه تیرباران شدند.

تهران: ۱۴ آذر (۵ دسامبر ۸۵): اجساد شهیدانی که مخفیانه اعدام شده بودند، در قطعات ۱۰۴ و ۱۰۶ بهشت زهرا دفن گردیدند.

لنگرود: ۱۸ آذر (۹ دسامبر ۸۵): مجاهد خلق حسن نیکفر، پس از سه سال اسارت و شکنجه در شکنجه‌گاه اوین، به شهادت رسید.

کردستان: ۱۹ آذر (۱۰ دسامبر ۸۵): پیشمرگه مجاهد خلق، علی اکبر کریمی بابااحمدی، در حین انجام مأموریت انقلابی، در اثر اصابت به مین کاشته شده توسط مزدوران، به شهادت رسید.

تهران: ۲۰ آذر (۱۱ دسامبر ۸۵): یک اسیر مجاهد خلق به نام «علی» به دست دژخیمان به شهادت رسید.

سردشت: ۲۲ آذر (۱۳ دسامبر ۸۵): پاسداران ۲ نفر از مسافران یک اتوبوس را پیاده کرده و، در مقابل دیدگان دیگر همسفران، آنها تیر باران کردند. این دو نفر از اهالی روستای «بیوران» سردشت بودند.

ساری: ۸ دی (۲۹ دسامبر ۸۵): مجاهد خلق حسین قزوانچاهی، ۴ روز پس از دستگیری، در زیر شکنجه به شهادت رسید. وی قبلاً نیز در اسارت رژیم بود و به تازگی (مهرماه) آزاد شده بود.

اردبیل: پاییز ۶۴ (پائیز ۸۵): یک مجاهد خلق به نام مرتضی قاسمی نژاد توسط پاسداران رژیم به آتش کشیده شد و در اثر سوختگی شدید به شهادت رسید. مادر این شهید نیز، به دنبال فشارهای وارده از سوی رژیم، سخته کرد.

فعالتهای بین‌المللی

شورای ملی مقاومت

بروکسل: ۷ آذر ۶۴ (۲۸ نوامبر ۸۵) کنفرانسی در رابطه با وضعیت حقوق بشر

در ایران توسط کمیته‌های سیاسی و حقوق بشر پارلمان اروپا، با حضور نمایندگان سازمانهای مدافع حقوق بشر، رسانه‌های گروهی بلژیک، خبرنگاران خارجی مقیم این کشور و تعدادی از ناظران، در این شهر برگزار شد. به دعوت رسمی آقای روبرتوفورمیگونی، رئیس کمیته سیاسی پارلمان اروپا، مجاهدین مژگان همایونفر، نرگس شایسته، بهزاد نظیری (سه تن از شکنجه‌شدگان و زندانیان سیاسی رژیم خمینی) برای شهادت دادن در این کنفرانس حضور یافتند. سرپرستی هیأت شورای ملی مقاومت را آقای هدایت‌الله متین‌دفتری به عهده داشت. اظهارات شاهدان هیأت شورای ملی مقاومت در افشای ماهیت ضد بشری رژیم خمینی کاملاً موفقیت‌آمیز بود. خانم وان (رئیس حقوق بشر پارلمان اروپا و رئیس کنفرانس) از آنان تشکر کرد و گفت: همگی ما شدیداً متأثر شدیم و اظهارات شما واقعیتها را هر چه بیشتر برای ما مجسم ساخت. سپس شرکت کنندگان سؤالهای خویش را از شاهدان مطرح ساختند و پاسخ گرفتند. پارلمان اروپا در تاریخ ۲۸ نوامبر ۸۵ اطلاعیه‌ی صادر نمود که خلاصه‌ی این شهادت مجاهدین شکنجه‌شده در آن گنجانده شده است.

ایتالیا: ۳۰ آذر ۶۴ (۲۱ دسامبر ۸۵)
دکتر «سورینو لاوانینی» از سوی فدراسیون رم حزب دموکرات مسیحی ایتالیا طی نامه‌ی خطاب به آقای رجوی از جمله نوشته است: ۵۰ هزار شهید، ۱۴۰ هزار زندانی سیاسی، هم چنین ۳ میلیون آواره و یک میلیون کشته و زخمی در جنگ، اعزام اجباری هزاران جوان دانش‌آموز به جبهه‌های جنگی یوچ و غیر منطقی... بیانگر وحشیگری غیر

قابل توصیفی است که تنها رژیمی مانند خمینی می‌تواند به آن دست یازد... آرزوی قلبی ما این است که مقاومت مردم ایران تحت رهبری شما، با حمایت خلقهای آزاد و دموکراتیک و با بسیج افکار عمومی بین‌المللی، هر چه سریعتر به اهداف مورد نظرش، یعنی سرنگونی رژیم غیر قابل تحمل خمینی و در نتیجه جایگزینی صلح و رفاه برای مردم ایران، دست یابد.

* ۱۸ آذر (۹ دسامبر ۸۵) آقای «البرتینو پاچه» عضو هیأت اجرایی فدراسیون رم حزب سوسیالیست ایتالیا، طی نامه‌ی به عنوان «آقای مسعود رجوی رهبر مقاومت ایران» نوشته است: به بازی گرفتن جان انسانها تنها در جنگ خلاصه نمی‌شود. نقض شدید حقوق بشر در ایران که تا به حال ۵۰ هزار اعدام و ۱۴۰ هزار زندانی سیاسی قربانیان اصلی آن به شمار می‌روند، گوشه‌ی دیگر از این تراژدی است... هفته‌های مقاومت سراسری طی دو سال گذشته و مانور اخیر نیروهای رزمنده مجاهدین خلق در کردستان ایران نشان دهنده اوجگیری این مقاومت است. امیدوارم در آینده‌ی نه چندان دور صلح و آزادی برای مردم شما تحقق یابد.

* اخیراً ۱۶ تن از نمایندگان پارلمان ایتالیا، از احزاب دموکرات مسیحی، سوسیالیست، کمونیست، سوسیال دموکرات، دموکراسی پرولتاریا و چپ مستقل با ارسال بیانیه‌هایی از وزیر خارجه ایتالیا رسماً سؤال کرده‌اند که در مورد نقض مستمر و وحشت‌انگیز حقوق بشر در ایران، انعکاس آن به ویژه در لیست بیش از ۱۲۰۰۰ شهیدی دیده می‌شود که از طرف

مجاهدین خلق انتشار یافته، در مورد سلب حقوق و سرکوب زنان و در مورد تداوم وخیم جنگ ایران و عراق، دولت ایتالیا در نظر دارد چه اقدامی انجام دهد؟ و به ویژه برای حمایت از برنامه رجوی، رهبر مقاومت ایران، که طی قطعنامه شماره ۸۴۹ شورای اروپا به اتفاق آرا مورد حمایت قرار گرفته، چه اقدامی مد نظر دارد؟

فرانسه: ۱۴ آذر (۵ دسامبر ۸۵)
فدراسیون لاند حزب سوسیالیست فرانسه به برگزاری یک «شب مقاومت ایران» در

مرکز استان لاند (شهر موندو مارسان) دست زد. آقای مارک آلیمان دبیر کل فدراسیون آموزش ملی منطقه لاند پیامی به آقای مسعود رجوی رهبر مقاومت ایران فرستاد. در این پیام آمده است ما آرزو مندیم جنبش شما که متعهد به احترام به دموکراسی، آزادی، حقوق بشر و استقرار مجدد صلح است در تحقق این اهداف موفق گردد. از همبستگی ما با مردم ایران در مبارزه خود برای بازگشت به صلح و دموکراسی مطمئن باشید.

یادآوری موضع گیری صریح ضد انقلاب غالب و مغلوب علیه دکتر ساعدی، گفت کسانی هم خواسته اند او را فارغ از پایبندیهای انقلابی و تعهدات اخقی سیاسیش، به گونه بی بی مرز به اصطلاح «متعلق به همه» یعنی حتی متعلق به اضداد انقلاب و ترقی به حساب آورند. هزارخانی با برشمردن مشکلاتی که در عصر ارتجاع پهلوی و خمینی هنر و هنرمند متعهد، از جمله ساعدی، با آن روبرو بوده اند و یادآوری تعهد ساعدی به مشی مقاومت مسلحانه گفت درست است که ساعدی نویسنده بزرگ ملی ما بود، ولی این چنین هم متعلق به همه نبود، متعلق به جنبش مردم ایران بود، متعلق به مقاومت بود، اصولاً خودش یکی از ستونهای محکم مقاومت فرهنگی ما در حال حاضر بود، و من تصور می کنم برای بزرگداشت خاطره اش، برای احترام به اندیشه اش هیچ چیز بهتر و گویا تر و رسترا از آن نیست که ما به جای این که به شخص او احترام بگذاریم به اندیشه اش احترام بگذاریم، یعنی پرچم مقاومت فرهنگی را هم چنان برافراشته نگاه داریم.

دکتر متین دفتری ضمن سخنان خود یادآور شد که: ساعدی هنوز گرم کارزار علیه رژیم سلطنتی بود و هنوز گرمای آن کارزار از بدنش خارج نشده بود که دو مرتبه آمد و اسلحه را علیه رژیم جدید، رژیم خمینی، بلند کرد. وی در پایان سخنرانی کوتاهش از دکتر ساعدی چنین قدر شناسی کرد: در هر بحرانی، چه در رابطه با شورای ملی مقاومت، چه در رابطه با مسایل درونی خودمان (جبهه دموکراتیک ملی)، چه در رابطه با مسایل دیگر، همیشه کسی بود که با بودنش ما خود را تنها احساس نمی کردیم.



نعمت میرزازاده (م-آزرم) سخنان خود را با شعر رودکی در مرگ شهید بلخی آغاز کرد. او در رابطه با پیام زندگی نویسندگان و هنرمندان و از جمله ساعدی چنین گفت: انسانها از روایت دیگران زندگینامه می دارند، اما نویسندگان و شاعران خود زندگینامه می دارند. زندگینامه می که شاعر و نویسنده از خود روایت می کند همانا در مجموعه آثار اوست... و ساعدی در مجموعه آثارش، پیامش رهایی و رستگاری انسان به

بزرگداشت ساعدی

کلن: ۱۴ دیماه ۶۴ (۴ ژانویه ۸۴) به مناسبت چهلمین روز درگذشت نویسنده بزرگ و مردمی، شادروان دکتر غلامحسین ساعدی، مراسم بزرگداشتی از سوی سازمان فارغ التحصیلان ایرانی متعهد و دموکراتیک (هوادر شورای ملی مقاومت) برگزار گردید. در این مراسم بیش از یک هزار تن از هم میهنان مقیم آلمان و دوستان و دوستان هنر و ادبیات مردمی ایران شرکت کرده بودند. سالن برگزاری مراسم با تصاویری از هنرمندان و بزرگان آزادیخواه دوره معاصر ایران، پرچم ایران و شعارهای مرحله بی جنبش مقاومت تزیین یافته بود. در این مراسم دکتر منوچهر هزارخانی، دکتر هدایت الله متین دفتری، نعمت میرزازاده (م-آزرم) دکتر سروش البرز، اسماعیل وفا یغمایی سخن گفتند و شعر خواندند و فیلم «دایره مینا» که بر اساس داستان «آشفالدونی» نوشته شادروان دکتر غلامحسین ساعدی ساخته شده، به علاوه چند قطعه فیلم مستند از زندگی ساعدی نمایش داده شد.



برنامه با سرودای ایران و قرائت پیام تسلیت مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت درگذشت شادروان ساعدی آغاز شد. آن گاه منوچهر هزارخانی در سخنان کوتاه خویش، پس از

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE

N° 15 Jan. 1986-DEY 1364

بهای اشتراک ماهنامه:

۶ ماهه : ۱۳۰ فرانک فرانسه

۱۲ ماهه : ۲۵۵ فرانک فرانسه

حساب بانکی ماهنامه:

SOCIETE GENERAL

NO: 50262097

MM* TARIGHI

SG. ST. GERMAN EN LAYE

FRANCE

آدرس ماهنامه:

SHOWRA

B.P. 18

95430 AUVERS-SUR-OISE

FRANCE

معنای اعم و رهایی و رستگاری انسان ایرانی به معنای اخص، دعوت به مقاومت و ادامه نبرد فرهنگی علیه هرگونه ستم، علیه هرگونه نظام ستمگر، علیه هرگونه تبعیض، علیه هرگونه تجاوز به حقوق انسان است. م. آژرم آن گاه شروع به شعر خوانی کرد و «بدرقه»، «ستارخان»، «نابهنگامی»، «موسی» و چندین شعر و رباعی از سروده های خویش را خواند که مورد استقبال شرکت کنندگان قرار گرفت.

سروش البرز در سخنان خود با عنوان «گوهر مراد زنده است»، سمت و سوی کار هنری ساعدی را ارزیابی کرد و چرایی زخم خوردگی و کین توزی ضد انقلاب غالب و مغلوب را نسبت به او تشریح نمود و گفت: اگر مزدوران محور ارتجاعی شاه - خمینی، حتی حرمت لحظه ماتم فرهنگی را نمی فهمند، مردم ایران و نیروهای مترقی و انقلابی، قدر و ارج و منزلت گلهای سرسبد فرهنگ خود را خوب می شناسند. البرز با بررسی کارها و نوشته های ساعدی «رئالیزم تکان دهنده» را به عنوان ویژگی اصلی نوشته های ساعدی مورد ارزیابی قرار داد. او در پایان سخنانش همراهی و همگامی دکتر ساعدی با جریان مقاومت انقلابی و فشارهایی را که در این رابطه به جان خرید، یادآور شد و افزود: هنرمند بزرگ ملت ما همراه با کوشش و آفرینندگی هنری، پیوسته به مقاومت انقلابی و مردمی نیز یاری می رساند و جنبش مقاومت را در راه سرنگونی رژیم خمینی ترغیب می کرد. او علی رغم فشارهای گوناگون هرگز از این حمایت دست برنداشت و چه بسیار ناملایماتی را دقیقاً به خاطر این تعلق خاطر انقلابی و انسانی خود، بارها متحمل شد. آخرین سخنران این مراسم اسماعیل وفا یغمایی بود. او در سخنرانی مشروح خود به بررسی ارزش بزرگ هنری آثار ساعدی و نقش او در عرصه هنر و ادبیات مترقی ایران پرداخت و در پایان شعر «سفری دیگر هست» که به یاد ساعدی سروده است و شعر «قصیده شهرها» را برای شرکت کنندگان خواند که مورد استقبال شدید آنان قرار گرفت. مشروح سخنرانی یغمایی در همین شماره ماهنامه چاپ شده است.

مراسم در ساعت ۱۱ شب پایان یافت.

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE

N° 15 Jan. 1986-DEY 1364

PRIX : 20 F